

تغییر ارتجاعی قانون کار ضربه ای سنگین به منافع زحمتکشان کشور

درون دولت آقای خاتمی، علیه هستی اکثریت عظیم زحمتکشان میهن مان از نیام برکشیده می شود. این «آیین نامه»، که در مغایرت آشکار با قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار دارد، نشانه بارزی از پشت کردن آشکار تهیه کنندگان آن به آرمان های انقلاب بهمن، و به ویژه به اصل عدالت اجتماعی است. این آیین نامه در شرایطی تدوین و پیشنهاد می شود که بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور در خط فقر و زیر آن زندگی می کنند، بیش از سه میلیون و سیصد هزار نفر از زحمتکشان میهن ما بیکار هستند، و کل جامعه ما با گرانی سرسام آور و گسترش فاجعه بار سوء تغذیه، اعتیاد، فحشا، گرسنگی، بی خانمانی، و هزاران مصیبت ناشی از اجرای سیاست های نئولیبرالی دیکته شده از سوی نهادهای مالی امپریالیستی دست به گریبان است.

(ادامه در صفحه ۳)

در راستای اجرای برنامه نهادهای مالی امپریالیستی برای «تعدیل ساختاری» جامعه ایران، که هر روز ابعاد خطرناک تری به خود می گیرد، روزنامه «حیات نو»، شماره ۲۰ دی ماه ۸۱، از قول آقای «صدر حسینی»، وزیر کار و امور اجتماعی خبر «خروج کارگاه های زیر ده نفر از پوشش قانون کار» را منتشر کرد. بر اساس این سند که به نام «آیین نامه اجرایی ماده ۱۹۱ قانون کار» و توسط «شورای عالی کار کشور»، تدوین شده است، در صورت تصویب شورای وزیران، بیش از ۹۰ درصد کارگران کشور از حداقل حمایت های قانونی محروم خواهند شد.

تدوین این «آیین نامه» ضدکارگری در آستانه سالگرد انقلاب، شمشیر دیگری است که این بار متأسفانه با کمک برخی عناصر «هوادار اصلاحات» در

صف بندی های تازه در سالگرد انقلاب

بیست و چهار سال پس از پیروزی انقلاب بزرگ مردم میهن ما، هنوز بسیاری از خواست های مردم در عرصه تحقق استقلال، آزادی، و عدالت اجتماعی جامه عمل به خود نبوشیده است. امروز، در آستانه بیست و پنجمین سالگرد انقلاب، نه فقط هیچ سخنی از حرکت به سمت تحقق یا گسترش دستاوردهای اولیه انقلاب بهمن ۵۷ در میان نیست، بلکه با کمال تأسف، شاهد یورش همه جانبه تازه ای از سوی جناح های راست نماینده سرمایه داران بزرگ داخلی و بین المللی، به مجموعه دستاوردهای همچنان ناقص و ناتمام انقلاب نیز هستیم. کافی است به صفحات نشریات مختلف کشور نظری بیافکنیم تا به ابعاد عظیم توطئه ای که امروز علیه آرمان های اولیه انقلاب و حقوق بنیادی مردم ایران در جریان است آگاه شویم.

از یک سو، درست در آستانه بیست و پنجمین سالگرد انقلاب، کارگران کارگاه های زیر ۱۰ نفر در سراسر کشور، به بهانه دروغین و گمراه کننده «اشتغال زایی»، از شمول قانون کار خارج می شوند و بدین ترتیب بیش از ۹۰ درصد کارگران و زحمتکشان میهن ما از ابتدایی ترین حقوق صنفی و مدنی، از جمله حتی از تشکیل «شوراهای اسلامی کار» در کارگاه های خود، محروم می گردند، و از سوی دیگر، درست در آستانه انتخابات سراسری شوراهای شهر و روستا، شورای شهر تهران، ظاهراً به بهانه «وجود اختلافات» در آن، در تخلف صریح از قانون اساسی کشور منحل می گردد. و در پس این همه هیاهو، مجریان داخلی سیاست امپریالیسم فرموده «تعدیل اقتصادی» و خصوصی سازی، چهارنعل در جهت حراج هرچه بیشتر اموال عمومی مردم ایران می تازند و هر روز «قانون» و «آیین نامه» تازه ای در جهت تسریع این روند ضدانقلابی به تصویب می رسانند.

چنین به نظر می رسد که «نبرد که بر که» ای که از زمان پیروزی انقلاب بر سر جهت گیری طبقاتی نظام برخاسته از انقلاب مردم، ابتدا در درون حاکمیت و سپس، به دنبال قبضه قدرت از سوی جناح های سرمایه بزرگ تجاری و بوروکراتیک و شرکای کوچک تر آنها، در سطح جامعه جریان داشته، اکنون وارد مرحله نوبنی شده است.

آنچه به وضعیت کنونی ویژگی تازه می بخشد، تحولاتی است که در صف بندی نیروهای درگیر در این «نبرد که بر که» طی سال های اخیر به وقوع پیوسته است. در گذشته، این صف بندی ماهیت طبقاتی نسبتاً روشنی داشت که در یک سوی آن، مدافعان منافع سرمایه بزرگ تجاری و بوروکراتیک و قشریون مذهبی دست راستی، و در سوی دیگر، کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و نیروها و سازمان های مدافع آنان، و همچنین خرده بورژوازی مذهبی رادیکال ایران در قالب آنچه تحت عنوان «نیروهای مدافع خط امام» شناخته شده بود، قرار داشتند. عرصه های نبرد این دو صف نیز نسبتاً روشن و معین بود. در حالی که جناح راست مدافع سرمایه بزرگ، در جهت حفظ سلطه استبداد مذهبی، بیرون راندن هرچه بیشتر مردم از صحنه سیاسی، الغای دستاوردهای انقلاب در رابطه با حقوق زحمتکشان و اصول مربوط به عدالت اجتماعی، به ویژه قوانین کار و تأمین اجتماعی، و اجرای سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در جهت «تعدیل اقتصادی» و خصوصی سازی کامل اقتصاد کشور، حرکت می کردند، جناح نیروهای مدافع مردم و زحمتکشان، درست در جهت عکس آن، یعنی به صحنه آوردن مردم، دفاع از اصل عدالت اجتماعی و حقوق زحمتکشان، جلوگیری از «تعدیل اقتصادی» و خصوصی سازی صنایع ملی، و تقویت بخش دولتی، مبارزه می کرد.

اما طی سال های اخیر، به ویژه پس از برچیده شدن اردوگاه سوسیالیسم در سطح جهان، از یک سو، و پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، از سوی دیگر، ما شاهد تحولات مهمی در صف بندی نیروهای درگیر «نبرد که بر که» در سطح جامعه بوده ایم که می تواند برای اکثریت قاطع زحمتکشان کشور و نیروهای مدافع منافع آنها، بسیار نگران کننده و هشدار دهنده باشد. در حالی که از یک سو، برچیده شدن اردوگاه سوسیالیسم و قدرقدرتی سرمایه بین المللی و نهادهای مالی وابسته به آن، بخشی از نیروهای مدافع منافع زحمتکشان کشور را مرعوب و وادار به عقب نشینی از مواضع اصولی خود کرده است، از سوی دیگر، پیروزی بزرگ آقای خاتمی و شکل گیری آنچه که امروز «جنبش اصلاحات» نام گرفته است، بخشی از نیروهای راست مدافع سرمایه بزرگ را بر آن داشته است تا برای عقب نماندن از قافله، تاکتیک های مبارزاتی خود را عوض

(ادامه در صفحه ۲)

جهانی شدن امپریالیستی واقعیت ها و افسانه ها

طی ربع قرن گذشته، شاهد موج دیگری از جهانی شدن و بسط و گسترش سرمایه داری بوده ایم. این موج فقط ناشی از پیشرفت های تکنولوژی نبوده، بلکه از حاد شدن تناقضات درونی نظام سرمایه داری (از آن جمله کاهش سود و انباشت سرمایه در مراکز اصلی سرمایه داری) نیز سرچشمه گرفته است. با گسترش سلطه جهانی شدن سرمایه داری، و رسوخ ایدئولوژی نئولیبرالی، که عمدتاً در غیبت آزادی احزاب، مطبوعات و بیان واقعی در کشورهایی چون کشور ما انجام می گیرد، واژه «جهانی شدن» از جانب جناح های معینی، آگاهانه یا ناآگاهانه، به عنوان پدیده ای بی طرف، عینی، و غیر قابل اجتناب تبلیغ می شود....

(ادامه در صفحه ۸)

به مناسبت سالگرد شهادت دکتر تقی ارانی

رهبر زحمتکشان ایران

«ارانی گفت: در شطی که آن جنبه تاریخ است
مشو زان قطره ها، کاندلر لجن ها بر کران مانند
بشو زامواج جوشانی که دائم در میان مانند.»

(ادامه در صفحه ۵)



در صفحات بعد

- «اصلاح به این معنا است که رفع عیب شود
نه اینکه نقاط قوت هم حذف شود» صفحه ۴
- چه اشباحی است در گردش بر این
کهسار آبی رنگ (شعر) صفحه ۵
- بخش هایی از آخرین دفاع دکتر تقی ارانی
در دادگاه جنائی تهران صفحه ۵
- نگاهی به مقاله «آرمان های جنبش دانشجویی»
مصطفی تاج زاده صفحه ۶
- قرار گرفتن در کنار یکی از طرفین درگیری
در عراق به نفع ایران نیست صفحه ۶
- از میان اسناد تاریخی: ما هیچگاه از اصول
خود عدول نکرده ایم (نورالدین کیانوری) صفحه ۷
- به بهانه صدمین سال تولد ناظم حکمت
کوبا امروز آزادترین، عادلانه ترین و
دموکراتیک ترین کشور جهان است صفحه ۱۲
- آموزش های مارکسیسم: سکتاریسم و جبهه واحد صفحه ۱۲
- امپریالیسم، بنیادگرایی، تروریسم
دوران پیروی از «الگوی» بیره های آسیا صفحه ۱۳
- به سر آمده است صفحه ۱۴
- مردم ونزوئلا رهبر خود را تنها نخواهند گذاشت صفحه ۱۵
- در جنبش جهانی کمونیستی صفحه ۱۶

«حضور عناصر حجتیه و ساواک در ارگان های رهبری»

سید علی اکبر محتشمی پور، وزیر سابق کشور، نماینده تهران، و رییس فراکسیون دوم خرداد در مجلس، در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۸۱، در سخنرانی پیش از دستور خود در مجلس شورا، درباره حضور عناصر حجتیه، ساواک و حزب الدعوة عراق در ارگان های رهبری و قانونگذاری کشور، به مجلس خبرگان، شورای نگهبان، قوه قضاییه و مجلس شورا هشدار داد و نقش آنها را از ابتدا در جهت متوقف کردن انقلاب و فروپاشی نظام برخاسته از آن خواند. آنچه در زیر می خوانید بخش هایی از این سخنرانی به نقل از خبرگزاری «ایسنا» است:

«رمز پیروزی انقلاب، اعتماد متقابل امام (ره) و مردم، ایمان و اتکا آنان به توانمندی های ذاتی خود و توکل بر قدرت لایزال الهی بود و راز فروپاشی رژیم شاه چیزی نبود جز وابستگی شدید به آمریکا و بیگانگان، سلب آزادی های سیاسی - اجتماعی مردم، خودکامگی، استبداد و دیکتاتوری شاه و شکستن حریم اسلام و شعائر اسلامی.... «متأسفانه جریاناتی که هیچ نقشی در مبارزات و نهضت اسلامی مردم ما نداشتند، بلکه احیاناً سد راه بودند و بعضاً با «دربار» و «ساواک» شاه همکاری می کردند، امروز با نفوذ در ارکان نظام، همچون دایه مهربان تر از مادر، برای اسلام و انقلاب مویه کرده و سعی می کنند با حذف و یا کم رنگ کردن جمهوریت و آزادی، حق و نقش مردم را در بقا و استمرار نظام سلب کنند.... این یک هشدار جدی به نهادهایی همچون شورای نگهبان، قوه قضاییه، مجلس خبرگان و دستگاه هایی است که در رأس آن علما و روحانیت می باشند، تا از کید عناصر مرموز

(ادامه در صفحه ۲)

برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک ایران در جبهه دفاع از آرمانهای انقلاب!

صف بندی های تازه در سالگرد انقلاب ...	(از صفحهٔ ۱)
--	---------------------

کند و با اتخاذ یک سیاست «معقول»، برنامه‌های ضدمردمی خود را از درون «جنبش اصلاحات» به پیش برد. به همین دلیل است که ما امروز شاهد شکل گیری یک صف‌بندی تازهٔ مبتنی بر اتحاد شوم میان «راست معقول» وابسته به جناح سرمایه‌بزرگ، و «اصلاح طلبان مرعوب» در درون «جنبش اصلاحات» هستیم، که هدف اصلی آن به بیراهه کشیدن، مسخ، و در نهایت متوقف کردن تحولات مردمی است که با «حماسهٔ دوم خرداد» و پیروزی مردم و آقای خاتمی در کشور ما آغاز گردید و می‌تواند در صورت تداوم، سلطهٔ جناح‌های مدافع سرمایهٔ بزرگ بر کشور ما را در مخاطرهٔ جدی قرار دهد.

نشانه‌های شکل گیری این ائتلاف شوم را می‌توان در گفته‌های نمایندگان هر دو جریان مشاهده کرد. از یک سو، نظریه پردازان و سخنگویان جریان راست سنتی مخالف اصلاحات، مانند محمد جواد لاریجانی و امیر محبیان، از ضرورت برخورد مبتنی بر «عقلانیت و همگرایی»، «تعامل دموکراتیک» میان چپ و راست، طرد «رادیکالیسم» و «افراط گرایی» از صحنهٔ سیاسی، و «میان داری عقلا و شکل گیری جریانی سانتربست و خردگرا» داد سخن می‌دهند و نیروهای اصلاح طلب را به «بازنگری پایه‌های فکری»شان، نسبت به «دین، حکومت و توسعهٔ کشور»، و ترک «سوسیالیسم تعدیل شدهٔ» خود فرا می‌خوانند. و از سوی دیگر، «اصلاح طلبان مرعوب» و به راست چرخیده در جنبش اصلاحات، مانند صفر حسینی، وزیر کار، و مصطفی تاج‌زاده، معاون سابق وزارت کشور، در هماهنگی با مواضع جناح راست سنتی، خواستار «تعامل صحیح» میان «کارگران و کارفرمایان» می‌شوند، اعتصابات و اعتراض‌های جمعی کارگران در دفاع از حقوق خویش را یک «روش منسوخ» می‌خوانند، و جنبش دانشجویی کشور را به خاطر مبارزهٔ قاطع آن در دفاع از استقلال اقتصادی و سیاسی کشور در برابر آمریکا و نهادهای مالی بین‌المللی و همچنین عدالت اجتماعی برای کارگران و زحمتکشان، «مطلق گرا»، متأثر از «مارکسیسم روسی»، و دور افتاده از «حرمت و کرامت انسانی» و «معنویت و اخلاق»، می‌نامند.

در عرصهٔ خصوصی سازی و پیشبرد سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول نیز، که روزی میدان اصلی تاخت و تاز جناح‌های مدافع سرمایهٔ بزرگ تحت رهبری رفسنجانی بود، امروز «اصلاح طلبان مرعوب» به صحنه گردانان اصلی بدل شده‌اند. روزی نیست که عناصری از این گروه، چه در قالب نمایندگی از جریانات اصلاح طلب و چه در کالبد «کارشناس» اقتصادی و اجتماعی، از ضرورت «خصوصی سازی»، «استقلال بانک مرکزی»، «کوچک کردن نقش تصدی دولت»، «ایجاد تسهیلات برای کارفرمایان بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران بین‌المللی»، و…، داد سخن ندهند. از یک سو، «غنی نژاد»، تئورسین سیاست خصوصی سازی، در حالی که بزرگترین خصوصی سازی‌های انجام شده در تاریخ جمهوری اسلامی توسط «دولت اصلاحات» انجام گرفته است، «اقتصاد دولتی»، و نه مافیای اقتصادی حاکم بر جامعه، را «عامل اصلی پدیدهٔ رانت» معرفی می‌کند و آقای خاتمی را، به این دلیل که «به اندازهٔ کافی به آزادسازی اقتصادی اهمیت نداده‌اند»، مورد انتقاد قرار می‌دهد، و از سوی دیگر، حسن خوشپور، مدیرکل «دفتر هماهنگی شرکت‌ها و خصوصی سازی سازمان مدیریت برنامه ریزی کشور»، از یک لایحهٔ پیشنهادی از سوی وزارت امور اقتصادی و دارایی «دولت اصلاحات» خبر می‌دهد که بر اساس آن قرار است برای تسهیل امر واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، «امتیازاتی که شرکت‌های دولتی از آن برخوردارند، برداشته شود.» بیهوده نیست که «دریابگی»، نمایندهٔ کارگران مازندران، می‌گوید: «آنهایی که با شعار حمایت از فقرا و محرومین وارد میدان سیاست شده‌اند، امروز رسالت اجتماعی و دینی و

حضور عناصر حجتیه و ساواک ...	(از صفحهٔ ۱)
-------------------------------------	---------------------

و نفوذی «انجمن حجتیه»، «حزب الدعوه» و «مقدس‌نماها» برحدز باشند. «هشدار دیگر اینجانب به سیاسیون و گروه‌هایی است، اعم از چپ و راست، که در گذشته و حال، چشم به یاری قدرت‌های بیگانه و آن سوی دریاها دوخته‌اند. کسانی که شیفتهٔ قدرت هستند و زرق و برق کرسی ریاست، وکالت و وزارت، چشمانشان را خیره کرده و دیدگان خود را بر عظمت و فداکاریهای ملت ایران فرو بسته و حاضرند برای کامیابی کاذب خود، استقلال و سربلندی کشور را در مسلخ قدرت‌های بیگانه قربانی کنند. نصیحت بنده این است که فرشتهٔ نجات شما تنها ملت است، والا انگلستان و آمریکا جز اسارت، بردگی و غارت منابع و ثروت ملت‌ها هدف دیگری ندارند…»

متأسفانه گویی اجماع مرکبی از سوی گروه‌ها و احزاب گوناگون برای شکستن هر چهار اصل انقلاب یعنی استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت نظام برپا شده است. بدا به حال کسانی که در سایهٔ فداکاری ملت، به استقلال

اخلاقی خود را فراموش کرده‌اند و کمر به نابودی اقشار آسیب‌پذیر و محروم و مخصوصاً کارگران بسته‌اند. اگر تاکنون مخالفان قانون کار و نهادهای کارگری، سرمایه‌داران و بازاریان و کارفرمایان با آرم و نشان مشخص بوده‌اند، امروز طیف جدیدی با پشتوانهٔ سیاسی نیز در کنار مخالفان قرار گرفته‌اند.»

عاجل‌ترین مسأله در رابطه با شکل گیری این ائتلاف تازه میان «راست معقول» و «اصلاح طلبان مرعوب»، «خطری است که این ائتلاف برای انتخابات شوراهای شهر و روستا در بر دارد، زیرا همان طور که «دریابگی» هشدار داده است، مردم ایران و به ویژه کارگران و زحمتکشان، امروز با یک «راست‌نشاندار» با هدف‌های اعلام شدهٔ معین روبرو نیستند، بلکه در مقابل ائتلاف نوینی از نیروهای راست قرار دارند که زیر پرچم «اصلاحات» و حمایت از آقای خاتمی حرکت می‌کند و می‌کوشد از این طریق در میان رأی‌دهنگان سردرگمی ایجاد کند.

به علاوه، حضور راستگرایان «اصلاح طلب» در جبههٔ اصلاحات، تاکنون باعث بروز اختلافات جدی در میان نیروهای جبههٔ دوم خرداد شده است، و به گفتهٔ گزارشگر روزنامهٔ «اعتماد»، «به نظر می‌رسد با توجه به اختلاف دیدگاه‌های گروه‌های دوم خردادی در مورد شوراها، جبههٔ دوم خرداد نتواند در مورد ارائهٔ لیست واحد به جمع بندی برسد» و در نتیجه، «گروه‌های هیجده‌گانهٔ این جبهه … هر یک … به طور جداگانه لیست ارائه خواهند داد.»

روشن است که مجموعهٔ این عوامل می‌تواندباعث هم دلسردی و هم سردرگمی توده‌های وسیع مردم و به ویژه زحمتکشان در انتخابات شوراهای شهر و روستا شود، و از این طریق راه را برای افتادن کنترل این شوراها به دست «ائتلاف راست» باز کند.

این ائتلاف، از هم اکنون برای بیرون راندن کارگران و زحمتکشان و نیروهای مدافع آنها از عرصهٔ انتخابات، کارزار وسیعی را آغاز کرده است. از یک سو، طبق گزارش روزنامهٔ «اعتماد»، ۲ بهمن ۱۳۸۱، زمینه چینی برای «رد صلاحیت گستردهٔ فعالان ملی-مذهبی»، که همچنان به طور قاطع از اهداف واقعی جنبش اصلاحات دفاع می‌کنند، آغاز شده است، و از سوی دیگر، «اصلاح طلبان مرعوب» کارزار وسیعی را علیه انتخاب مردم عادی و کارگران و زحمتکشان به شوراهای شهر و روستا آغاز کرده‌اند. آنها، علی‌رغم این واقعیت که کارگران در حال حاضر تنها یک درصد کل اعضای شوراهای شهر و روستا را در سراسر کشور تشکیل می‌دهند، علت وجود مشکل در شوراهای موجود را «نبود متخصص و کارشناسان» در شوراها معرفی می‌کنند و خواستار انتخاب «کارشناسان و فن‌آوران»، و نه مردم عادی که باید از طریق شوراها سرنوشت خود را در دست بگیرند، می‌شوند. آنها می‌کوشند اصل **حاکمیت** مردم را به حد **مشارکت** مردم تقلیل دهند.

اکثریت مردم زحمتکش و به ویژه کارگران میهن ما، تنها از طریق شرکت گسترده در انتخابات شوراها در سراسر کشور، و دادن رأی به اصلاح طلبان واقعی، خواهند توانست از به قدرت رسیدن ائتلاف شوم راست در شوراهای شهر و روستا جلوگیری کنند. عناصر این «ائتلاف» خواهند کوشید تا با بر چهره کشیدن نقاب «اصلاح طلبی» و حتی «چپ»، خود را مدافع مردم و زحمتکشان جلوه دهند. اما همانطور که حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار، در مورد این آقایان گفته است: «هرکس در انتخابات عنوان جناح چپ را با خود پدک می‌کشد، باید بداند که چپ به معنای اقتصاد دولتی و حمایت از طبقهٔ محروم و کارگر است. اینها که داعیهٔ چپ دارند، از باورهای کلاسیک چپ فاصله گرفته و نمی‌توانند چپ باشند.»

در این ملغمهٔ گیجی آفرین «راست» و «اصلاح طلب» و «چپ»، معیار انتخاب برای کارگران و زحمتکشان میهن ما باید **نه وابستگی سازمانی، و نه سوابق گذشتهٔ افراد، بلکه مواضع و عملکرد امروز آنان** در دفاع از استقلال اقتصادی و سیاسی ایران، عدالت اجتماعی، و منافع زحمتکشان باشد. ■

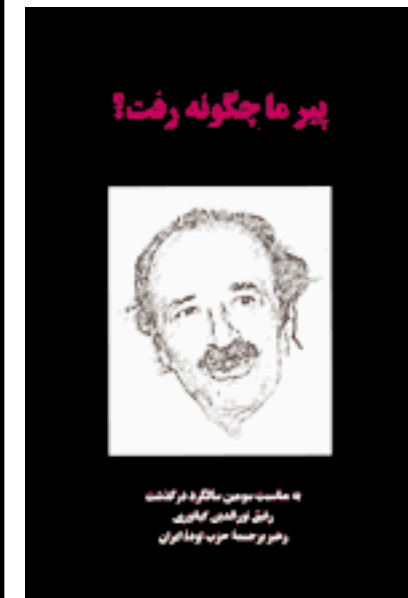
و آزادی و نظام جمهوری اسلامی دست یافتند و قدر آن را نمی‌شناسند. حال که رمز پیروزی و سربلندی ملت و کشور، در تحقق این چهار اصل محوری خلاصه شده است، بیائیم تمام گروه‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و آحاد ملت، بر سر تحقق بیش از پیش آن با خدای خود تجدید پیمان کنیم.»

محتشمی در پایان سخنرانی خود، در رابطه با احتمال جنگ در منطقه گفت:

«حضور گستردهٔ نظامی آمریکا در منطقه، نه برای مبارزه با تروریسم و رژیم صدام و نه در حمایت از مردم مظلوم عراق است. هدف سلطه بر کشور عراق و منابع انرژی و تغییر جغرافیای سیاسی منطقه در راستای منافع آمریکاست. مخالفت با حملهٔ نظامی آمریکا به عراق، به معنای حمایت از صدام و رژیم عراق نیست. همانطور که در مخالفت مصالح ملت عراق نمی‌باشد. احزاب و گروه‌های عراقی، باید بفهمند که با طناب بیگانه و گرگ خون‌آشامی همچون آمریکا نباید به چاه بروند، که در آن صورت موجب سیاه روزی کشور و ملت خود و سایر ملتها و کشورهای منطقه خواهند شد.»

منتشر شد!

پیر ما چگونه رفت؟ (به مناسبت سومین سالگرد درگذشت رفیق نورالدین کیانوری)



اخبار ایران

چلبی: طرف مذاکره ما در ایران، دولت خاتمی نبود

روزنامهٔ «انتخاب» در دروز ۱۰ بهمن ماه از قول «نیویورک تایمز» خبری از گردهمایی مخالفان صدام حسین در تهران منتشر کرد. در این خبر آمده است: «احمد چلبی رهبر کنگرهٔ ملی عراق و چند نفر دیگر از رهبران ناراضی عراق در پایان هفتهٔ گذشته به دعوت آیت‌الله محمد باقر حکیم به تهران سفر کرده و با استقبال مقامات جمهوری اسلامی روبرو شدند. «نیویورک تایمز» نوشت: احساس آسودگی چلبی در دعوت از خبرنگاران به مقر کنگرهٔ ملی عراق در تهران — که یک ویلای مسکونی است و هزینهٔ آن توسط دولت آمریکا پرداخت می‌شود — و اعلام طرح‌هایی برای ورود به عراق، نشانگر اعتماد عمیق او به حمایت میزبانان ایرانی خود است. چلبی در گفت‌وگو با این نشریه گفته است که گروه تحت رهبری وی از حمایت مقامات ایرانی، از جمله اجازهٔ ورود به خاک عراق، برخوردار شده است. به نوشتهٔ «نیویورک تایمز»، احمد چلبی در تهران با کانون‌های مختلف قدرت، از جمله مقامات ارشد سپاه پاسداران و تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی دیدار کرده است، اما با دفتر آقای خاتمی و کمال خرازی، وزیر خارجه، تماسی نداشته است. این نشریه به نقل از یک رهبر مخالف عراقی که در این دیدارها حضور داشته، می‌نویسد: «ما اینجا دیدارهای مهمی داشته‌ایم و شاهد حمایت فزاینده‌ای نسبت به خود بوده ایم.» وی افزوده است: «ما با گروه آقای خاتمی کار نمی‌کنیم. آنها مطلقاً دخالت و نفوذی در امور عراق ندارند.»

خرید ۱۶ میلیاردی تومانی یک بنیاد «خبریه» در یک هفته

خبرگزاری «ایسنا»، در تاریخ ۲۰ دی ماه سال جاری گزارش داد که: «بنیاد خبریهٔ الزهرا طی هفتهٔ گذشته با خرید ۴۱ میلیارد تومان سهم، نزدیک به ۵۰ درصد حجم معاملات بورس تهران را به خود اختصاص داد.» بر اساس این گزارش، سهام خریداری شده توسط «بنیاد الزهرا»، سهام بانک ملت بوده است. به گفتهٔ «ایسنا»، این بنیاد «با سرمایه‌گذاری‌های کلان همراه با دیگر بنیادهای سرمایه‌گذار، نزدیک به ۲۰ درصد معاملات سهام بورس تهران را در اختیار خود دارند.» «ایسنا»، ضمن تأکید بر اینکه «در ایران، بسیاری از این بنیادها بدون انتشار اطلاعات خود فعالیت می‌کنند»، از قول یک کارشناس بورس می‌نویسد: «این بنیادها بعضاً به شکل انحصاری عمل می‌کنند و سهام برخی شرکتهای عظیم کشور، مثل صنایع پتروشیمی، نفت، شکر، لاستیک و غیره را در اختیار خود دارند.» غلامرضا سلامی، رئیس «انجمن حسابرسان خبرهٔ ایران»، ضمن بیان این مطلب که «چون ظاهر امر فعالیت برای امور خبریه است، از لحاظ حقوقی مشکلی ندارند» به خبرگزاری «ایسنا» گفت: «اینکه بنیادهای خبریه درآمدشان از کجا آمده و آیا مشکل قانونی برای فعالیت دارند یا خیر، به علت نداشتن اطلاعات نمی‌توان دربارهٔ آنها نظری داد.» صفحهٔاینترنتی «پیک ایران»، ۱۰ دی ۸۱، از هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، آیت‌الله احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و ریاست شورای تبلیغات اسلامی، و آیت‌الله یزدی، عضو شورای نگهبان و رئیس سابق قوهٔ قضاییه، به عنوان صاحبان «بنیاد الزهرا» نام برد و افزود که بعد از «آستان قدس رضوی»، «بنیاد الزهرا» بزرگترین تراست اقتصادی در جمهوری اسلامی است.

بازپرداخت وام‌های خارجی چالش ایران درسالهای آتی است

به گزارش خبرگزاری «ایرنا»، ۸ بهمن ۱۳۸۱، فرشاد مؤمنی، استاد دانشگاه علامهٔ طباطبایی، در میزگرد بررسی لایحهٔبودجهٔ ۱۳۸۲، گفت: «حجم بالای وام‌های خارجی در لایحهٔبودجه نگران‌کننده است و بازپرداخت این وام‌ها، یکی از چالش‌های مهم کشور در سالهای آینده خواهد بود. به گفتهٔ مؤمنی، «بررسی تبصره‌های ۱۲ و ۲۱ لایحهٔ بودجه سال ۱۳۸۱ و برآوردهای اولیه نشان دهندهٔ آن است که حداقل حدود ۲۰ میلیارد دلار اجازهٔ ایجاد تعهد جدید از منابع خارجی به وزارت نفت داده شده است… اخذ این مجوزها در شرایطی که هیچ اطلاعاتی در مورد آنها وجود ندارد، مشکلات زیادی را برای کشور به همراه خواهد داشت.» او در ادامه گفت: «در برخی از مجوزهایی که دولت برای تأمین مالی منابع خارجی صادر کرده، سقف مجوز برای ایجاد اعتبار و زمان سررسید بازپرداخت آن مشخص نشده که در این زمینه اگر مجلس هوشمندی کافی نشان ندهد، تجربهٔ بدهی‌های خارجی دولت در سالهای اولیه دههٔ ۱۳۷۰ تکرار خواهد شد.» مؤمنی ضمن تأکید بر اینکه «بی‌دقتی در استقراض خارجی، پوشیدگی و ابهام در مجوزهای بزرگی در وزارت نفت وجود دارد»، گفت که «عدم شفافیت در زمینه تعهدات خارجی، به نفع توسعهٔ ملی نیست و اغتشاش در نظام قانون نویسی، هزینه‌های سنگینی را به کشور تحمیل می‌کند.»

مراکز بهزیستی کشور از پذیرش معلولان منع شدند

دکتر مکارم، معاون توانبخشی سازمان بهزیستی، اخیراً اعلام کرد: «به دلیل موافقت نکردن سازمان مدیریت و برنامه ریزی با بودجه پیشنهادی در حوزهٔ توانبخشی، این معاونت با صدور اطلاعیه‌ای پذیرش معلولان جدید در سطح مراکز بهزیستی استانهای کشور را ممنوع کرده است. دکتر مکارم در توضیح «رقم بودجهٔ پیشنهادی حوزه توانبخشی سازمان بهزیستی و برنامهٔ آن در سال ۸۲» افزود: «با وجود بیش از ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار معلول در سطح کشور، سازمان بهزیستی به خاطر مشکلات و ضعف مالی و بودجه‌ای، فقط ۵۰۰ هزار معلول را با بودجهٔ ۸۰ میلیارد تومان ساماندهی کرده، که البته نوع خدمات ارائه شده به هیچ وجه برای رفع نیازهای معلولین جامعه کفایت نمی‌کند.»

بودجه درمان و بهداشت مورد بی‌مهری مضاعف قرار گرفته است

دکتر محمدجعفر قائم‌پناه، معاون توسعه، مدیریت و منابع امور مجلس و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، با اشاره به شاخص هزینه سرانهٔ درمان که «در کشورهای نفت خیز ۳۵۶ دلار، آمریکای لاتین ۳۲۰ دلار و کشورهای پیشرفته ۲۳۵۹ دلار است»، در رابطه با نرخ این شاخص در ایران گفت: «سرانهٔ هزینه‌های سلامت در ایران به نرخ دلار ۸۰۰ تومان ۷۵ دلار است.» وی خواستار نگاه جدی در برنامه سوم، به بخش سلامت به عنوان یک تکلیف قانونی و مبتنی بر رویکرد اقتصادی و انسانی شد. همچنین، دکتر کوزه‌گر، نمایندهٔ شهریار، در این رابطه گفت: «بهداشت و درمان در بودجهٔ کشور مورد بی‌مهری مضاعف قرار گرفته است، در حالی که باید این بخش بیشتر از سایر بخش‌ها مورد عنایت قرار گیرد.» («ایسنا»، ۱۷ دی ۱۳۸۱)

تغییر ارتجاعی قانون کار …
(از صفحهٔ ۱)

«آیین نامهٔ اجرایی» قانون کار، یا سند بی قانونی؟

متأسفانه، تا امروز متن کامل این «آیین نامه»، که زندگی میلیون‌ها نفر از زحمتکشان کشورمان را نشانه گرفته است، از سوی رسانه‌های گروهی در اختیار مردم قرار نگرفته است. یکی از اسناد موجود، گزارش مختصر روزنامهٔ «ایران» (روزنامهٔ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران)، است که تحت عنوان «گزارش «ایران» از مواد حذف‌شدهٔ پیشنهادی قانون کار» در شمارهٔ ۲۵ دی ماه آن نشریه انتشار یافته است. از آنجا که همین سند مختصر، گویای ابعاد عظیم فاجعه‌ای است که علیه زحمتکشان میهن ما در شرف وقوع است، لازم می‌دانیم متن کامل آن را در اینجا عیناً به اطلاع خوانندگان «اخر» برسانیم:

- کارفرمایان در صورت تصویب هیأت وزیران از تشکیل تعاونی مسکن و مصرف و ایجاد سرویس‌های رفت‌وآمد کارکنان معاف می‌شوند**
- تعطیلی روز جمعه حذف و مرخصی‌های سالیانهٔ کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کاهش می‌یابد**

گروه اقتصادی —اتوسا دینیاربان: کارفرمایان کارگاه‌های تولیدی و خدماتی زیر ۱۰ نفر کارگر، در صورت تصویب هیأت وزیران، می‌توانند با فراغ خاطر بیشتری به استخدام کارگر و نیروی کار بپردازند.

چندی پیش اعلام شده بود که شورایعالی کار ۳۰ ماده از قانون کار را برای کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کارگر معاف کرد.

کاهش میزان مرخصی سالانه، افزایش میزان بازخريد کارگران، معافیت کارفرمایان از ایجاد تسهیلاتی چون تعاونی مسکن و مصرف، همچنین لغو محدودیت ساعات کار و تعطیلی، از جمله موارد پیش بینی شده در آیین‌نامه برای کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر است.

دیگر مواد حذف شده عبارتند از: تبصرهٔ مادهٔ ۱۰، مادهٔ ۱۲ مبنی بر اینکه در صورت تغییر حقوقی در وضع مالکیت کارگاه‌ها، کارفرمای جدید قائم مقام تعهدات و حقوق کارفرمای سابق نخواهد بود. همچنین مادهٔ ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، که موارد مربوط به تعلیق قرارداد کار در صورت استفاده از مرخصی تحصیلی یا مرخصی‌های بدون حقوق، همچنین زمان خدمت وظیفه کارگر است. حذف مادهٔ ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰

و ۳۱ از دیگر موارد حذف شده است، که به این ترتیب شرایطی چون تغییر عمده در شرایط کار، که برخلاف عرف معمول کارگاه یا محل کار باشد، دیگر نیازی به اعلام موافقت کتبی ادارهٔ کار و امور اجتماعی محل نخواهد داشت. همچنین کارفرمایان موظف به تشکیل شورای اسلامی کار و شرایط مربوط به آن نخواهند بود. همچنین، اعمال مواد ۴۸، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ قانون کار در مورد کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر حذف شده است که به این ترتیب این کارگاه‌ها موظف به اجرای نظام ارزیابی و طبقه بندی مشاغل نخواهند بود.

همچنین، مواد ۵۶–۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۳ قانون کار در مورد این کارگاه‌ها تغییر یافته است. براساس این تغییرات، میزان مرخصی سالانهٔ این کارگران از یک ماه به ۲۱ روز، و برای مشاغل سخت و زیان آور به ۲۴ روز کاهش می‌یابد.

همچنین، کارگران، مشمول اضافه دریافت در شیفت‌های کاری شب یا فوق‌العاده نوبت کاری نخواهند بود.

تعطیلی روز جمعه نیز در مصوبهٔ شورایعالی کار حذف شده و در صورت تعطیلی، مزدی پرداخت نمی‌شود. همچنین حق برخورداری کارگران از سه روز مرخصی با استفاده از مزد در موارد ازدواج دائم، فوت همسر، پدر، مادر و فرزندان، حذف می‌شود.

در این آیین‌نامه همچنین حذف مواد ۷۷، ۸۱، ۸۲ پیش بینی شده، که براین اساس، محدودیت قانون کار در مورد اجبار کارفرما به

انجام آزمایش‌های پزشکی کارگر نوجوان به صورت سالانه، و همچنین کاهش ساعات کار روزانه برای کارگر نوجوان حذف می‌شود.

همچنین مادهٔ ۱۱۰ قانون کار در مورد اجبار کارفرمایان واحدهای صنعتی، تولیدی و خدماتی به منظور مشارکت در امر آموزش کارگر ماهر و نیمه‌ماهر مورد نیاز خود، از موارد حذف‌شدهٔ این قانون است.

با حذف مواد ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳ و ۱۵۴، کارفرمایان از تشکیل تعاونی مسکن، مصرف، ایجاد سرویس‌های رفت و برگشت برای کارکنان معاف شده‌اند… مواد ۱۷۳ و ۱۷۵ در مورد اختلافات کارگر و کارفرما نیز تغییر یافته است.

براساس موارد پیش بینی شده، در صورتی که کارگر به خواست خود از کارگاه برود، کارفرما موظف خواهد بود به میزان ۴۵ روز در سال را به او پرداخت کند. همچنین، در صورتی که کارفرما کارگر را اخراج و هیأت حل اختلاف رأی به بازگشت به کار را برای کارگر صادر کند، در صورتی که کارفرما نپذیرد موظف خواهد بود حداقل ۷۵ روز در سال را محاسبه و به کارگر پرداخت کند.

سایر مواد قانون کار در مورد افزایش دستمزد سالانه، بیمهٔ بیکاری، و تأمین اجتماعی در مورد این کارگاه‌ها نیز اعمال خواهد شد. این پیش نویس، در صورت تصویب هیأت وزیران، به مدت سه سال به صورت آزمایشی در سراسر کشور اجرا خواهد شد.

ابعاد عظیم فاجعه

همین گزارش کوتاه روزنامهٔ «ایران»، به خوبی بیانگر پایمال شدن کامل حقوقی است که حاصل بیش از یک قرن مبارزهٔ خونین کارگران و زحمتکشان میهن ما و جانفشانی میلیون‌ها نفر از مردم ایران در انقلاب بهمن ۵۷ بوده‌اند. نگاهی به سیاههٔ «مواد» حذف شده در «آیین‌نامهٔ» نشان می‌دهد که این مواد در حقیقت، نه صرفاً «بعضی از مقررات»، بلکه بنیادی‌ترین موادی هستند که قلب هر قانون کار را تشکیل می‌دهند. در این «آیین‌نامه»، قوانینی مانند ۸ ساعت کار در روز، تعطیلی یک روز در هفته، حق امضای قرارداد جمعی، حق تشکل برای کارگران، حق تضمین شرایط حفاظتی محیط کار، قوانین بازدارندهٔ اخراج، قوانین محدودکنندهٔ کار کودکان، نوع کار اجرائی به زنان، به ویژه زنان باردار و کودکان و نوجوانان، که ابتدایی‌ترین حقوق کارگران و زحمتکشان هستند، یک شبه به نام «اصلاحات» و «اجرایی» کردن قانون کار به مسلخ برده شده‌اند. برخلاف ادعای دست اندرکاران تدوین «آیین‌نامه»، محتوای این سند، نه «اصلاح» قانون کار بلکه لغو آن، نه «اجرایی»‌تر شدن قانون بلکه حکم عدم اجرای آن، و نه «تعديل» قوانین برای کارگاه‌های کوچک، بلکه توافقی برای

انباشتن هرچه بیشتر جیب سرمایه‌داران به بهای افزایش بیکاری، فقر و محرومیت گسترده تر بیش از بیست میلیون از سخت‌کوش‌ترین و بی‌پناه‌ترین مردم میهن مان از حداقل حقوق اجتماعی و اقتصادی شان است.

نکتهٔ دردناک‌تر اینکه، برخلاف ادعای جملهٔ‌پایانی گزارش روزنامهٔ «ایران»، با مراجعه به قانون کار و مقایسه قوانین مورد حذف، درمی‌یابیم که در بسیاری موارد، به‌ویژه قوانینی که ناظر بر تأمین اجتماعی و آیندهٔ کارگران می‌شود، از قبیل تعاونی‌های کارگری، بیمهٔ بیکاری، بیمهٔ بازنشستگی، بیمهٔ آسیب دیدگی ضمن کار، و …، که در قانون به عهدهٔ کارفرما و دولت و سازمان تأمین اجتماعی، توأماً گذاشته شده بودند، حذف گردیده‌اند. یعنی با ردیف کردن ده ماده از قانون پشت هم و حذف کیلویی آنها، عملاً نه تنها از کارفرمایان، بلکه از دولت و سازمان تأمین اجتماعی هم در زمینهٔ تأمین و تضمین حداقل امکانات اجتماعی کارگران رفع «زحمت» شده است. مثلاً، با حذف مادهٔ ۳۰، که تبصرهٔ آن دربارهٔ صندوق بیمهٔ بیکاری، و مادهٔ ۳۱، که دربارهٔ از کارافتادگی و بازنشستگی کارگران است، هم کارفرما، هم دولت و هم سازمان تأمین اجتماعی از مسؤولیت معاف شده‌اند! حسین سرفراز، دبیرکل «حزب اسلامی رفاه کارگران»، در اشاره به همین معضل می‌گوید: «اول باید نظام جامع تأمین اجتماعی به وجود بیاید، بعد تکلیف‌ها از کارفرما ساقط شود، ولی این تکلیف را از گردن کارفرما برداشته‌اند و به کسی هم نداده‌اند.»

به علاوه، در هر مجموعهٔ قانونی، از جمله «قانون کار»، همواره موادی هستند که نقش قانون پایه را برای سایر قوانین دارند و براساس آن قانون پایه، پیش بینی و تدوین می‌شوند، و در صورت حذف آن ماده، زنجیره‌ای از دیگر قوانین نیز به تبع آن اعتبار خود را از دست می‌دهند. به طور مثال، با مراجعه به قانون کار روشن می‌شود که با حذف «تبصرهٔ مادهٔ ۱۰» دربارهٔ «قرارداد کار کتبی»، در واقع کل «قرارداد کار» موضوعیت خود را از دست می‌دهد و خواه ناخواه هر مادهٔ‌دیگری که بر پایهٔ این تبصره تدوین شده باشد نیز از نظر قانونی بی‌اعتبار می‌گردد. به عبارت دیگر، «قرارداد کار»ی باقی نخواهد ماند که بخواهیم در رابطه با فسخ و یا تغییرات آن صحبت کنیم. روزنامهٔ «ایران» بدون اشاره به اصل مادهٔ ۱۰، که موارد قرارداد کار را توضیح می‌دهد، فقط از حذف تبصرهٔ آن یاد می‌کند. اما واقعیت این است که با حذف «تبصرهٔ مادهٔ ۱۰»، مادهٔ



در روز ۲۵ تیر ۱۳۸۱، بیش از ۹۰ هزار کارگر از سراسر کشور، در اعتراض به برنامهٔ دولت برای تغییر قانون کار، در تهران دست به تظاهرات گسترده زدند.

۲۱ و تبصرهٔ آن دربارهٔ شروط خاتمهٔ قرارداد، و همچنین مواد ۲۲، ۲۴ و ۲۵ مربوط به فوت کارگر و حقوق وراثت و… نیز منتفی خواهد بود.

همچنین، در برخی موارد، یک مادهٔ‌قانونی ناظر به اجرا یا عدم اجرای مجموعه‌ای از قوانین است که در صورت حذف یا تغییر، ضمانت اجرایی تمام مواد مورد اشارهٔ آن نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. از جمله، مادهٔ ۱۷۳ در بخش «جرائم و مجازات‌ها»، که علاوه بر مواد نامبرده در گزارش روزنامهٔ «ایران»، یعنی مادهٔ ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳ و ۱۵۴، ماده‌های ۱۵۱ و ۱۵۵، و قسمت دوم مادهٔ ۷۸ را نیز شامل می‌شود و روشن نیست که تکلیف این موادی که از آنها نام برده نشده چه خواهد بود.

یا وقتی که کارفرما موظف به اجرای مادهٔ ۴۹ دربارهٔ «قانون ارزیابی و طبقه بندی مشاغل»، مادهٔ ۵۱ در رابطه با قانون ۸ ساعت کار در روز و ۴۴ ساعت کار در هفته، و قانون کارهای شب و نوبتی در ماده‌های ۵۶، ۵۷ و ۵۸ نباشد، «قرارداد کار»ی هم در میان نخواهد بود، و در نتیجه، بویژه در شرایط نبود سندیکاهای کارگری، تضمینی هم برای اجرای قوانین مرتبط دیگر، که ده‌ها مورد را شامل می‌شود، باقی نخواهد ماند.

بدین ترتیب، هنگامی که گزارشگر روزنامهٔ «ایران» در تیتز گزارش خود زیرکانه می‌نویسد: «کارفرمایان کارگاه‌های تولیدی و خدماتی زیر ۱۰ نفر، در صورت تصویب هیأت دولت، می‌توانند با فراغ خاطر بیشتری به استخدام کارگر و نیروی کار بپردازند»، تنها نیمی از حقیقت را می‌گوید و اصل قضیه را پنهان می‌کند: «از این پس کارفرمایان می‌توانند با فراغ خاطر بیشتری به **استثمار وحشیانهٔ** کارگر و نیروی کار بپردازند.»

«مصلحت» چه کسی؟

طبق مادهٔ ۱۹۱ قانون کار جمهوری اسلامی، که پایهٔ «آیین‌نامهٔ» مصوب «شورای عالی کار» را تشکیل می‌دهد:

کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر را می‌توان بر حسب *مصلحت* موقتاً از شمول *بعضی از مقررات* این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به موجب آیین‌نامه‌ای خواهد بود که با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید. (تأکید از ما است)

بدون اینکه بخواهیم در اینجا به ماهیت واپسگرایانهٔ این‌بند، که به‌خودی‌خود شدیداً ضد کارگری است، بپردازیم، دو عبارت تعیین‌کننده در آن،

یعنی عبارت «بر حسب مصلحت» و «بعضی از مقررات»، را مورد توجه قرار می‌دهیم. با اینکه مادهٔ ۱۹۱ تعیین نکرده‌است که به «مصلحت» چه کسانی در اینجا اشاره دارد، اما با نگاهی به ترکیب «شورای عالی کار» می‌توان تشخیص داد که اصولاً «مصلحت» چه کسانی می‌تواند در آن مطرح باشد. مادهٔ ۱۶۷ قانون کار، ترکیب این «شورا» را چنین تعیین کرده‌است:

- الف- وزیر کار و امور اجتماعی، که ریاست شورا را به‌عهده خواهد داشت.
- ب- دو نفر از افراد بصیر و مطلع در مسائل اجتماعی و اقتصادی به پیشنهاد وزیر کار و امور اجتماعی که یک نفر از آنان از اعضای شورای عالی صنایع انتخاب خواهد شد.
- ج- سه نفر از نمایندگان کارفرمایان … به انتخاب کارفرمایان.
- د- سه نفر از نمایندگان کارگران … به انتخاب کانون عالی شوراهای اسلامی کار.

اگر بخواهیم خیلی خوشبینانه برخورد کنیم، و نمایندهٔ شورای عالی صنایع را نه نمایندهٔ دیگری از سوی کارفرمایان، بلکه نمایندهٔ دولت بدانیم، آنگاه «شورا» به سه بخش مساوی تقسیم می‌شود: مدافعان «مصلحت» کارگران، مدافعان «مصلحت» کارفرمایان، و مدافعان «مصلحت» دولت، که هیچ‌یک از اکثریت مطلق در «شورا» برخوردار نیستند، و در نتیجه نمی‌توانند به تنهایی، و بدون همکاری حداقل یک بخش دیگر، «مصلحت» خود را بر «شورا» تحمیل کنند. در چنین چارچوبی، به ویژه با توجه به این که «مصلحت» کارگران و کارفرمایان در دو قطب متضاد با یکدیگر قرار دارند، نقش دولت در این «شورا» به عامل تعیین‌کننده بدل می‌گردد، و در حقیقت این دولت است که تعیین می‌کند که «شورا» بر اساس «مصلحت» کدام یک از این دو قطب تصمیم‌گیری خواهد کرد. طبیعی است که یک دولت مدافع کارگران، «شورا» را به سمت «مصلحت» کارگران، یک دولت مدافع کارفرمایان، «شورا» را به سمت «مصلحت» کارفرمایان، و یک دولت بی‌طرف، آن را به سمت «مصلحه» میان دو قطب سوق خواهد داد.

ما به نقش مشخص «دولت اصلاحات» در تصویب «آیین‌نامهٔ اجرایی مادهٔ ۱۹۱» توسط «شورای عالی کار» به طور جداگانه برخورد خواهیم کرد. آنچه در اینجا مد نظر است این است که پیش از هرچیز روشن کنیم این «آیین‌نامه» در راستای «مصلحت» کدام قطب به تصویب رسیده‌است. و آنچه این مسأله را روشن می‌کند، عبارت دوم در «آیین‌نامه»، یعنی آن «بعضی از مقررات»ی است که با چاقوی جراحی «شورا» از بدن قانون کار جدا شده‌اند. مجموعهٔ مواد حذف‌شده نشان می‌دهد که این مواد نه بر اساس یک «مصلحت» عمومی، یا حتی «مصلحه» میان کارگران و کارفرمایان، بلکه به طور مطلق بر اساس «مصلحت» کارفرمایان انتخاب و حذف شده‌اند.

این اولین بار نیست

در حقیقت، محتوای این «آیین‌نامه»، چیزی نیست مگر عقب‌گردی بیست ساله به «پیش‌نویس قانون کار» آقای توکلی (وزیر کار وقت جمهوری اسلامی) و اعوان و انصار او در سال ۱۳۶۱، که تنها هدفش تضمین سلطهٔ بی‌چون و چرای سرمایه‌بر نیروی کار بود. این «پیش‌نویس» در نتیجهٔ مبارزهٔ سراسری و تحسین برانگیز کارگران در شرایط حمایت‌بخش قابل توجهی از رهبری جمهوری اسلامی، بخصوص آیت‌الله خمینی، از اصل «عدالت اجتماعی» و مبارزهٔ فعال حزب تودهٔ ایران، حزب طبقهٔ کارگر ایران، کنار گذاشته شد. ولی نیروهای طراح و مدافع آن، یعنی بورژوازی تجاری و بازار، سرمایه‌داران و مالکان بزرگ درون حاکمیت جمهوری اسلامی، برای باز ستاندن آن هرگز از پای ننشستند. این نبرد طولانی و سخت طبقاتی حول تهیه و تصویب قانون کار، که در واقع تحقق یا نادیده گرفتن «عدالت اجتماعی» به‌عنوان یکی از سه شعار اساسی انقلاب بهمن، محتوای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را بیان می‌کرد، در سال ۱۳۶۹ با پیروزی نسبی نیروهای طرفدار عدالت اجتماعی به پایان رسید. با این وجود، سندی که به نام «قانون کار و تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی ایران» از دل این جنگ طبقاتی ۸ ساله، یا به گفتهٔ حزب تودهٔ ایران «نبرد که بر که»، بیرون آمد، در بسیاری زمینه‌ها نارسایی‌ها و کمبودهای جدی داشت، و به گفتهٔ آقای سلامتی، دبیرکل سازمان «مجاهدین انقلاب اسلامی»، در حد «قانون حداقل‌ها» باقی ماند.

همین «قانون حداقل‌ها» نیز، پس از در پیش‌گرفته شدن سیاست تعدیل اقتصادی توسط دولت آقای رفسنجانی، مجدداً در معرض یورش سرمایه‌داران بزرگ تجاری و بورکراتیک و تجار بازار قرار گرفت. اما کارگران، با پشتیبانی نیروها و سازمان‌های سیاسی هوادار عدالت اجتماعی، و با تکیه بر شعار «قانون کار یادگار امام است»، دولت آقای رفسنجانی را وادار به عقب‌نشینی کردند.

جناح راست بار دیگر، و بلافاصله پس از آغاز دورهٔ اول ریاست جمهوری آقای خاتمی، حمله به قانون کار را از سر گرفت. و این بار می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند، یعنی هم تغییر و متوقف کردن قانون کار، و هم بی‌اعتبار کردن دولت آقای خاتمی که با رأی بیست میلیونی مردم در اعتراض به سیاست‌های غارتگرانه و ضددمکراتیک جناح راست سر کار آمده بود. (در این باره، رجوع کنید به شماره‌های ۲، ۷ و ۸ دورهٔ اول نشریهٔ «اخر» در ارتباط با مرحلهٔ تازهٔ یورش به قانون کار، و مصاحبهٔ آقای سلامتی دربارهٔ روند تصویب قانون کار.) این بحث در شماره‌های بعد ادامه خواهد یافت.

زندانیان سیاسی درون و بیرون زندان‌های رژیم را آزاد کنید!

علیرضا شاکرین، **قائم مقام دبیر اجرایی خانهٔ کار گر اصفهان**؛

«اصلاح به این معناست که رفع عیب شود نه اینکه نقاط قوت هم حذف شود!»

چند ماه پیش، نشریهٔ «کار وکارگر» در رابطه با طرح «اصلاح قانون کار»، که تازه در دستور دولت قرار گرفته بود، مصاحبه‌ای با علیرضا شاکرین، قائم‌مقام دبیر اجرایی خانهٔ کارگر اصفهان، انجام داد. از آنجا که سخنان آقای شاکرین، با توجه به «آیین‌نامهٔ اجرایی مادهٔ ۱۹۱ قانون کار» که اخیراً به تصویب «شورای عالی کار» رسیده و برای تصویب نهایی به شورای وزیران دولت آقای خاتمی فرستاده شده است، می‌تواند بسیار روشنگر باشد، بخش‌هایی از آن را برای اطلاع خوانندگان «اخگر» درج می‌کنیم.

در مورد اصلاح قانون کار :

شاکرین: در رابطه با اصلاح قانون کار، لازم است اشاره کنم که کلمهٔ اصلاح به این معناست که رفع عیب شود و اگر اشکالی وجود دارد از این طریق اصلاح شود، نه اینکه تحت عنوان اصلاح، مواردی که نقاط قوت هم هست حذف و یا دچار مشکل دیگری گردد. در نتیجه، قانون کار هم نباید به نحوی اصلاح گردد که منافع جامعهٔ کارگری خدای خواسته مد نظر قرار نگیرد و به گونه‌ای تنظیم شود که هر نوع استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار صورت نگیرد و ضمانت‌های اجرایی لازم را داشته باشد.

معمولاً وضع قانون‌ها برای مقابله با هرگونه تجاوز و زیاده‌طلبی انجام می‌شود تا کسانی که توانایی و قدرت دارند، افراد ضعیف را مورد ظلم و جفا و بی‌عدالتی قرار ندهند، و به همین علت در جوامع مختلف بشری نسبت به وضع قوانین لازم اقداماتی می‌شود.

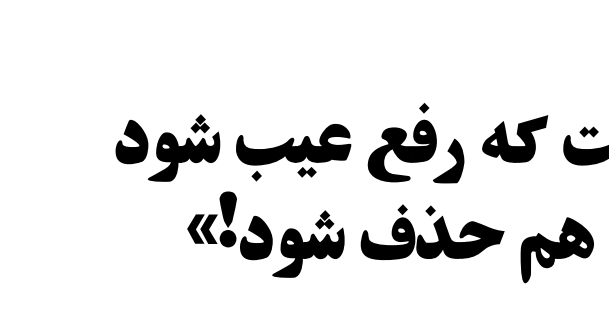
قوانین کار نیز یکی از همین قانون‌ها است، که در ارتباط با مسألهٔ کار و نیروی کار، که کارگر سرمایهٔ وجود خود را در مقابل انجام کار در خدمت کارفرما قرار می‌دهد و مزدی دریافت می‌نماید، این قانون نقش برقرارکنندهٔ تعامل بین کارگر و کارفرما است. و با توجه به اینکه اختیارات تام و تمام در دست کارفرما می‌باشد، حداقل‌هایی در قانون برای کارگر در نظر گرفته شده که از این طریق بخشی از عدالت اجتماعی را برقرار نماید.

حال لازم به تذکر است که حقوق و مزایای موجود در قانون کار فعلی، در واحدهایی که که به‌طور نرمال در حال فعالیت هستند و نه واحدهای قدیمی و زیان‌ده، حدود ۱۵ الی ۲۰ درصد قیمت تمام شدهٔ کالا را در بر می‌گیرد. با توجه به این نکته، می‌بینیم که بیش از ۸۰ درصد قیمت تمام شدهٔ کالا دستخوش موارد دیگری مثل سیستم انقباضی بانک‌ها، عوارض مختلف و متعدد، مشکلات واردات و صادرات، و موارد متعدد دیگر است، که متأسفانه همهٔ آنها کنار زده شده و فقط قانون کار مطرح می‌شود. لذا، اگر کسانی که مدعی زیاده‌طلبی قانون کار هستند و ضداشتغال بودن آن را مطرح می‌نمایند، منصفانه و کارشناسانه موضوع را مورد مذاقه و بررسی قرار دهند، می‌بینند و اعتراف می‌کنند که در همین قانون، کارگر از بسیاری از حقوق اجتماعی، و همچنین از مزایایی مثل خسارت اخراج، محروم است، که باید در اصلاح قانون به این موضوعات، به نظر من، بیشتر پرداخته شود.

موضوع دیگری که در همین رابطه دارای اشکال است، مسألهٔ قراردادهای کار موقت می‌باشد، که مورد سوء استفادهٔ بسیاری از کارفرمایان و استثمارگران، و درنتیجه بحره‌کشی نوین و اعمال بدترین ظلم‌ها و جفاها به جامعهٔ کارگری گردیده، و شایستهٔ نظام مقدس اسلامی و کشوری که شعار آن سیرهٔ نبوی، رفتار علوی و گسترش عدالت اجتماعی است نمی‌باشد. در این زمینه انتظار می‌رود دولت، به ویژه وزارت کار و مجلس محترم، خصوصاً

آخرین دفاع دکتر قتی ارانی ...	(از صفحهٔ ۵)
بر ملت ایران وارد آورد. هرقد در ... منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد ... بیشتر دقت کنیم، این قانون مفتضح‌تر و کثیف‌تر در نظر ما جلوه می‌کند. به‌همین جهت ما آن را به‌یادگار محکمهٔ تاریخی امروز، «قانون سیاه» می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران، نفرت شدید خود را نسبت به آن ابراز می‌داریم.	
اگرچه آن قانون اصولاً برای قدغن کردن فکر کمونیسم وضع شده است، در عین حال به‌جهت تکمیل عمل مفتضح خود، تمام عقاید را قدغن نموده، یعنی مطابق آن می‌توان تمام عقاید را (اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره) تعقیب کرد.	
انصاف بدهید! آیا غرض قانون اساسی از آزادی عقاید همین قدغن کردن کلیهٔ عقاید بوده و آن خون‌ها برای همین ظلم امروز ریخته شده است؟...	
انصاف بدهید! آیا اشخاصی که قانون سیاه را وضع کرده‌اند، صلاحیت این کار را داشته و یا راجع به افکاری که قدغن کرده‌اند کوچکترین رساله‌ای هم مطالعه نموده‌اند؟ به‌طور یقین نه، و الا مرتکب این جنایت نمی‌شدند....	
چطور می‌توان عقایدی را قدغن کرد که ریشهٔ علمی آن با آغاز جامعهٔ بشر شروع شده؟ ... هیچ عقیدهٔ اجتماعی و مذهبی در تاریخ بشر وجود ندارد که در مدت کوتاه حیات خود به‌اندازهٔ سوسیالیسم و کمونیسم راجع به آن کتاب تألیف و به این کثرت انتشار یافته باشد.... چطور می‌توان بدون مطالعهٔ کوچکترین ورق از این کتابخانه‌ها، داشتن یک عقیده را با یک قانون ارتجاعی قدغن کرد؟	
واقعاً شرم‌آور است! تمام پرونده‌های متهمین این دسته پر است سؤالاتی که «آیا شما فلان کتاب را خوانده یا ترجمه کرده یا امانت داده یا فلان بحث علمی را کرده‌اید یا نه؟» اگر کشوری فقط از خرس و میمون و دد و دام هم مسکون باشد، این اعمال را بر فرض مسلم بودن، برای احدی	

اخگر



اصلاح طلبان، در این رابطه هرگونه اصلاحی نسبت به قوانین کار را با نظر جامعهٔ کارگری انجام دهند.

در مورد لایحهٔ بازنستگی پیش از موعد:

شاکرین: این لایحه، پس از سال‌ها فراز و نشیب، بالاخره از مجاری قانون‌گذاری گذشته و پس از تصویب برای اجرا ابلاغ گردیده است. عمده‌ترین اشکالی که به‌نظر من در این لایحه وجود دارد، ندادن حق رأی به کارگر در کمیته‌های تعیین شده می‌باشد. بعد از روزی که قرار شد این قانون اجرا شود، در سراسر کشور، خصوصاً در واحدهای بحرانی و دارای کارگر مازاد، هم کارگر، هم کارفرما و هم دولت انتظار داشتند که از این رهگذر مشکلاتشان مرتفع گردد. لکن از سوی سازمان تأمین اجتماعی، به‌طور مرتب بخش‌نامه‌هایی مغایر قانون صادر می‌گردد که موجب به‌توقیف افتادن، عدم اجرای صحیح، و بستن دست کمیته‌های استانی و ادارات تابع سازمان در سراسر کشور گردیده‌است. این حق را معلوم نیست سازمان با استفاده از کجای قانون به خود داده است که چنین بخش‌نامه‌هایی را صادر نماید. البته این روند تا‌رگی هم ندارد و سازمان بارها به چنین مواردی مبادرت ورزیده و علی‌رغم رأی دیوان عدالت اداری و ابطال بعضی از بخش‌نامه‌های صادرهٔ خلاف قانون، همچنان این روند را ادامه داده و اکنون با بخش‌نامه‌هایی در رابطه با مشاغل سخت و زیان آور، موضوع را حاد و سخت‌تر نموده و اعتراض شدید جامعهٔ کارگری و کارفرمایی را فراهم نموده است. لازم است از سوی دولت و دست‌اندرکاران نظام، اقدامات جدی در این زمینه معمول گردد.

در مورد لایحهٔ نوسازی صنایع کشور:

شاکرین: یکی از نکات مهمی که موجب عکس‌العمل [اعتراضی] جامعه در این لایحه گردیده است، اختیار بیش از حد دادن به کارفرما برای اخراج کارگر (به عنوان نیروی مازاد) می‌باشد. این موضوع بایستی بسیار مورد تأمل و دقت نظر قرار گیرد، و مجلس محترم، خصوصاً کمیسیون صنایع و معادن که به عنوان کمیسیون اصلی می‌باشد، [باید] با شناخت کامل و دریافت نظرات تشکل‌های کارگری در این زمینه اقدام نماید و تصمیمی عجولانه و غیرمنطقی گرفته نشود که موجب اخراج هزاران کارگر و دامن زدن به بیکاری نگردد.

نکتهٔ حائز اهمیت که در این لایحه پیش بینی شده [این است که] نیروی انسانی مورد نیاز شرکت‌های صنعتی، [باید] با مشارکت تشکل‌های کارگری و مدیریت هر شرکت مشخص شود. درحالی که یکی از اشکالات بزرگ در خصوص بسیاری از واحدهای بزرگ و مهم، مانند صنایع خودروسازی، فولاد، نفت و بعضی از واحدهای بزرگ دیگر، [این است] که اجازهٔ تشکیل تشکل کارگری را [در آنها] نداده‌اند. وقتی تشکل کارگری در واحدی تشکیل نشده، مسلم در این زمینه به کارگر اجحاف بیشتر خواهد شد. روندی که با اجرای قرارداد موقت کار نیز در پیش گرفته شده، عملاً تشکیل شوراهای اسلامی کار در این واحدها [را] مختل نموده و با تداوم آن و تصویب این لایحه، به‌طور مسلم دیگر جایگاهی را برای این‌گونه تشکل‌ها باقی نخواهد گذاشت.

من از دست‌اندرکاران و مسؤولین تقاضا دارم قبل از این که مشکلی به مشکلات جاری اضافه شود، راه چارهٔ عملی و سهل الوصول بیاندیشند تا انشاءالله به صنعت و کارگران ما نیز بیش از این صدمه نخورد.

جرم نمی‌شمارند....

در موقعی که در ممالک متمدن «جایزهٔ نوبل» را به پاس حفظ صلح عمومی دنیا به یک نفر، «استیسی»^۲ که نمایندهٔ این افکار بود می‌دهند، ننگ آور نیست که در **این کنج خلوت**، همان افکار به عنوان اقدام بر علیه امنیت با مجازات ده سال حبس تعقیب شود؟

مخالفت با موازین اخلاقی و نوامیس مقدسهٔ بشر، به قدری صورت وقیح به خود گرفته است که عقیده‌ای که از آزادی و صلح و جلوگیری از فقر وفساد و فحشاء و خونریزی صحبت می‌کند، با مجازات ده سال حبس تعقیب می‌شود.

چقدر برای یک جامعه ننگین است که طرفداری از رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن اینقدر سخت مجازات می‌شود.

چرا اینقدر از رنجبران می‌ترسید؟ چقدر زنده است که مأمورین شهربانی تا چشمشان به ورقه‌ای که کلمهٔ رنجبر دارد میافتد، با سر و کله هجوم می‌آورند. جن از بسم الله به اندازهٔ شهربانی تهران از رنجبر نمی‌ترسد. مگر رنجبر تمام جزئیات حیات شما را تأمین نمی‌کند؟ مگر اکثریت ملت ایران به نسبت نُه دهم رنجبر نیست؟ مگر مخالفت با رنجبر مخالفت با همان مشروطه و دموکراسی نیست؟ پس چرا تمام قوهٔ شهربانی صرف تعقیب طرفداران رنجبر است؟

این نوع تعقیب و محاکمه واضح می‌کند که شما نه فقط با توده مخالفید، بلکه نیز از آن سخت هراسانید. این تعقیب شدید غیر از ترس و لرز علت دیگری نمی‌تواند داشته باشد. به‌این ترتیب شما اقرار تلویحی به قدرت توده می‌کنید. پس شما را به عاقبت وخیم این طرز عمل خودتان متوجه می‌سازیم....

- ^۱ مقصود محاکمهٔ حریق «رایشناگ» در آلمان و محاکمهٔ «راگوشی» و بارانش در مجارستان است.
- ^۲ «کارل استیسی»، نویسندهٔ کمونیست آلمانی، که به مناسبت آثار برجسته‌اش به دریافت جایزهٔ صلح نوبل توفیق یافت. جلااد هینتری او را سر بریدند.

اخبار زحمتکشان

تخصیص ۵ میلیارد تومان برای بازخرید کارکنان دولت

طبق گزارش روزنامهٔ «همشهری»، ۷ دی ۱۳۸۱، «به موجب مصوبهٔ هیأت وزیران مقرر است دولت سال آینده اعتباری معادل ۵ میلیارد تومان به منظور بازخرید کارکنان خود پرداخت کند. این اقدام در راستای تعدیل نیروی کار شاغل در واحدهای دولتی صورتی می‌گیرد. براساس پیش بینی های صورت گرفته، تعدیل نیرو در واحدها و دستگاه هایی صورت خواهد گرفت که پروسه‌ای نظیر ادغام و ... را پشت سر بگذارند.» «حیات نو» اقتصادی» از قول مهندس خرم، وزیر راه و ترابری، نوشته است که طی سال آینده، تنها در این وزارتخانه ۲۶ هزار نفر «تعدیل» (بیکار) خواهند شد.

حداقل دستمزد کارگران با نرخ واقعی تورم متناسب نیست

صفحهٔ اینترنتی «پارس پژواک»، ۲۱ دی ۱۳۸۱، از قول حسین سرافراز، دبیرکل «حزب اسلامی رفاه کارگران ایران»، نوشت: «شورای عالی کار در سال های گذشته کمتر از افزایش نرخ واقعی تورم در جامعه به تعیین حداقل دستمزد پرداخته است. مستمر بودن روند تعیین حداقل حقوق و دستمزد کارگران، شکاف زیادی را بین هزینه و درآمد کارگر به‌وجود آورده، به گونه‌ای که این وضعیت موجب شده که جامعه کارگری قادر به تأمین حداقل معیشت خود نباشد.» سرافراز در ادامهٔ صحبت خود گفت: «طبق آمار رسمی، اگر افزایش حقوق کارگران در سال آینده ۱۵ درصد باشد، کارگران و بیمه شدگان تأمین اجتماعی باید منتظر فشار اقتصادی و تورم بیشتر در زندگی شان باشند.... در شرایط فعلی و با پرداخت دستمزدهای پایین، کارگران توان تأمین یک وعده غذایی خانواده و مایحتاج زندگی را ندارند.»

بحران ۷۰۰ واحد تولیدی و بلاکلیفی ۷۵ هزار کارگر

به گفتهٔ حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور: «در یک بررسی آماری، حدود ۷۰۰ واحد تولیدی بزرگ تا به امروز دچار بحرانند و از این ۷۰۰ واحد تولیدی، ۱۳۵ واحد آن نساجی است که عملاً در ورطهٔ تعطیلی قرار گرفته‌اند.... این ۱۳۵ واحد با عدم پرداخت حقوق دو ماه تا ۳۶ ماه مواجهند که در این واحدها در حدود ۳۶ هزار و ۴۳۲ نفر مشغول به کاراند، در ۴۷۰۰ نفر در بخش چینی سازی مشکل دارند و ۱۵ واحد صنایع چوب با ۴۵۰۰ کارگر با مشکل عدم پرداخت دستمزد و امنیت شغلی دست و پنجه نرم می‌کنند، ۲۸ واحد کارخانهٔ مواد غذایی که ۸ هزار کارگر [در آنها] مشغول به کارند با بحران مواجه هستند. در صنعت چرم سازی و پوست حدود ۱۸ هزار کارگر یا در حال تعدیل‌اند یا در حال اخراج هستند، و در کل کشور، حدود ۷۵ هزار کارگر در وضعیت اسفباری بسر می‌برند و از لحاظ معیشتی مشکل دارند.»

ضرب و شتم کارگران در مقابل استانداری گیلان

براساس گزارش روزنامهٔ «کار و کارگر»، روز سه شنبه سوم دی ماه کارگران «چینی گیلان» که برای اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود در مقابل استانداری گیلان تجمع کرده بودند، مورد حمله و ضرب و شتم نیروهای انتظامی قرار گرفتند. در این حمله تعدادی از کارگران نیز دستگیر شدند. این در حالی است که کارگران کارخانه‌های چینی گیلان، ایران کنف، پرسیان، نختاز کسبه گیلان، شرکت تعاونی امامزاده ابراهیم و بسیاری دیگر از مراکز تولیدی این استان در خطر تعطیل قرار دارند، و بسیاری از کارگران این کارخانه‌ها ماهها است که حقوقی دریافت نکرده و در شرایط دشوار معیشتی بسر می‌برند.

طومار ۲۲۰۰ امضای کارگران «فخر ایران» به «مقام رهبری»

دو هزار و دویست نفر از کارگران و کارکنان کاخنجات ریسندگی و بافندگی «فخر ایران» با امضای طوماری خطاب به «مقام رهبری»، برای حل مشکلات خود تقاضای رسیدگی کردند. این نامه، که در واقع بیان مشکلات همهٔ کارگران کشور است، به تغییرات قانونی اشاره دارد که عملاً زندگی روزمره و تأمین اجتماعی کارگران را به خطر انداخته است. از جمله موارد ذکر شده در این طومار، «در نظر نگرفتن شرایط ویژهٔ زنان شاغل در کارهای سخت و زیان آور» است. تغییر در قانون تناوب کار در صورت استفاده از مرخصی بدون حقوق، از موارد دیگر است که به گفتهٔ کارگران باعث کاهش سابقه خدمت کارگران برای بازنشستگی خواهد شد. در بند ۹ این طومار آمده است: «تا قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، کلیهٔ کارخانجات برای پیروزی انقلاب اسلامی در اعتصاب بودند که عده‌ای توسط کارفرما اخراج شدند که بعد از پیروزی به سر کار خود برگشتند.... بعد از پیروزی انقلاب هم عدهٔ زیادی از کارگران در کمیته‌های انقلاب از انقلاب پاسداری می‌کردند که به دستور حضرت امام خمینی (ره) به سر کارخود برگشتند. با توجه به اینکه اکثر این روزها مرخصی بدون حقوق و یا غیبت غیرموجه در پروندهٔ آنها ثبت شده است، چرا آیین‌نامه، مرخصی بدون حقوق و غیبت غیرموجه آنها را به هر شکل و تحت هر عنوان بیش از ۱۰ روز را، ۵ سال جریمه می‌کند؟!»

مرفهین ۴۵ برابر فقرا ثروت دارند

روزنامهٔ «کارو کارگر» در تاریخ ۴ دی ۸۱ از قول دکتر بابایی،عضو هیأت علمی دانشگاه نوشت: «میزان کل ثروت مرفهین کشور، ۴۵ برابر ۲۰ درصد فقرای جامعه است، که این امر نشان از فاصلهٔ طبقاتی بسیار زیاد در جامعه دارد.» وی در ادامه افزود: «بخش عظیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر قرار دارند. بطور قطع مردم تبعیض، حرام خواری و دستیابی به ثروت از طریق قدرت را نخواهند پذیرفت.» دکتر بابایی، باور یافتن به عدم توانایی دولت در رفع تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی را از پیامدهای وجود شکاف طبقاتی در جامعه، و فقر را منشأ جرایم اجتماعی و طغیان‌ها دانست.

تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری اولین گام در راه آزادی،ومبارزهٔ قاطع با گرانی و بیکاری اولین گام در راه عدالت اجتماعی است!

به مناسبت ۱۴ بهمن، سالروز شهادت دکتر تقی ارانی، رهبر زحمتکشان ایران:

«فقط آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده باشد»



از آن هنگام ارانی به پرچم میلیون ها بدل شد و این آغاز طلوع خورشید او بود. خورشیدی که رضا شاه، مختاری و پزشک احمدی خواستند در قبر گمنامی غرق کنند، ولی نتوانستند، و دیگری و دیگران نیز نخواهند توانست.

ا. سپهر (احسان طبری)

در میان مردان بزرگی که از ایرانیان و بیگانگان در زندگی خویش دیده و شناخته ام، هنوز ارانی اگر نه بزرگترین، یکی از بزرگترین آنهاست. آن هماهنگی بین «مبارز دلیر» و «انسان نیک» و «اندیشه ور ژرف» بودن، که پدیده ای بس کمیاب است، در ارانی به میزان شگرفی وجود داشت. همه برتری های روانی و عملی او: دانش او، پشتکار او، دلاوری او، ایمان او، سرشتی او بود. از این رو، از جلوه فروشی های سبک مغزانه عاری بود. فروتن و بی دعوی به نظر می رسید و کارهای خود را که تا پایگاه جانبازی در راه مردم اوج می گرفت، انجام وظایف عادی یک انسان می شمرد.

برای او، ایمانش به کمونیسم، امری جدی بود که به خاطر آن می سوخت. ارانی از سویی در مکتب آن سنتی که ستار، حیدر، پسیان، خیابانی، مجاهدان و شهیدان مشروطه و آزادیخواهان پس از آن دوره پدید آورده بودند بار آمد، و سپس ارانی در کوره نبرد جهانی پرولتاریا آیدیده شد. در آلمان او شاهد گسترش شکر ف نهضت انقلابی بود که لاله های ارغوانیش از درون خون کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ جوشیده بود. ارانی در جوانی با گذرانی دشوار درس خواند. در همانجا با مارکسیسم نظری و عملی آشنا شد، و همین که از جریان این برق نیرومند گرم گردید، نورافشانی آغاز نهاد. ارانی در ایران با بنیاد هشتن «دنیای» دنیای معنوی نوینی پدید آورد و مکتب ارانی در تاریخ جنبش انقلابی ایران مکتبی است ثمربخش. در زندان و دادگاه، الماس بی همتای روانش درخشید. پیدا بود که از آن مردان پاکباز است که در مبارزه، محاسبات بازگانی به سود زندگی خویش را بر نمی تابد. سخنرانی ارانی در تالار دادگاه دشمن را لرزاند.

کوتاه بالا، کمی تنومند، موی ریخته، با چشمان کم سو بود و عینک ذره بینی می زد ولی چهره ای سخت جذاب و با جریزه داشت. در پارسی شیرینش نمکی از زبان زادگاهش تبریز احساس می شد. مهربانی طبیعی و صمیمی اش از سالوس و چاپلوسی، و برخورد متین و بزرگوارانه اش از تفرعن و تبتخر، به کلی عاری بود. و هنگامی که می زیست، همه احساس می کردند مردی بزرگ در میان آن ها می زید. و سپس کشتندش، به نحوی که مادر نعلش فرزند را نشناخت. بی سر و صدا و گمنام نعلش او را به آرامگاه جاویدش بردند. ولی سه سال بعد، در بهمن ۱۳۲۱، به روی این گور در «ابن بابویه» تهران، توده ای انبوه گل افشانی می کردند. رضا شاه ریخته بود، مختاری در زندان و پزشک احمدی بر دار کبیر.

بخش هایی از آخرین دفاع دکتر تقی ارانی در دادگاه جنائی تهران

قبلاً اهمیت تاریخی این محکمه را تذکر می دهم.

برای اولین بار است که یک دسته پنجاه و چند نفری از منورالفکر و کارگر با سواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جستجو شوند، در محکمه جنایی، یعنی محلی که دزدان مسلح و قطاع الطریق و قاتل ها در این جا محاکمه می شوند، به عنوان داشتن یک عقیده اجتماعی به پیشگاه قوه قضائی دعوت شده اند.

اهمیت آن به حدی است که مانند تمام محاکمات اخیر چشم و گوش دنیا متوجه آن است. بنابراین سعی بفرمائید که رفتار شما در این محاکمه دنیا پسند باشد و تصور نکنید که با صدور رأی و گزارش آن به مقامات مافوق، این محکمه تمام می شود. نه. آن ادعای نام، این دفاع و آن رأی هر سه تاریخی می باشد و مانند تمام آثار محاکمات قرن هیجدهم فرانسه، محاکمه معروف کلنی، محاکمه بیست و شش نفر و پنجاه و سه نفر همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهد ماند.

وظیفه من در اینجا مهمتر از آن است که به دفاع شخص خود بپردازم. من وظیفه عالی و وجدانی دفاع جمعی را اخلاقاً بر عهده دارم. اگرچه اینجا ظاهراً محکمه جنائی است، ولی باطناً علاوه بر جلسه درس، یک میدان مبارزه اجتماعی است که سه طرف (یعنی یک مدعی و یک مدعی علیه و یک قاضی بی طرف) نداشته بلکه فقط دارای دو طرف است، که در یک طرف آن قاضی و مدعی دولتی با هم، و در طرف دیگر آن ما، هر یک مدافع منافع یک دسته مخصوص می باشیم. کدام ما حق داریم؟ تاریخ نشان خواهد داد! من همانقدر که می ترسم این وظیفه اخلاقی خود را ناقص انجام دهم، بیم ندارم از اینکه حقایق را کما هو حقه بگویم. شما هم از فشار نترسید، ولی بترسید از اینکه مخالف وجدان خود رأی دهید. فقط از فشار وجدان و قدرت ملت که متوجه این گوشه است هراسان باشید.

محتویات محکمه امروز نافذ تر از آن است که داخل این دیوارها محصور بماند، بلکه آنها را شکافته به دنیا خواهد رسید....

در هر علم، همیشه و قبل از بحث، بایستی ابتدا مدرج و اسباب اندازه گیری را مورد دقت قرار داد.... قوانین مدرج های محاکمه اند. بایستی آنها را در هم شکسته مغز واقعی آنها را بیرون آورد. قاضی نباید مانند یک ماشین جامد، قانون جامدی را بر امری به طور ساده تطبیق کند، بلکه باید آن امر و آن قانون را در حال حرکت و تکامل فهمیده، قضیه را بسنجد، و گرنه با یک دستگاه جامد مکانیک فرقی نخواهد داشت و خصوصیات بشری خود را از دست خواهد داد....

عدالت و حقانیت واقعی عبارت از حفظ آن حقوق و وظایف است که بر حسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه باید بدانها تعلق گیرد. اصلی ترین و اولی ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی، یعنی حقوق و وظایف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف و انتظام امر تولید و مصرف. بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظایف می باشد.

متفکرین بزرگ مانند ارسطو به تضمین این حقوق به وسیله قیام ها و اعتراضات شدید فتوی می دهند. قوانین عبارت از فرمول های متبلور متحرکی است که طبقه واضع آنها ادعا دارد که به عدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است. چون جامعه همواره در حال حرکت، و طبقات حاکمه و ایدئولوژی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است، پس قوانین نیز که محصول فکر و حافظ منافع آن طبقات است، و قوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرج هاست، در جریان دائمی می باشد.

چه اشباحی است در گردش بر این کهسار آبی رنگ

چه اشباحی است در گردش بر این کهسار آبی رنگ؟

گمانم از زمانی دیر می پویند و می جویند

چه می جویند؟ از بهر چه می پویند این اشباح؟

گمانم سایه هایی از نیاکانند در این دشت:

از این وادی سپاه مازیار رزمجو بگذشت،

وزان ره سندباد آمد، وزین ره رفت مرد آویج

هم اینجا گور مزدک بود و آنجا مکتب بابک

دمی خاموش! اینک بانگهایی می رسد ایدر

سرو دی گرم می خوانند پارانی که با حیدر

سوی پیکار پویانند، بشنو در ضمیر خود

نوای جاودانی ارانی را که می گوید:

«براه زندگی، از زندگی بایست بگذشتن.»

بر این خاکی که ایرانست نامش، بانگ انسانی

دمی پیش نهیب شوم اهریمن نشد خاموش

در این کشور اگر جبارها بودند مرد مکش

از آنها بیشتر گردان انسان دوست جنیبندند

بناخن خارهی بیداد را بیباک سنبیدند

فروزان مشعل اندر دست، آوای طلب بر لب

به دژهایی یورش بردند کیش بنیان بدوزخ بود

بموج خون فرو رفتند، لیکن فوج بی باکان

نترسید از بد زشتان، نیچید از ره پاکان

ارانی بذر زرتین بر فراز کشوری افشاند

ارانی مُرد، بذرش کشتزاری گشت پرحاصل

به زندان روح پرجولان و طیارش نشد مدفون

بزیر سنگ سرد گور افکارش نشد مدفون

ارانی در سرود و در سخن بگشود راه خود

کنون در هر سونی پرچم گشاید با سپاه خود

بمُرد آریک شقایق زیر پای وحش نامیمون

شقایقزار شد ایران بزغم ترسها، شکها

در آمد عصر رستاخیز مردم، قهرمان خیزد

از این خاک کهن، بنگاه مزدکها و بابکها

مُتَمَنع گفتم: «گر اکنون مرا پیکر شود نابود

روان من نمی میرد، به پیکرها شود پیدا

ز دالان «حُلول» آیم به جسم مردم شیدا

برانگیزم یکی آتش بجان خلق آینده

مُتَمَنع شد بگور، اما، مَتَمَنع ها شود زنده

ستمگر بس عبث پنداشت، «کُشتن» هست درمانش

ولی تاریخ، فردایی فرو گیرد گریبانش

بخواری از فراز تخت بیدادش فرود آرد

(سخن در آن نمی رانم که این دم دیر و زود آرد

ولی شک نیست کافر نیست جز این رأی و فرمانش)

سپاه پیشرفتند و تکامل این جوانمردان

سپاهی این چنین، از وادی حرمان گذر دارد

بسوی معبد خورشید پیمودن خطر دارد

ولی هرکس از این ره رفت، بخشی شد ز نور او

هم آوا گشت با فرو شکوه او، غرور او

مجوای هموطن از ایزد تقدیر بخت خود

طلب کن بخت را از جنبش بازوی سخت خود!

جهان میدان پیکار است: بیرحمند بدخواهان

طریق رزم ناهموار و غدارند همراهان

نه آید ز آسمانها هدیه ای، نی قدرتی غیبی

برایت سفره ای گسترده اندر خانه درچیند

به خوابست آنکه راه و رسم هستی را نمی بیند

کلید گنج عالم رنج انسانی است، آگه شو!

دوره ز پیش: یا تسلیم یا پیکار جانفرسا

از آن راه خطا برگرد و با همت بر این ره شو!

هر آن خلقی که او از کار و از پیکار رو تابد

شگفتی نیست گر نالان به بند بدنهادان است

اسیر و بی نصیب و در بدر بیمار و نادان است.

به راه رشد و آزادیست هر سو سد و بارویی

ز استعمار و از دربار و از زندان و از اعدام

تو گویی هفتخوانی از بلا گسترده جادویی

ولی بارخش همت برجه از این هفتخوان، گر خود

نمی خواهی کز این دنیای رنگین بگذری ناکام

ارانی گفت: در شطی که آن جنیده تاریخ است

مشوزان قطره ها، کاندلر لجن ها بر کران مانند

بشو ز امواج جوشانی که دائم در میان مانند.»

رفیق فقید احسان طبری

(ادامه در صفحه ۴)

دموکراسی و حقوق بشر مورد نظر بانک جهانی

نگاهی به مقالهٔ «آرمان های جنبش دانشجویی» مصطفی تاج زاده

«کارگزاران» و قبول توصیهٔ «دلسوزانه» محبیان را در اذهان ایجاد می کند.

برخلاف توصیفات آقای تاج‌زاده، جنبش دانشجویی کشور در مجموع از مطلق گرایی به دور است. این جنبش، ضمن مخالفت و مبارزه با مطلق کردن یک برداشت ویژه از دموکراسی به عنوان معضل عمدهٔ جامعه، خواهان پیگیری و توجه به سه آرمان اصلی انقلاب بهمن، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است. انگیزه‌ها و دلایل واقعی نویسنده به کنار، نوشتهٔ آقای تاج‌زاده در عمل دو هدف مرتبط به هم را دنبال می‌کند: نخست، پنهان کردن و مسکوت گذاردن همسویی و همگرایی بخش قابل توجهی از طیف اصلاح طلبان با مخالفان اصلاحات در زمینهٔ استقلال و عدالت اجتماعی؛ و دوم، تبلیغ شبه‌دمکراسی مورد نظر احزاب راست و لیبرال بورژوازی به عنوان دمکراسی ناب و تنها نوع آن.

استقلال

در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب» به عنوان یکی از وظایف دولت جمهوری اسلامی تعیین شده است. بر اساس اصل یکصد و پنجاه و دوم این قانون، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی، و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحابر استوار است.» و بنا بر اصل یکصد و پنجاه و سوم، «هرگونه قرارداد که موجب سلطهٔ بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.»

این که آقای تاج زاده، به طور عامیانه شعار «استقلال» و «استقلال طلبی» جنبش دانشجویی و مردم را به مبارزه با آمریکا در عرصهٔ سیاست خارجی خلاصه می‌کند، در عین توهین به درک و شناخت مردم قهرمان ایران، بیانگر سکوت او در برابر تجاوز به اصول مصرح در قانون اساسی در مورد دفاع از استقلال کشور است. آیا در شرایطی که اصل عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه گر زیر پا گذاشته شده و کشور ما به سمت قرار گرفتن کامل در مدار سیاست‌های قدرت‌های امپریالیستی به پیش برده می‌شود، دفاع از اصل استقلال به معنای «تأثیرپذیری از مارکسیسم روسی» است؟

سه سال پیش، زمانی که طرح حملهٔ آمریکا به عراق هنوز مطرح نشده بود، جواد لاریجانی، یکی از تئوریسین های شناخته شدهٔ جناح راست و از واسطه‌های مذاکرات این جناح با «نیک براون»، مشاور نخست وزیر انگلستان، ضرورت همکاری ایران با پیمان تجاوزگر «ناتو» را چنین مطرح کرد:

باید کمک کنیم مردم عراق یک حکومت مناسب دمکراتیک را در کشور خود روی کار بیاورند. در این هدف کشورهایی مانند ایران و عربستان باید نقش بزرگی را بازی کنند. در این هدف نقش کشورهای غربی مثل آمریکا و انگلیس که در منطقه حضور دارند را باید در نظر داشت. آنها هم به نحوی باید در این قضیه نقش مثبت داشته باشند. ما باید با ناتو صحبت

حاکمیت سعی می کند انزوای تحمیل شده بر نیروی چپ را حفظ کند . تا مردم ناراضی برای بیان خواسته های خود مرجعی جز احزاب وابسته به حاکمیت و شخصیت‌های سیاسی و فکری «خودی» که به صورت قهرمانان عرصهٔسیاست و اندیشه معرفی شده اند را نشناسند . در زمانی که شبه دمکراسی آنان برقرار شد، نیروی چپ توان رقابت با احزاب راست و لیبرال بورژوازی را نداشته باشند و نتوانند در برابر سیاست های اجتماعی و اقتصادی آنان که در جهت وابستگی و تشدید سلطهٔ طبقاتی و از خود بیگانه کردن توده های تولیدکننده و مصرف کننده است، موانع جدی پدید آورده و نتوانند توده ها را به طور مؤثری برای به دست گرفتن سرنوشت خود سازماندهی کنند .

حبیب‌الله پیمان، اخبار اقتصاد، ۱۶ دی ماه ۱۳۷۸

امسال هم جنبش دانشجویی کشور مراسم ۱۶ آذر «روز دانشجو» را با شکوه هرچه بیشتر برگزار کرد و به حمایت گسترده از سه شعار اصلی انقلاب بهمن، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، همبستگی خود با جنبش اصلاحات را اعلام نمود. در واکنش به خواسته‌های صریح دانشجویی، آقای مصطفی تاج‌زاده، معاون سابق وزیر کشور در زمان وزارت آقای عبدالله نوری، در نوشته‌ای تحت عنوان «آرمان های جنبش دانشجویی» نوشت:

معضل بزرگ جامعهٔ کنونی کدام است و نسبت جنبش دانشجویی با آن چیست؟ عده‌ای مسأله اصلی را «مبارزه با آمریکا» (در عرصهٔ سیاست خارجی) و تحقق عدالت اجتماعی (در قلمرو داخلی) می‌خوانند. به همین دلیل، صرفاً دو ویژگی مذکور را برای جنبش دانشجویی مناسب می‌خوانند. بسیاری از آنان ناخودآگاه تحت تأثیر مارکسیسم روسی اند که با مطلق کردن این موضوع، از مسألهٔ بزرگ آزادی، حرمت و کرامت انسانی، و نیز از معنویت و اخلاق فاصله می‌گیرند.^۱

در شرایطی که «جمعیت مؤتلفه» برای اشهد گرفتن از سازمان «مجاهدین انقلاب اسلامی» طرح‌های ویژه در دست اجرا دارد، و امیر محبیان، عضو شورای سردبیری «رسالت» و یکی از تئوریسین های جناح راست مخالف اصلاحات انقلابی و «روسی»، به دنبال نقدهای مکرر خود از رادیکالیسم در «جبههٔ مشارکت ایران اسلامی» و سازمان «مجاهدین انقلاب اسلامی»^۲، سرانجام مصاحبهٔ عباس عابدی را «مرگ رادیکالیسم» در جنبش اصلاحات اعلام کرده است،^۳ طرح چنین نظراتی از سوی آقای تاج‌زاده جای پرسش جدی دارد.

همصدایی تاج‌زاده با امثال محبیان در حمله به رادیکالیسم جنبش دانشجویی، و بدتر از آن، برداشتن چوب شانناژ و اتهام «تأثیرپذیری از مارکسیسم روسی» (که صد البته اگر شوروی وجود داشت، به اتهام «وابستگی به شوروی» بدل می‌شد)، شبههٔ بر «سر عقل» آمدن برخی از وابستگان «جبههٔ مشارکت» در گزینش راه

محمد سلامتی، دبیر کل حزب مجاهدین انقلاب اسلامی:

قرار گرفتن در کنار یکی از طرفین درگیری در عراق به نفع ایران نیست

محمد سلامتی، دبیرکل حزب مجاهدین انقلاب اسلامی، اول بهمن

ماه ۱۳۸۱، طی گفتگویی با خبرنگار «ایسنا» نظرات خود را پیرامون موضع ایران در صورت حملهٔ آمریکا به عراق اظهار داشت. آنچه در زیر می آید حاصل این گفتگو است.

سلامتی، در مورد عملکرد دیپلماسی ایران در شرایط فعلی و با توجه به وضعیت منطقه، به طوری که بتواند با به دست آوردن منافع از این بحران خارج شود، اظهار داشت: «در مورد شرایط منطقه و تهدیداتی که از سوی آمریکا متوجه منطقه شده و حملهٔ احتمالی آمریکا به عراق، ایران باید در این زمینه، سیاست بی طرفی فعال را در پیش بگیرد. به این معنی که به نفع هیچ از یک طرفین نه بصورت علنی و نه بصورت غیرعلنی، وارد عمل نشود. در عین حال، ایران باید فعالیت‌هایی را در زمینهٔ اینکه تماس‌هایی را با کشورهای مختلف به‌عمل آورد و سعی کند که از این طریق فشار سیاسی لازم را برای جلوگیری از جنگ و برای حل شدن بحران عراق به شکل سیاسی وارد کند، تدارک ببیند. این حرکت می‌تواند تضمین‌کنندهٔ منافع خود و کشورهای منطقه باشد و خوشبختانه زمینه‌های ذهنی چنین دیپلماسی فعالی در منطقه وجود دارد، یعنی کشورهای همسایهٔ عراق (ترکیه، عربستان، اردن، سوریه و …) همه آماده‌اند که برخورد فعالی را در خصوص مسأله عراق از خود نشان دهند.

«ایران از موقعیت خاصی برخوردار است، که می‌تواند این آمادگی ها را جمع کند و در واقع پشت یک میز آن را به راه حل‌های سیاسی هدایت کند. این امر مستلزم تحرک بیش از پیش سیاست خارجی ایران است. در این تحرک، تمام مسؤولینی که در ارتباط با سیاست خارجی می‌توانند مؤثر باشند، باید کمک کنند. در این کار فقط وزارت خارجه کافی نیست، بلکه مسؤولین رده‌های دیگر نیز در این خصوص می‌توانند تلاشهای مثمر مری را انجام دهند.

چه هزینه‌ها و فوایدی را برای ایران به دنبال خواهد داشت؟ و با در نظر گرفتن سابقهٔ درپینهٔ دشمنی دو طرف علیه ایران، دوری از طرفین درگیر چه فوایدی دارد؟ گفت: «اینکه کنار یکی از طرفین قرار بگیریم، هیچ فایده‌ای برای ایران ندارد. در واقع در کنار عراق یا آمریکا قرار گرفتن هیچ چیز عاید ایران نخواهد کرد، چرا که اگر ایران در کنار آمریکا قرار گیرد، ملت عراق و ملل مسلمان را از دست می‌دهد و افکار عمومی داخلی آن را قبول نمی‌کند و این نتیجهٔ منفی سیاست مزبور می باشد.

«طبیعتاً اگر هم احیاناً آمریکا بر عراق مسلط شود، آن قدرتی نیست که به تعهداتش عمل کند، و طبق تجربهٔ تاریخی از عملکرد دولتمردان آمریکایی، این دولت به دوستان خودش هم با توجه به منافع میان مدت و دراز مدت خودش، رحم نمی‌کند. به عنوان نمونه، عربستان سال‌های متمادی، حتی ده‌ها سال در کنار آمریکا بوده و سیاستش به گونه‌ای بوده که با سیاست‌های آمریکا مغایرت نداشته، اما همین عربستان در حال حاضر مورد هجوم و حملهٔ تبلیغاتی آمریکا قرار گرفته است، که این درسی است برای همهٔ دولت‌ها و ملت‌های مختلف دنیا.

«از سوی دیگر، اگر ایران در کنار صدام قرار گیرد، باز هم منافعی به دنبال ندارد. در کنار صدام قرار گرفتن مصادف است با اینکه منافع ملی مورد مخاطره قرار گیرد و ناخواسته درگیر جنگی می‌شویم که اصلاً ربطی به ما ندارد. مردم نیز این را نمی‌پذیرند، چرا که خصومت رژیم عراق را در ذهن دارند و به هیچ عنوان قبول نمی‌کنند که برای اینگونه حکومت، ایران

دورهٔ دوم، شمارهٔ ۲

کنیم . به نظرم مذاکرهٔ ما با ناتو منافع مهمی برای ما دارد. حوزهٔ کار ناتو عوض شده است. یک‌وقت ناتو برای این بود که کشورهای اروپای غربی را در مقابل مسکو نگه دارد. ناتو در جنگ خلیج فارس شرکت داشته است. هوابماهای ناتو هر چند وقت یک بار شمال عراق را می‌زند. ترکیه عضو ناتوست. در بوسنی و هرزه‌گوین فعال بودند، در کوزوو فعال بودند.^۴

امروز، سه سال پس از اعلام این سیاست، و در برابر سکوت و همراهی بسیاری از «اصلاح طلبان»، در بیست و چهارمین سالگرد انقلاب، وزیر امور خارجهٔ «دولت اصلاحات»، به دعوت «ناتو»، در سی و نهمین کنفرانس امنیتی آن سازمان که از ۱۸ تا ۲۰ بهمن (۷ تا ۹ فوریه) در شهر مونیخ آلمان برگزار می‌شود، شرکت خواهد کرد.^۵ و آقای تاج‌زاده، به جای اعتراض به این سیاست قرار گرفتن تدریجی جمهوری اسلامی در مدار سیاست امپریالیسم آمریکا در منطقه، مخالفان این سیاست ضدملی و ضدانقلابی را به مطلق گرایی متهم می‌کند.

عدالت اجتماعی

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، تأمین «مشارکت عامهٔ مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» و «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی» از وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران است.

در جمهوری اسلامی، ته‌اجم نهانی و سیستماتیک به شعار عدالت اجتماعی، با در پیش گرفتن برنامه‌های «تعدیل ساختاری» شروع شد. آقای محمد سلامتی، دبیرکل سازمان «مجاهدین انقلاب اسلامی»، طی مصاحبه‌ای دربارهٔ چگونگی درپیش گرفتن سیاست‌های تعدیل در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و نقش جناح راست در آن، چنین گفت:

در حلقهٔنزدیکان رئیس جمهور وقت، تعدادی از مسؤولان اقتصادی بودند که به لحاظ فکری مرعوب تبلیغات وسیع آمریکایی‌ها و هواداران نظام سرمایه‌داری شدند.... این گروه، موفقیت‌های اقتصادی آمریکا را نشانهٔ کارآمدی نظام سرمایه‌داری می‌دانستند و در جلسه‌هایی که با حضور رئیس جمهور برگزار شد، به این جمع بندی رسیدند که باید ساز و کارهای اقتصاد بازار، سیاست‌های حاکم اقتصادی کشور شود. در سالیایی که سیاست تعدیل اقتصادی اجرا شد، هم‌زمان مجلس چهارم بود، مجلس چهارم که اکثریت آن را جناح راست سنتی تشکیل می‌داد و بطور کامل با سیاست‌های تعدیل اقتصادی موافقت داشت.... آنها بطور یک پارچه از سیاست‌های تعدیل حمایت و دفاع می‌کردند.... تفاهم و همراهی مجلس و دولت موجب شد تا سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر کشور حاکم شود.^۶

امروز، نیز در نتیجهٔ تفاهم و همراهی مجلس و «دولت اصلاحات»، سیاست‌های تعدیل در زمینهٔ آزادسازی اقتصادی، فروش واحدهای تولیدی دولتی به سرمایه‌داری تجاری و شرکای خارجی آن، و حذف یارانه‌ها و کاهش بودجهٔ دولت برای خدمات اجتماعی، به روند تثبیت قدرت اقتصادی مخالفان آزادی‌ها کمک کرده، و با «تعدیل نیروی» کار، صدها هزار کارگر و کارمند دولت را بیکار کرده است. بسیار طبیعی است که جنبش دانشجویی با توجه به رشته‌های استوار طبقاتی که با زحمتکشان دارد، نسبت به وضعیت ناگوار زندگی آنها بی تفاوت نماند. دفاع جنبش دانشجویی از عدالت اجتماعی و منافع زحمتکشان، و مخالفت آن با سیاست‌های تعدیل، نمونهٔ بارزی از واقع گرایی و مردم‌دوستی آن است.

آزادی و دموکراسی

آقای تاج زاده دربارهٔ مهم‌ترین معضل جامعه می‌گوید: «آرایش واقعی نیروهای سیاسی، حول دو تفسیر دموکراتیک و استبدادی از اسلام، جمهوری اسلامی و قانون اساسی شکل گرفته است.»^۷

در رابطه با دموکراسی مورد نظر آقای تاج‌زاده، این سؤال اساسی مطرح است که این چگونه دموکراسی است که در زمینهٔ استقلال و عدالت اجتماعی، هیچگونه تضاد و تناقضی با مواضع نیروها و جریانات مخالف اصلاحات نداشته و آمادهٔ تفاهم و همراهی با آنها است؟ چگونه می‌توان با مستبدین و متجاوزین به اصول قانون اساسی در زمینهٔ استقلال و عدالت اجتماعی همراه شده، و یا حداقل در برابر آنها ممانعت به خرج داد، و از مردم و جنبش دانشجویی خواست تا نسبت به این همسویی بی تفاوت بماند؟

آقای تاج‌زاده و همفکران ایشان از توضیح محتوای طبقاتی دموکراسی و آزادی‌های مورد نظر خود طفره می‌روند. با این وجود، تبلیغات نظری پیرامون این برداشت ویژه و محدود از دموکراسی را، همه‌روزه در رسانه‌های دریافت‌کنندهٔ یارانهٔ دولتی در جمهوری اسلامی می‌توان دید. مبنای تئوریک سخنان آقای تاج‌زاده پیرامون آزادی و دموکراسی را، به‌عنوان مثال، می‌توان در مقالهٔ «آیا چارچوب آزادی را عدالت تعیین می‌کند؟»، نوشتهٔ «جان راولز» آمریکایی، و در مقالهٔ «صندوق بین‌المللی پول و حقوق بشر» به‌روشنی دید. مترجم مقالهٔ «راولز» در مقدمه می‌نویسد: «راولز که به تبعیت از روحیهٔ لیبرال خود، همواره به کاوش در نسبت میان آزادی و عدالت نظر داشت، در کتاب مهم و دورانسازش، «نظریهٔ عدالت»، با توسل به دلایل و احتجاجاتی نوین، بر تقدم آزادی بر عدالت یک‌بار دیگر تأکید ورزید....^۸» و «فصلنامهٔ صندوق بین‌المللی پول» در این زمینه می‌گوید: «شاخص‌های اقتصادی، از قبیل سرانهٔ تولید ناخالص داخلی یا توزیع درآمد، برای ساکنان یک کشور اهمیت چندانی ندارد. آنچه مهم است آزادی‌های همراه با حقوق بشر است.»^۹

جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا، که سال پیش با طرح سیاست «محور شیطانی»، به تهدید علنی علیه استقلال ایران دست زد، امسال آگاه از آنچه که در ایران می‌گذرد، و دلگرم از «آماده شدن تدریجی خانه برای ورود بیگانه»،^{۱۰} طی گزارش سالانهٔ خود به کنگرهٔ آمریکا در روز ۲۸ ژانویهٔ ۲۰۰۳، گفت: «ایرانیان هم مانند سایر مردم جهان، حق آن را دارند که دولت خود را انتخاب کنند و در مورد سرنوشت خویش تصمیم بگیرند، و ایالات متحده از آرمان آنها برای برخورداری از یک زندگی آزاد حمایت می‌کند.»

انکار دیپلکتیک میان آزادی‌ها و استقلال و عدالت اجتماعی، و تبلیغ یکجانبهٔ دیدگاه صندوق بین‌المللی پول در این مورد، ممکن است در میان روشنفکران دریافت‌کنندهٔ یارانهٔ دولتی مؤثر واقع شود و احیاناً پیروان و هوادارانی هم پیدا کند، اما هرگز قادر به فریب روشنفکرانی که با مردم پیوند دارند، و به‌ویژه جنبش دانشجویی کشور که هنوز با رشته‌های بسیار با طبقات زحمتکش پیوند عمیق دارد، نخواهد بود. ■

منابع:

- ↑ مصطفی تاج زاده، «آرمان های جنبش دانشجویی»، صفحهٔاینترنتی «بازتاب»، ۱۲ دی ماه ۱۳۸۱
- ↑ امیر محبیان، «نقد مجاهدین انقلاب نقد رادیکالیسم است»، رسالت، ۲۴ تیر ۸۱، «مقالاتین سیاسی و نهادهای حل منازعه»، رسالت، ۷ دی‌ماه ۸۱
- ↑ رسالت، ۵ دی‌ماه ۸۱
- ↑ جواد لاریجانی، صبح آزادگان، ۱۱ اسفند ۱۳۷۸
- ↑ «خبرهای جدید از حضور ایران در کنفرانس ناتو»، ایران، ۲ بهمن ۱۳۸۱
- ↑ محمد سلامتی، خرداد، ۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ↑ تاج زاده، همانجا
- ↑ جان راولز، «آیا چارچوب آزادی را عدالت تعیین می‌کند؟»، ترجمهٔ محمد زارع، به نقل از روزنامهٔ«ایران»، ۱۴ دی ماه ۱۳۸۱
- ↑ «صندوق بین‌المللی پول و حقوق بشر»، حیات نو، ۲۵ تیر ۱۳۸۱
- ↑ «مخالفان اصلاحات خانه را برای بیگانه آماده می‌کنند»، اعلامیهٔ سازمان «مجاهدین انقلاب اسلامی»، سایت رویداد، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۳

س: دوست مسلمانی می‌گوید: پشتیبانی حزب تودهٔ ایران از جمهوری اسلامی و از خط امام یک «فریبکاری» است. امروز حزب تودهٔ ایران از امام پشتیبانی می‌کند، چون می‌بیند که ملت از امام پشتیبانی می‌کند، واین «زرنگی» است، چون سرنوشت مجاهدین و فدائیان خلق را پیش بینی می‌کرد. وگر نه حزب تودهٔ ایران طرفدار نظام کمونیستی است. مگر جمهوری اسلامی گامی در راه نزدیکی به جامعه کمونیستی است که حزب تودهٔ ایران از آن پشتیبانی می‌کند؟

ج: خوب، این سؤال بسیار جالبی است. این دوست یک سؤال دیگر هم مطرح کرده که آن هم بسیار جالب است: **مگر تنها اصول عقیدتی و آرمانی حزب تودهٔ ایران دفاع از شوروی است که حزب برای جلب سایر نیروها در تمام موارد عقب نشینی می‌کند، ولی در این یک مورد هیچ گونه عقب نشینی نمی‌کند؟**

هر دو سؤال این دوست مسلمان ما بسیار جالب است. ما به این دو سؤال در جلسه‌های گذشته به اشکال دیگری جواب داده‌ایم. حالا در این چارچوب هم من کوشش می‌کنم که جواب روشن‌کننده‌ای بدهم.

چند نکته از این پرسش استنتاج می‌شود. یکی اینکه دوست مسلمان ما قبول دارد که حزب تودهٔ ایران به طور جدی از خط امام خمینی پشتیبانی می‌کند، و به عقیدهٔ او این «زرنگی» و به بیان دقیق‌تر کار درستی است که ما می‌کنیم و اگر ما این کار را نمی‌کردیم به سرنوشت مجاهدین و فدائیان گرفتار می‌شدیم که البته سرنوشت خوبی نیست. و او هم معتقد است که آنها به سرنوشت ناگواری گرفتارند که از جنبش سراسر خلق جدا مانده اند.

از این سؤال یک نکته هم استنتاج می‌شود که آن هم درست است، یعنی حزب تودهٔ ایران طرفدار نظام سوسیالیستی در جامعه است. و بعد سؤال می‌کند که آیا جمهوری اسلامی گامی است در راه نزدیکی به جامعه‌ای که هدف حزب توده است؟ آیا برای این است که حزب تودهٔ ایران از آن دفاع می‌کند؟ در این سؤال توأم با تردید، تمام پاسخ درست مسأله نهفته است و آن این است که برخلاف آنچه که این دوست ما گفته است، ما به هیچ وجه در اتخاذ این سیاست «فریبکاری» نمی‌کنیم. اگر ما می‌خواستیم «فریبکاری» کنیم اصلاً مسألهٔ هواداری از سوسیالیسم علمی را می‌گذاشتیم کنار، یا آن را مسکوت می‌گذاشتیم.... اگر می‌خواستیم «فریبکاری» کنیم، ما هم راه خود را ترک می‌کردیم و می‌گفتیم: «اصلاً مسلمان هستیم» و شاید هم می‌توانستیم وکیل مجلس شویم.... اگر آن طور بودیم می‌توانستیم در کابینهٔ «گام به گام» راه پیدا کنیم. توده‌ای‌ها آدم‌های «بی‌عرضه‌ای» هم نیستند و همه قبول

دارند که آدم‌های لایق و باعرضه‌ای هستند. ولی به همان دلیل که سر سوزنی فریبکاری در سیاست ما نیست و می‌دانیم دفاع علنی از سوسیالیسم علمی در جامعه‌ای که مذهب در آن به عامل سیاسی تبدیل شده، کار آسانی نیست، علی‌رغم تمام مخاطرات با شجاعت و شهامت از سوسیالیسم علمی دفاع می‌کنیم. حزب تودهٔ ایران و توده‌ای‌ها این شجاعت و شهامت را دارند که علی‌رغم همهٔ خطرانی که دفاع از این هدف و از این عقیده برای آنها در بر دارد، با صراحت تمام از عقیدهٔ خودشان دفاع کنند و ضمناً با همان صراحت و فداکاری و ایثار هم در جبههٔ جنگ علیه دشمن نبرد می‌کنند، کشته می‌شوند و خون می‌دهند. با این توصیف، تهمت «فریبکاری» به توده‌ای‌ها زدن بی‌انصافی حتماً ناشی از بی‌تلاعی و ناآگاهی است. ما معتقدیم که دوستان مسلمان واقعی ... شناخت‌شان در مسائل سیاسی و اجتماعی هنوز به اندازهٔ کافی رشد نکرده و هنوز نمی‌توانند این پدیده را درک کنند، اصولاً همان طور که دنیا نتوانست اسلام انقلابی را درک کند و الان در مقابل این پدیدهٔ تاریخی بهت زده است، همان طور هم قسمتی از دنیا هنوز سوسیالیسم و کمونیسم را درک نکرده و نمی‌فهمد که چگونه نیروهایی با حد اعلای ایثار در راه این عقیده جانبازی می‌کنند و برای هرگونه فداکاری در راه تغییر بنیادی جامعه به سود زحمتکشان و محرومان جامعه آماده‌اند. آنها محتوای این پدیده را نفهمیده‌اند، و چون نفهمیده‌اند، گرفتار مجموعهٔ‌پیشدآوری‌هایی هستند که محصول تبلیغات بیش از ۱۳۰ سالهٔ انواع دشمنان جنبش انقلابی سوسیالیستی جهان است.

به این ترتیب، مسألهٔ «فریبکاری» در کار نیست. ولی حالا یک کسی می‌تواند بگوید که خوب، شما فریبکار نیستید و ما این اتهام را از روی شما برمی‌داریم ولی آخر شما که طرفدار سوسیالیسم علمی هستید، چطور از جامعهٔاسلامی که جمهوری اسلامی ایجاد آن را در نظر دارد، دفاع می‌کنید؟ آیا این گامی در آن راه است؟ اینجا جواب خیلی روشن است و قبلاً هم گفته‌ایم که ما عقیده نداریم که این گامی است در آن راه، یعنی برای رسیدن به جامعهٔ سوسیالیستی باید از این جا گذشت. ما به هیچ وجه چنین عقیده‌ای نداریم. ولی ما و همهٔ هواداران سوسیالیسم علمی در دنیا قبل از هرچیز به پدیده‌های جهان برخورد علمی داریم، و طرفدار سوسیالیسم علمی هم به همین دلیل هستیم که به مسائل اجتماعی و تحولات دنیا برخورد علمی دارد. برخورد علمی داریم یعنی چه؟ یعنی قبل از هرچیز واقعیت را ارزیابی می‌کنیم — آن‌طور که هست، نه آن‌طور که دلمان می‌خواهد باشد. واقعیت یک جامعه آن‌طور که هست. علم تحولات اجتماعی دارای قانونمندی و ویژگی و خواص معینی است که به میل ما تغییر نمی‌کند. در این واقعیت اجتماعی همیشه جنبه‌های مثبت و منفی، پدیده‌های مثبت و منفی وجود دارد و ما باید به درستی و به دور از ذهنیات، بتوانیم تشخیص دهیم که کدام یک از پدیده‌های این واقعیت مثبت و یا منفی است و چقدر جهت مثبت‌اش به جهت منفی‌اش می‌چربد. اگر از نظر ما، با معیارها و مقیاس‌هایی که ما داریم، جهت مثبت آن چربید، ما آن را یک پدیدهٔمُرتقی تشخیص می‌دهیم و از آن در جهت تحولات خلقی در دنیا پشتیبانی می‌کنیم. و اگر جهت منفی‌اش چربید، ما آن را مضر تشخیص می‌دهیم، علیه آن مبارزه می‌کنیم و در صدد از بین بردنش خواهیم بود.

و اما معیارهای ما کاملاً مشخص است. معیارهای ما یک طرفش عبارت است از منافع تودهٔ زحمتکش، دهقانان و کارگران که اکثریت مطلق‌شان مسلمان

هستند و مسلمان معتقد و متعهد هستند، ولی رنج می‌کشند و درد می‌کشند و در مقابل زحمتی که می‌کشند و ارزش‌هایی که تولید می‌کنند هیچ چیز ندارند جز بدبختی، بیماری و گرسنگی برای خودشان و بچه‌هایشان. اینها، همانطور که گفتم، اکثریت مطلق‌شان مسلمان هستند و ما در راه بهبود زندگی اینها مبارزه می‌کنیم، و چهل سال است که ما توده‌ای‌ها زندگی خود را وقف این راه کرده‌ایم، در این راه تلفات داده‌ایم، قربانی داده‌ایم، این همه زندانی داده‌ایم. طولانی‌ترین زندان کش‌های جامعهٔ ما توده‌ای هستند که الان در رهبری حزب توده‌ای ما هستند. اینها ۲۵ تا ۳۰ سال از عمر خود را در زندان‌های ارتجاع به سر برده‌اند و آن‌هم به خاطر دفاع از حقوق زحمتکشانی که اکثریت مطلق‌شان مسلمان و مذهبی متعهد هستند، و نه به خاطر منافع فردی و شخصی. اگر برای منافع شخصی بود، این افسران ما که تا ۲۵ سال در زندان بودند، به جای گذراندن عمر در گوشه زندان‌ها، به درجهٔسپهدی شاهنشاهی رسیده بودند و الان چند میلیون دلار در آمریکا داشتند و مثل اویسی در آنجا به عباسی می‌پرداختند. مهندسین ما که ۴۰ سال در این کشور زندگی و مبارزه کرده‌اند، امروز یک دانه پتو برای روانداز خودشان ندارند. اما اگر به فکر منافع خودشان بودند، مثل اکثر مهندسینی که امروز در جامعهٔ ما هستند، صاحب مال و منال و کارخانه شده بودند.

ولی توده‌ای‌ها، اعم از افسران و مهندسان و کارگران و روشنفکران زندگی خود را فقط به مبارزه در راه منافع حیاتی توده‌های میلیونی زحمتکش میهن ما که اکثریت مطلق‌شان مذهبی و متعهد هستند، اختصاص داده و همه چیز خود را در این راه فدا کرده‌اند. این پدیده را این دوستان مسلمان ما هنوز درک نمی‌کنند. آنها به مفهوم واقعی این پدیده که از اواسط قرن نوزدهم میلادی در دنیا پیدا شده و ۶۰ سال است افکار عمومی سراسر جهان را مشغول می‌دارد،

از میان اسناد تاریخی:

«ما هیچگاه از اصول خود عدول نکرده ایم»

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ، شماره ۱۰، سال ۱۳۵۹

پی‌نبرده‌اند و نمی‌دانند چرا کمونیست‌ها حاضر می‌شوند برای جمهوری اسلامی خون خود را نثار کنند. آنها باید به این سؤال جواب دهند. پاسخ ما همان است که همه در جمهوری اسلامی شاهد آنند: ما با تمام امکانات برای تحکیم این جمهوری مبارزه کرده‌ایم و می‌کنیم. چرا؟ برای این‌که در جمهوری اسلامی نیروهایی را می‌بینیم که علیه بدبختی‌هایی مبارزه می‌کنند که جامعهٔ ما طی قرن‌ها و بخصوص طی ده‌ها سال اخیر گرفتار آن بوده است. آنها علیه سلطهٔ امپریالیسم، علیه سودجویی طبقات وابسته به امپریالیسم، یعنی سرمایه داران وابسته و بزرگ مالکان، و به نفع توده‌های میلیونی محروم مبارزه می‌کنند. و چون می‌بینیم که نظام جمهوری اسلامی با تمام خصوصیاتش در زمینه‌های استقلال و رهایی از وابستگی به امپریالیسم و برانداختن نظام غارتگر سرمایه‌داران وابسته و مالکان، تاکنون، یک سلسله اقدامات جدی به نفع توده‌های میلیونی انجام داده است، با تمام قوا از آن پشتیبانی می‌کنیم و حاضریم جانمان را در این راه فدا کنیم. با توجه به این واقعیت است که ما بدون اینکه هیچ چیزی از این جمهوری بخواهیم، و بدون اینکه جمهوری اسلامی چیزی به ما بدهد، حتی با آن‌که که افراد توده‌ای‌را از حقوق حقه‌ای که مطابق قانون به آنها تعلق می‌گیرد محروم می‌کنند و از کار بیرون‌شان می‌کنند، برای تحکیم جمهوری اسلامی خواهیم کوشید و همان‌طور که توده‌ای‌ها در سنگرهای جبهه نشان داده‌اند، آماده‌ایم تا پای جان از آن دفاع کنیم. پس مسأله به هیچ وجه «فریبکاری» نیست. ما هر روز انتظار داریم که مسلمانان خیلی متعصب و کوتاه بین باز هم به جان توده‌ای‌ها بیافتند و همان طوری که دفترهای ما را اشغال کردند و رفقای ما را زدند و در بعضی موارد حتی علیه توده‌ای‌هایی که از جمهوری اسلامی دفاع می‌کردند، حکم اعدام صادر کردند و حکم را هم به موقع اجرا گذاشتند، مثل کرمانشاهان، هیچ بعید نیست که بازهم این اعمال تکرار شود. ولی معذک تا وقتی که ما احساس کنیم و با محک خودمان به این نتیجه برسیم که سیاست تعیین‌کننده در جمهوری اسلامی، سیاستی است به‌طور عمده علیه امپریالیسم و علیه سلطهٔ همه‌جانبهٔ امپریالیسم بر میهن ما، سیاستی است به سود محرومان جامعه و علیه غارتگری چپاولگران اجتماعی، از این نظام پشتیبانی خواهیم کرد. این است صداقت انقلابی، که بدان می‌بالیم.

و اما قسمت دوم سؤال این است که: **مگر تنها اصل عقیدتی و آرمانی حزب تودهٔ ایران دفاع از شوروی است، که حزب برای جلب نیروها در تمام موارد عقب نشینی می‌کند ولی در این مورد هیچ گونه عقب نشینی نمی‌کند؟**

این قسمت از سؤال دوست مسلمان ما هم به کلی غلط و ناشی از شناخت نادرستی است که از سیاست حزب ما دارد. یک نکتهٔ بسیار نادرست در اینجا هست که گویا ما حاضریم برای جلب سایر نیروها از اصول عقیدتی خودمان، غیر از آنچه که به اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی مربوط می‌شود، عدول کنیم. این ناشی از عدم شناخت مطلق از توده‌ای‌ها است. برای آنکه یکی از صفات مشخصهٔ توده‌ای و امثال توده‌ای‌ها، نه تنها در ایران، بلکه در تمام دنیا و در طول تمام تاریخ صدوسی و چند ساله‌ای که سوسیالیسم علمی وارد میدان سیاست شده، این است که برای دفاع از اصول عقیدتی خود حاضر به تحمل همه‌گونه محرومیت‌ها هستند. اگر تنها همین تاریخ ۴۰ سالهٔ اخیر را در نظر بگیریم، می‌بینیم برای دفاع از سوسیالیسم علمی در جنگ جهانی دوم

چه تلفات عظیمی داده شد. در جنگ دوم جهانی، نه فقط در کشور اتحاد شوروی، بلکه در فرانسه، آلمان، یوگسلاوی، ایتالیا و در سایر کشورهایی که تحت اشغال فاشیسم درآمده بودند، کمونیست‌ها بیش از هر نیروی سیاسی دیگر برای دفاع از اصول عقیدتی خودشان قربانی دادند. اصلاً بارزترین صفت مشخصهٔ هواداران سوسیالیسم علمی، توده‌ای‌ها، همین است که از اصول خود یک گام هم عقب نشینی نمی‌کنند. یعنی اگر به ما بگویند که حاضریم شما را وزیر کنیم به شرط این‌که بگویید دیگر طرفدار سوسیالیسم علمی نیستید، در جواب می‌گوییم ، وزارت مال خودتان، ولی ما طرفدار سوسیالیسم علمی هستیم، و یک گام هم از اصول خود عقب نمی‌نشینیم. ولی اگر با علم به اینکه ما طرفدار سوسیالیسم علمی هستیم، خواستید فلان کارخانه را به ما بدهید که اداره کنیم، با تمام صداقت آن را خواهیم پذیرفت.

ما، در عین این‌که در تاکتیک، در برخورد به مسائل روز، نرمش اصولی داریم، به خاطر هیچ چیز، نه برای مقام، و نه برای جلب سایر نیروها، هرگز حاضر نیستیم از اصول خودمان عدول کنیم. آنجا هم که نرمش نشان می‌دهیم این نرمش همراه است با کوشش برای شناخت بیشتر نیروهای دیگر. ما می‌گوییم بر سر اصول دعوا راه نیاندازید: ما طرفدار سوسیالیسم علمی هستیم، شما طرفدار نظریات ایدئولوژیک دیگر. ولی برای اینکه دست آمریکایی‌ها از ایران کوتاه شود، **هر دوی ما باهم توافق داریم**. همه باهم نیروهای خود را به کار بریم تا شر آمریکایی‌ها از ایران کنده شود. و وقتی هم شر آنها کنده شد، آن وقت اگر شما اکثریت داشتید، تمام دستگاه دولتی مال شما است. اگر واقعاً منطقی و عاقلانه عمل کنید، از همکاری ما و نیرویی که داریم استفاده خواهید کرد، مثل خیلی از جنبش‌های اجتماعی غیرسوسیالیستی کشورهای دیگر که با همین برخورد توانسته‌اند استقلال ملی‌شان را حفظ کنند. یکی از نمونه‌های آن، نحوهٔ عمل سوریه در مقابل امپریالیسم، صهیونیسم و طبقات ارتجاعی جامعه است.

ما این اتهام را که گویا به خاطر

جلب پشتیبانی سایر نیروها،

حاضریم از اصول عدول کنیم،

نشانه‌ای از عدم شناخت می‌دانیم.

ما حاضریم با سایر نیروها در آن بخشی از راه که با آنها هدف‌های مشترک داریم، همکاری کنیم، نرمش نشان دهیم، و در برخی از مسائل که جنبهٔ اصولی ندارد، حتی عقب نشینی کنیم. این مسأله که دوستان و دشمنان ایران چه کسانی هستند و اعتقادات ما در این زمینه، ناشی از شناخت اصولی ما است و ما از هیچ طرف آن، عقب‌نشینی نخواهیم کرد. مگر ما در مورد شناخت دشمنان ایران عقب نشینی کرده‌ایم؟ گفته‌ایم که امپریالیسم دشمن ایران است و به خاطر همین شناخت، آماج انواع حملات قرار می‌گیریم. اولین حزب سیاسی که در

ایران گفت بزرگ‌ترین دشمن ایران آمریکاست، حزب تودهٔ ایران بود. هیچ کس نمی‌تواند این حقیقت را منکر شود. ما از سال‌ها پیش تشخیص می‌دادیم که آمریکا دشمن اصلی و خطرناک ملت ایران است و به همین جهت هم ما را می‌کوبیدند.... ما هم با تمام جان خودمان ایستاده‌ایم که این راه را سد کنیم و حاضریم تا آخرین نفر کشته شویم. ولی نگذاریم آمریکا دو مرتبه به ایران برگردد. این جزو اصول است، برای اینکه ما امپریالیسم را دشمن شمارهٔ یک بشریت زحمتکش می‌دانیم. و یکی از علل پشتیبانی ما از خط امام، همین چشم‌بیدار امام و همین دید تاریخی امام است.... کجا ما از اصول خودمان در مقابل سخت‌ترین فشارها عقب نشینی کرده‌ایم؟ برای جلب کدام نیرو تن به سازشکاری داده‌ایم؟ به این ترتیب این اتهام دوست ما به هیچ وجه درست نیست.

همین‌طور است، مسألهٔ مربوط به تشخیص دوستان انقلاب ایران. ما از

۴۰ سال پیش، از همان روز که حزب تودهٔ ایران تأسیس شد، و از ۶۰ سال پیش که حزب هواداران سوسیالیسم علمی، حزب کمونیست ایران تشکیل شد، بر این عقیده بوده و هستیم که ایران در دنیا دوستان و دشمنان مشخصی دارد. دوستان آن عبارتند از: زحمتکشان جهان و طبقات محروم و ستمکش جهان، و دشمنان ایران عبارتند از: طبقات استثمارگر و غارتگر. پشتیبانی ما هم از خط امام برای همین است که امام بر پایهٔ معتقدات عمیق خود، تشخیص داده است که دنیا تقسیم می‌شود به مستکبران، یعنی غارتگران، زورگویان، چپاولگران از یک سو، و محرومان و ستمدیدگان و مستضعفان از سوی دیگر، و این مستضعفان همه در یک جبهه علیه استکبار جهانی، به‌طور طبیعی و بالقوه متحد و دوست هستند. ما هم، منتها با معیارهای خودمان، از ۶۰ سال پیش، از ۱۳۰ سال پیش، از همان روز که مارکسیسم به میدان سیاست جهانی گام نهاد، این اصل را مطرح کرده‌ایم که دنیا تقسیم می‌شود به استثمارگران و استثمارشدگان، غارتگران و غارت‌شدگان، ستمگران و ستمکشان، و تمام تاریخ جهان، نبرد میان این دو جبههٔ جهانی است. ما از این اصل هم هیچ وقت عقب‌نشینی نکرده‌ایم و معتقدیم که دوستان جنبش انقلابی و خلقی و توده‌ای و محرومان کشور ما عبارتند از: همهٔنیروهایی که در دنیا به توده‌های میلیونی کارگران و دهقانان و تولیدکنندگان کوچک و زحمتکشان فکری تکیه دارند. حالا این نیروها در کشورهایی مثل کشورهای سوسیالیستی قدرت را به دست گرفته‌اند، در کشورهایی در قدرت شریک هستند، و در جاهای دیگر هم که در قدرت نیستند یا در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی مبارزه می‌کنند، یا در جنبش‌های مترقی کارگری علیه استکبار کشور خودشان، مثل: فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا و بسیاری از کشورهای دیگر. اینها دوستان انقلاب ما هستند. این یکی از اصول ما است. و ما از این اصل در مقابل هیچ تهدید و فشاری هرگز عدول نخواهیم کرد. ممکن است ما را خفه کنند، دهانمان را ببندند، جلوی روزنامه مان را بگیرند، کتاب‌هایمان را نگذارند منتشر شود، خودمان را بگیرند، حبس کنند و دار هم بزنند. ولی مطمئن باشید که با این اعمال هرگز نخواهند توانست ما را به عدول از اصول خود وادارند.

خلاصه اینکه، در جواب این دوست خودمان می‌گوییم، **خصوصیت حزب ما این است که هرگز برای جلب سایر نیروها و یا جلب نظر بعضی از مقامات، هیچ گاه حاضر نیست اصول عقیدتی خودش را زیر پا بگذارد و در زمینه‌های اصولی تن به سازشکاری دهد** ■

تجزیه و تحلیل دقیق شرایط و اوضاع جهان نه تنها از جهت تعیین وظایف پیروان سوسیالیسم علمی و قرار دادن مبارزات سیاسی آنها در بستر واقعیات بین‌المللی، بلکه به این دلیل که در جنبش گستردهٔ اصلاحات، در رابطه با ماهیت و چالش‌های وضعیت کنونی جهان، دیدگاه‌ها و نظرانی وجود دارند که مغایر و منافی با منافع ملی ایران هستند، ضروری است. درک علمی و استراتژیک از نیروهای بین‌المللی و مشخصات عمدهٔ وضع جهان، به ویژه پدیده‌ای که «جهانی‌شدن» نام گرفته است، هستهٔ مرکزی یک برنامهٔ علمی برای مقابله با چالش‌هایی را تشکیل می‌دهد که امروز در برابر جنبش‌های مردمی قرار دارند. یکی از پیامدهای جهانی تخریب اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، از بین رفتن سیستم امنیتی‌ای بود که نزدیک به ۵۰ سال بر تهاجمات امپریالیسم برای سلطه بر جهان مهار می زد. در نتیجهٔ خلأ ایجاد شده در این زمینه، آمریکا تهاجم جدیدی را برای سلطه جهانی پی ریزی کرده است که تجلی آن را اکنون در طرح «نظم نوین جهانی» و دکترین «محور شیطانی» به روشنی می‌بینیم. رژوس سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا در جهت جامعهٔ‌عمل پوشاندن به این طرح را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

— گسترش پیمان تجاوزگر ناتو به سمت شرق؛

— ایجاد پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، مانند محور واقعاً شیطانی و جدیدالتأسیس میان آمریکا، اسرائیل و ترکیه؛

— تهاجم وسیع و علنی علیه کشورهایی مانند جمهوری خلق چین، جمهوری خلق کره، کوبا، سوریه، لیبی، ایران و عراق، که از نظر آمریکا به نحوی مانع تکوین این نظم نوین هستند، تحت عناوین دفاع از حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و یا دفاع از حقوق اقلیت‌های ملی در این کشورها؛

— تجزیه و خنثی کردن کشورهایی که بالقوه می‌توانند مراکز مقاومت در برابر تکوین نظم نوین شوند، مانند

تجزیه یوگسلاوی و طرح های در دست اجرا برای تجزیه عراق و ایران؛

— جلوگیری از هرگونه همکاری

منطقه‌ای مستقل و بدون دخالت و نظارت آمریکا میان کشورهای جهان، مانند جلوگیری از تعیین رژیم حقوقی دریای خزر میان کشورهای این منطقه، و یا ایجاد مانع بر سر راه عادی شدن روابط بین ایران و عراق؛

— فرسایش سازمان و کارایی

نهادهای دولتی و اجتماعی کشورهای جهان سوم، از طریق تحمیل سیاست‌های تعدیل اقتصادی و خصوصی کردن بخش دولتی.

از آنجا که از مقولهٔ «جهانی‌شدن» در توجیه مسیری که جمهوری اسلامی در آن گام نهاده است، وسیعاً استفاده می‌شود، در زیر افسانه‌ها و واقعیات موجود در رابطه با این پدیده، یعنی «جهانی‌شدن» امپریالیستی، را با هدف ارائه تحلیلی متکی بر دیدگاه و جهان بینی مستقل طبقه کارگر، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۱ – «جهانی‌شدن» یعنی امپریالیسم

طی ربع قرن گذشته، شاهد موج دیگری از جهانی‌شدن و بسط و گسترش سرمایه‌داری بوده ایم. این موج فقط ناشی از پیشرفت‌های تکنولوژی نبوده، بلکه از حاد شدن تناقضات درونی نظام سرمایه‌داری (از آن جمله کاهش سود و انباشت سرمایه در مراکز اصلی سرمایه‌داری) نیز سرچشمه گرفته است. با گسترش سلطهٔ جهانی‌شدن سرمایه‌داری، و رسوخ ایدئولوژی نئولیبرالی، که عمدتاً در غیبت آزادی احزاب، مطبوعات و بیان واقعی در کشورهایی چون کشور ما انجام می‌گیرد، واژهٔ «جهانی‌شدن» از جانب جناح‌های معینی، آگاهانه یا ناآگاهانه، به عنوان پدیده‌ای بی‌طرف، عینی، غیر قابل اجتناب و دارای ویژگی‌ها و خصوصیات مثبت و منفی، تبلیغ می‌شود. به موجب این تبلیغات، آنچه که در شرایط کنونی جهان امکان‌پذیر است این است که بهترین شرایط ادغام و استحاله در روند جهانی‌شدن را پیدا کرده و از طریق آن، ضمن پرهیز از کمبودها و کاستی‌های جهانی‌شدن، خصوصیات مثبت و خوب آن را مورد استفاده قرار دهیم. این بحث که در درون «چپ‌نو» هم دیده می‌شود، می‌کوشد تا بر مسیر حرکت جنبش و درگیر شدن ضروری و غیرقابل اجتناب آن با واقعیات جهانی، تأثیری شکل دهنده بگذارد.^۱

این نظرات، اما، ماهیت امپریالیستی پدیدهٔ جهانی‌شدن را از چشم‌ها پنهان می‌دارند. هدف از تأکید بر «ماهیت امپریالیستی» جهانی‌شدن در اینجا، استفاده از آن به عنوان یک شعار سیاسی و احساسی نیست. برعکس، این مفهوم، که از طرف لنین به شکلی کاملاً دیالکتیکی بسط داده شده است، مفهومی بسیار عینی و واقعی است:

امپریالیسم عبارتست از سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه‌مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان میان تراستهای بین‌المللی آغاز شده و تقسیم سراسر جهان میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.^۲

در رابطه با مهمترین جنبهٔ امپریالیسم، یعنی سرمایهٔ مالی و پیامدهای سلطهٔ سیاسی آن، لنین می‌نویسد:

سرمایهٔ مالی در مجموع روابط اقتصادی و در مجموع مناسبات بین‌المللی چنان نیروی بزرگ و به اصطلاح قاطعی است که کشورهای دارای کامل‌ترین استقلال سیاسی را نیز می‌تواند به تبعیت از خود وادارد، و در واقع هم وامی‌دارد. سرمایهٔ مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن ... یک سلسله اشکال گذار وابستگی برای دولت‌ها پدید می‌آورد.^۳

ذکر نقل قول‌های فوق از لنین به معنای چشم‌پوشیدن بر تغییرات عظیمی که از زمان نگارش ارزیابی لنین در نظام سرمایه‌داری و در اوضاع جهانی صورت گرفته، نیست. اما توصیف و تعریف لنین از امپریالیسم، این واقعیت را برجسته می‌کند که آنچه ما امروز به نام جهانی‌شدن می‌شناسیم، یک مرحله

از رشد کمی و کیفی امپریالیسم است.

وقتی از «جهانی‌شدن» به عنوان مرحله‌ای جدید از امپریالیسم سخن می‌گوییم، این واقعیت را یادآور می‌شویم که «جهانی‌شدن» روندی است سرشار از تناقضات سیستماتیک و درونی؛ روندی است مبتنی بر استثمار بی‌حد؛ و روندی است متشکل از توسعه یافتگی و عدم توسعه به طور هم‌زمان. در حالی که پرهیز و دوری‌گزیدن از واقعیت «جهانی‌شدن» کاری غیرممکن است، «پیوستن» ساده و ایجاد کورکورانهٔ «تغییرات ساختاری»، آن هم صرفاً با هدف انطباق با واقعیت موجود، نیز راه حلی در برابر ما قرار نخواهد داد. سیاست‌درگیر شدن در «بازی جهانی» و گردن نهادن به «قوانین بازی»، ممکن است به عنوان یک تاکتیک کوتاه مدت و به طور گذرا به سیاست‌های جناحی کمک کند، اما نمی‌تواند جای یک مبارزهٔ دائمی یا یک تحلیل علمی برای اتخاذ یک استراتژی ملی را بگیرد.

در «چپ‌نو»، از جمله در ایران، شاهد نوعی برداشت شبه مارکسیستی و عامیانه از مفهوم «جهانی‌شدن» هستیم که حتی از جانب مخالفان شناخته‌شدهٔ مارکسیسم و سوسیالیسم نیز در توجیه سیاست‌های نئولیبرالی به کار گرفته می‌شود. این برداشت می‌کوشد از مارکسیسم، بویژه مانیفست کمونیست، به طور یکجانبه و تک‌بعدی برای تظهير و توجیه «جهانی‌شدن» به مثابه روندی عینی و غیرقابل اجتناب در تاریخ توسعه و تحول سرمایه‌داری استفاده کند. این مارکسیسم عامیانه (که سابقه و سنتی طولانی و تاریخی دارد) چنین استدلال می‌کند که «باید گذاشت سرمایه‌داری مسیر کامل خود را طی کند.» براساس این دیدگاه، با توجه به شرایط جهانی، هرگونه چالش نسبت به سرمایه‌داری در این مرحله اقدامی «زودرس» و بدترین نوع اراده‌گرایی است. پیروان این نظریه، مبارزانی را که به چالش منطق «جهانی‌شدن» امپریالیستی بر می‌خیزند، «چپ

«جهانی‌شدن» امپریالیستی

واقعیت‌ها و افسانه‌ها

ع. سه‌ند

سنتی»، «چپ‌تمامیت‌خواه»، «چپ‌اردوگاهی»، «متأثر از چپ‌هوداد مسکو» و افرادی که حاضر به پذیرش واقعیات معاصر نیستند، معرفی می‌کنند.^۴ علاوه بر عامیانه کردن مارکس، انگلس و لنین، دیدگاه فوق از شماری نواقص و کمبودهای جدی رنج می‌برد. مبلغین این نظر، اساساً انصراف از مبارزه علیه سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم، و یافتن مناسب‌ترین شرایط استحاله در نظام کنونی اقتصاد جهانی را تبلیغ می‌کنند. این نظریه تنها بر یک جنبه از مارکسیسم، یعنی تحلیل آن از منطق اقتصادی رشد سرمایه‌داری، تکیه کرده و بُعد دیگر آن که در واقع مغز و لب مارکسیسم است، یعنی ضرورت مبارزهٔ طبقاتی برای ایجاد تحولات مترقی و پویا، را نادیده می‌گیرد. این نظریه نه تنها ضرورت مبارزهٔ طبقاتی را انکار می‌کند، بلکه منطق اقتصادی رشد سرمایه‌داری را به عنوان حرکتی آرام به جلو، و فارغ از تناقضات درونی معرفی می‌کند. پذیرش این نظر، چیزی نیست جز تسلیم یکجانبهٔ ایدئولوژیک در برابر قدرت سرمایه. در مواردی گفته می‌شود که اشاره به ماهیت امپریالیستی «جهانی‌شدن»، به معنای قصور در درک واقعیات جهانی و مقاومت در برابر درگیر شدن با آن است. این ادعا نیز هیچ نسبتی با حقیقت ندارد. درگیر شدن و برقراری ارتباط با «جهانی‌شدن»، اگر متکی بر یک شناخت آگاهانه از ماهیت امپریالیستی آن باشد، مبراتب واقع‌بینانه‌تر از برخوردی است که در صدد پنهان کردن ماهیت امپریالیستی آن است. درگیر شدن با واقعیات جهانی، بدون تحلیل و شناخت کافی از ماهیت سرمایه‌دارانهٔ آن، و بدتر از آن، ایجاد توهم در مورد ماهیت آن، نهایتاً مشکلات بی‌شماری بر سر راه جنبش‌های اصلاح‌طلب، قرار خواهد داد.

۲ – «جهانی‌شدن» یعنی ادغام و به حاشیه رانده شدن همزمان کشورهای در حال توسعه

یکی از ویژگیها و در عین حال یکی از مهمترین تناقضات درونی جهانی‌شدن امپریالیستی این است که پیوسته همهٔ کشورهای جهان را، تحت شرایطی که فقط به سود کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به زبان کشورهای در حال توسعه است، به مدار اقتصادی خود می‌کشاند. این ادغام و به حاشیه رانده شدن همزمان، بیانگر این واقعیت است که ادغام و استحاله، به خودی خود، منفعت و سود جهان در حال توسعه را همراه نخواهد داشت. ادغام در «جهانی‌شدن» امپریالیستی، نهایتاً به محدود شدن گزینه‌های کشورهای جهان سوم در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی – اجتماعی مترقی می‌انجامد، و هرنوع انتخاب ملی در آزمون و تجربهٔ برنامه‌ها و راه‌های توسعهٔ سودمند برای مردم آن کشورها را از بین می‌برد. مهمترین نماد پدیدهٔ ادغام و به حاشیه رانده شدن همزمان کشورهای در حال توسعه را در برنامه‌های تعدیل ساختاری تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌توان مشاهده کرد. برنامه‌های تعدیل ساختاری، اساساً هدف باز کردن بازار کشورهای در حال توسعه به روی فعالیت سودجویانهٔ شرکت‌های فراملیتی را از طریق آزادسازی، خصوصی سازی و مقررات زدایی، دنبال می‌کنند و کمترین توجهی به نیازهای اجتماعی – اقتصادی اکثریت جمعیت کشورهای در حال توسعه ندارند.

دورهٔ دوم، شمارهٔ ۲

ادغام کشورهای در حال توسعه، در عمل از طریق به حاشیه رانده شدن آنها اتفاق می‌افتد، زیرا جایگاه این کشورها در «پیرامون»، نتیجهٔ منطقی روند «جهانی‌شدن» امپریالیستی است. عکس این موضوع هم صادق است. یعنی کشورهای در حال توسعه‌ای که در سرمایه‌داری جهانی ادغام می‌شوند، در نتیجهٔ به کار بستن نسخه‌های اقتصادی مراکز مالی امپریالیستی، نهایتاً در «پیرامون» قرار می‌گیرند.

درک رابطهٔ دیالکتیک میان ادغام و به حاشیه رانده شدن همزمان کشورهای در حال توسعه، به مقابله با اثرات خواب‌آور این افسانهٔ گمراه‌کننده، که گویا ادغام اقتصاد کشور در روند «جهانی‌شدن» موجب خروج آن از «حاشیه» و «پیرامون» خواهد شد، کمک می‌کند. به حاشیه رانده شدن اقتصاد یک کشور، بیش از هر چیز نتیجهٔ ادغام کورکورانه در سرمایه‌داری جهانی، در شرایط فقدان یک برنامهٔ توسعهٔ ملی است.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه، در نتیجهٔ ادغام و به حاشیه رانده شدن همزمان، هرچه بیشتر در حلقه‌ای از تناقضات قرار می‌گیرند. این کشورها، با باز کردن هر چه بیشتر اقتصاد خود، نه تنها در رابطه با سرمایه‌داری جهانی در حاشیه قرار می‌گیرند (به حاشیه رانده شدن از بالا به پایین)، بلکه دولت‌های برآمده از جنبش‌های مردمی در این کشورها نیز، به علت اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری، از طرف مردم خود به حاشیه رانده می‌شوند (به حاشیه رانده شدن از پایین به بالا). مورد زیمبابوه، نمونهٔ کلاسیک به حاشیه رانده شدن از بالا به پایین و از پایین به بالا، در نتیجهٔ ادغام در جهانی‌شدن سرمایه‌داری است.^۵ توجه به این تناقض درونی اعمال سیاست‌های تعدیل ساختاری و اثرات و پیامدهای آن در رابطه با روند توسعهٔ سیاسی و استقرار دموکراسی مشارکتی، برای همه نیروهای علاقمند به سرنوشت جنبش کنونی بسیار آموزنده است.

۳ – «جهانی‌شدن» و تضعیف و تقویت همزمان «دولت ملی»

یکی از بحث‌های مشترک «چپ‌نو» و نئولیبرال‌ها این است که در شرایط جهانی‌شدن سرمایه‌داری، نهاد «دولت ملی» نقش تاریخی خود در زمینهٔ تدوین و اجرای یک برنامهٔ ملی و مترقی توسعهٔ اقتصاد را از دست داده است و برای آن راهی بجز سمت‌گیری نئولیبرالی و ادغام در روند جهانی‌شدن باقی نمانده است.

اما، توجه به تجربیات کشورهای مختلف چنین نشان می‌دهد که نهاد «دولت ملی» هنوز هم یک ابزار و سنگر مهم برای مبارزات استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی خلق‌های جهان، و مهمترین نهاد برای بسیج مردم در مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی، و برقراری یک نظام

عدالانهٔ جهانی به شمار می‌رود.

در شرایط جهانی‌شدن، روند تضعیف دولت در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری (به فرض وقوع آن) ماهیتاً با روند تضعیف دولت در کشورهای در حال توسعه، متفاوت است. به عنوان مثال، جهانی‌شدن به طرق مختلف و متنوع موجب تقویت قدرت دولت آمریکا به عنوان یک ابرقدرت جهانی، بویژه در زمینه‌های سیاسی و نظامی شده است. بدون تردید، پایان جنگ سرد و رشد مراکز اقتصادی دیگر، مانند جامعهٔ اروپا و کشورهای جنوب شرقی آسیا، سلطهٔ جهانی اقتصاد آمریکا را تهدید می‌کند. اما به‌هیچوجه نمی‌توان ادعا کرد که در نتیجهٔ جهانی‌شدن، نهاد دولت در آمریکا به اندازهٔ نهاد دولت در ایران یا موزامبیک تضعیف شده باشد.

جنبهٔ دیگر واقعیت تأثیر جهانی‌شدن بر تضعیف و تقویت همزمان «دولت ملی» را می‌توان در دینامیسم داخلی این نوع دولت دید. درست است که روند جهانی‌شدن، روی هم رفته موجب تضعیف «دولت» در کشورهای در حال توسعه می‌شود، اما نباید این واقعیت را نادیده گرفت که جهانی‌شدن، به عنوان پیش شرط اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری، موجب تقویت جوانب معینی از نهاد «دولت» می‌گردد. جهانی‌شدن، از یک طرف نقش اصلی دولت در برنامهٔ توسعهٔ ملی را تضعیف می‌کند، اما از طرف دیگر موجب تقویت نقش نظارتی و سامان‌دهی دولت و تقویت ساختار سرکوبگر آن در جهت تسهیل اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری می‌شود. دقیقاً به این دلیل که اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری در همهٔ کشورهای در حال توسعه، بدون استثناء با مقاومت گستردهٔ مردمی، و در بسیاری موارد، به شورشهای اجتماعی انجامیده است، تقویت ابزار سرکوبگر «دولت» برای مقابله با مقاومت عمومی، یکی از نتایج پیامدهای ناگزیر جهانی‌شدن نئولیبرالی است. بنابراین، در بسیاری از موارد، تضعیف دولت تنها ناشی از فشار «جهانی‌شدن» از بالا نیست، بلکه فشار از پایین (به شکل فرسایش پایگاه مردمی دولت نئولیبرال) نیز در تضعیف نهاد دولت نقش مهمی ایفا می‌کند.

۴ – افسانه و واقعیت «دولت کارآمد»

برنامه‌های نئولیبرالی، بدون استثناء، همگی از «بالا» و به وسیله نخبگان سیاسی هدایت شده و فاقد پشتوانه حمایت و مشارکت مردمی‌اند. از این رو، بسیار مهم است که جنبش کارگری و چپ انقلابی، با دقت و هشیاری علمی، به محتوای واقعی واژه‌ها و مفاهیمی مانند «دولت شفاف»، «دولت خوب»، «دولت کارآمد» و «دولت عقلانی» توجه کند.

در حالی که نقش دولت در آن بخش از فعالیت‌های اقتصادی که به سود توده‌های مردم است، به سمت حذف شدن کامل می‌رود، ما شاهد افزایش نقش و ظرفیت‌های نظارتی و سامان‌دهی دولت در راستای اجرای بینهٔ برنامه‌های تعدیل ساختاری هستیم. این پدیدهٔ جدید، در گفتمان نئولیبرالی، به عنوان «دولت کارآمد» یا «دولت خوب» تبلیغ می‌شود.

البته، اگر منظور از «دولت کارآمد» تأمین مشارکت عمومی، پاسخ‌به‌خواست‌های اکثریت مردم، و افزایش حساسیت نسبت به میثاقی مردمی و

ملی باشد، به عبارت دیگر، اگر نقطهٔ حرکت این روند، منافع اکثریت جامعه باشد، کمتر کسی خواهد توانست با «کارآمد» کردن، «پاسخگو» کردن، و «عقلانی» کردن نهاد دولت مخالفت کند. اما نگاهی به بحث‌های جاری در رابطه با این مفهوم، نشان می‌دهد که نئولیبرال‌ها چه محتوایی برای «دولت خوب و کارآمد» در نظر دارند. برای آنها، «دولت خوب» به معنای به بند کشیدن نهاد دولت از طرف بازار و مراکز مالی، تغییر سمت گیری دولت در جهت برنامه‌های نهادهای مالی بین‌المللی، ایجاد شرایط امن برای سرمایهٔ خصوصی و تضمین آیندهٔ آن تحت عنوان «شفافیت در سیاست»، حکومت کردن به نمایندگی از طرف شرکت‌های فراملیتی و نهادهای مالی بین‌المللی، تنظیم و تصویب قوانین باز و علنی برای فروش اموال دولتی به بخش خصوصی کمپرادور، خصوصی سازی خدمات اساسی و ضروری مورد نیاز مردم — مانند مدارس، بیمارستان‌ها، سیستم آبرسانی شهری، راه‌سازی — و طبقه بندی این فعالیت‌ها به عنوان وظایف ثانوی دولت، و محدود کردن وظیفهٔ اصلی و اولیهٔ دولت به نظارت بر پشت کردن تدریجی و برنامه‌ای به منافع اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کشور. از نظر آنها «دولت خوب» یعنی اولویت دادن به منافع سرمایهٔ خصوصی نسبت به نیازهای اجتماعی شهروندان، تحت پوشش «واقع بینی» و «دیدن و درک تصویر بزرگ‌تر»، یعنی تبدیل دولت ملی به خادم طبقهٔ سرمایه‌دار وابسته، یعنی چوب حراج زدن بر دستاوردهای چندین دهه مبارزات مردم کشورهای در حال توسعه و به عقب برگرداندن پیروزیهای مبارزات رهایی بخش و استقلال طلبانهٔ خلق‌ها و قربانی کردن داوطلبانهٔ منافع مردم در آستان مصالح نئولیبرالی، یعنی به تعویق انداختن همیشگی مبارزه برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم.

این چنین است که از دیدگاه نئولیبرالی،

بهترین سیاست‌های داخلی دولت ملی در دفاع از منافع زحمتکشان، در عمل «بدترین» سیاست‌های یک «دولت خوب و کارآمد» از نظر ادغام در روند «جهانی شدن» هستند. بطور خلاصه، نظریهٔ تضعیف دولت در عصر «جهانی شدن» به این واقعیت توجه ندارد که این روند، بیش از آنکه دولت را تضعیف کند، موجب انتقال و تغییر ماهیت آن می‌شود. جهانی شدن نئولیبرالی، دولت را از حامی و پاسدار بالقوهٔ منافع توده‌های مردم، به ابزاری در خدمت اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری تبدیل می‌کند. و طی این انتقال و تغییر است که تضعیف دولت ملی صورت می‌گیرد. درک تمایز و رابطهٔ دیالکتیک میان این انتقال، و روند تضعیف نهاد «دولت»، برای دستیابی به شناخت علمی از نحوهٔ تأثیر گذاری روند «جهانی شدن» بر دولت ملی بسیار مهم است. «رابرت بیتس» (Robert Bates) و «آن کروگر» (Ann Krueger)، طی پژوهش و تحقیق خود پیرامون اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در جهان، به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست‌های تعدیل ساختاری «دولت ستیز نیستند، بلکه چنین به نظر می‌رسد که هستهٔ اصلی قدرت دولت، یعنی قوهٔ مجریه، را تقویت کرده و نظارت و کنترل آن را بر متغیرهای اصلی سیاست اقتصادی، که نتایج فعالیت‌های اقتصادی را تعیین می‌کنند، گسترش می‌دهد.... بسط و گسترش نقش بازار، موجب تقویت دولت، و بویژه بوروکراسی مالی آن، می‌گردد.»^۶

۵- درگیر کردن بخش خصوصی به معنای اجتناب ناپذیر بودن خصوصی سازی نیست

«جهانی شدن» یعنی سلطهٔ سرمایهٔ خصوصی در کالبد شرکت‌های فراملیتی، که امروز تقریباً بر سراسر جهان تسلط دارند. هیچ نیروی انقلابی و مردمی جدی نمی‌تواند این واقعیت را نادیده گرفته و یا در امر تدوین و اجرای مناسب‌ترین استراتژی برای برخورد با آن قصور کند. شناخت افسانه‌ها و توهماتی که در این زمینه همه روزه تبلیغ می‌شود، نخستین گام در روند درک این پدیده و اتخاذ مناسب‌ترین استراتژی مقابله با آن است.

بخشی از مبارزات مردم، در این مرحله، هدف بنای یک دولت توسعه‌گرا، و تنظیم یک برنامهٔ صنعتی منجمم را که در آن دولت ملی و دموکراتیک نقش رهبری را در تنظیم، اجرا و تحقق اهداف بازسازی و توسعهٔ کشور بر عهده داشته باشد دنبال می‌کند. تنها از این زاویه است که باید مسألهٔ چگونگی درگیر کردن سرمایهٔ خصوصی را به عنوان جزئی از یک برنامه ملی هدفمند و توسعه‌گرا، مورد بررسی قرار داد. و نخستین گام در این رابطه، یافتن پاسخ به این سؤال است که چگونه باید بخش خصوصی را درگیر کرد؟ و البته، از دیدگاه نئولیبرالی، درگیر کردن سرمایهٔ خصوصی چیزی نیست جز خصوصی سازی کامل و همه جانبه، و فعالیت برای تغییر و انتقال دولت، به نحوی که دیگر مزاحمتی برای بازار و سرمایه خصوصی ایجاد نکند.

اما، درگیر کردن سرمایهٔ خصوصی، بهیچوجه مساوی با خصوصی سازی نیست. در زمینهٔ درگیر کردن بخش خصوصی، انتخاب‌های متعدد و متنوعی وجود دارد که خصوصی سازی فقط یکی از آنها است. البته مطالعه، تحلیل و بررسی انتخاب‌های موجود در این مورد، تنها در شرایط آزادی کامل احزاب و مطبوعات، و از طریق شرکت نمایندگان سرمایه‌داری ملی، گارگران، دهقانان و روشنفکران ملی و میهن دوست، در تنظیم یک برنامهٔ اقتصادی ملی و توسعه‌گرا، امکان پذیر خواهد بود. در این زمینه، از تجربه‌های کوبا و جمهوری خلق چین درس‌های گرانبهایی را می‌توان آموخت.^۷

الگوهای اقتصادی چین و کوبا، با وجود اینکه بر درگیر کردن بخش خصوصی استوارند، اما مانع جدا افتادن اموال عمومی از کنترل دولت شده‌اند. در این دو کشور، در بسیاری موارد، واحدهای اقتصادی صدر صد دولتی، با مشارکت بخش خصوصی اداره می‌شوند، بدون آنکه مالکیت دولتی را تضعیف کنند. نکتهٔ مهم در رابطه با الگوهای چین و کوبا این است که همهٔ طرح‌های مشترک بین بخش دولتی و بخش خصوصی برپایهٔ تقویت نقش دولت در توسعهٔ اقتصادی به پیش برده می‌شوند.

خصوصی سازی، آنچنان که در کشورهایی چون ما به اجرا گذاشته شده، هدفی جز درگیر کردن بخش خصوصی را دنبال می‌کند. این شکل از درگیر کردن سرمایهٔ خصوصی، سیاست حراج و واگذاری اموال دولتی، و هدف حذف درگیری دولت در اقتصاد را دنبال می‌کند.

۶- «جهانی شدن» حل دموکراتیک مسأله ملی را با مشکل روبرو می‌کند

در آن دسته از کشورهای جهان سوم که تهاجمات و تصرفات استعماری و امپریالیستی را تجربه کرده‌اند، «جهانی شدن»، از طریق باز تولید و تعمیق نابرابری‌های اقتصاد و بسط تناقضات طبقاتی، جنسی و ملی انجام می‌گیرد، و در نتیجه، حل دموکراتیک مسأله ملی را غیرممکن می‌سازد.



مسألهٔ ملی در همهٔ این کشورها، از نظر تاریخی، دارای سه جنبه و بُعد به هم پیوسته زیر است: (۱) مبارزه برای حق حاکمیت ملی؛ (۲) مبارزه بر علیه نابرابری و ستم قومی و نژادی؛ (۳) و مبارزه برای بازسازی ملی و رهایی اقتصادی اکثریت مردم کشور. توجه به جنبهٔ سوم شالودهٔ هر نوع سیاست برخورد به مسأله ملی را تشکیل می‌دهد.

همانطور که گفته شد، «جهانی شدن»، با محدود کردن گزینه‌های ملی برای یک برنامهٔ اقتصادی توسعه‌گرا، و از طریق افزایش وابستگی (اگر نه انقیاد) به نظام اقتصاد جهانی، عمدتاً به سود کشورهای پیشرفته عمل می‌کند. این وابستگی و انقیاد، موجب پیدایش دوبارهٔ نابرابری‌های طبقاتی و ملی خاص دوران انقیاد استعماری ـ امپریالیستی می‌شود. در نتیجه، این ادعا که بدون چالش همزمان با امپریالیسم می‌توان به مسأله ملی پرداخت، افسانه‌ای بیش نیست.

در این مورد توجه به مثال زیمبابوه آموزنده است. سیاست‌های تعدیل اقتصادی در زیمبابوه طی دهه ۱۹۹۰، نه تنها نتوانستند مسألهٔ ارضی باقی مانده از دوران سلطهٔ استعمار و حکومت اقلیت سفیدپوست را حل کنند، بلکه موجب وخیم‌تر شدن آن شدند. خصوصی سازی، آزادسازی و مقررات زدایی اقتصاد در زیمبابوه، به ریشه‌دارتر شدن مشکلاتی که دولت برآمده از جنبش‌های رهایی بخش ملی در پی حل آنها بود، انجامید، زیرا همان اقلیت سفیدپوست سرمایه‌دار و زمینداری که قبل از پیروزی انقلاب رهایی بخش ملی قدرت را در دست داشت، طی دههٔ ۱۹۹۰ توانست از طریق خرید اراضی و مؤسسات خصوصی شده، قدرت خود را دوباره تثبیت کند. به حاشیه‌راندۀ شدن دولت از بالا و از پایین، به تضعیف دولت ملی و حاد شدن دوبارهٔ مسأله ملی در این کشور انجامیده است.

در یوگسلاوی سابق، پس از پنج دهه همزیستی برادرانه ملیت‌های مختلف، و ایجاد یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادهای مستقل در سطح جهان، اتخاذ سیاست‌های تعدیل اقتصادی طی دههٔ ۱۹۸۰، نقش کلیدی در جنگ داخلی، برادرکشی و تجزیه آن کشور بازی کرد.

در کشورهای کثیرالمله‌ای چون ایران نیز، با توجه به سطح نابرابری‌های طبقاتی، ملی و عمرانی موجود در مناطق مختلف کشور، سیاست‌های تعدیل ساختاری و تضعیف و به حاشیه‌راندۀ شدن دوگانهٔ نهاد «دولت ملی»، می‌توانند حل دموکراتیک مسألهٔ ملی را با مشکل روبرو ساخته و به شکل گیری نیروهای گریز از مرکز، که عمدتاً مورد حمایت امپریالیسم قرار می‌گیرند، و در نهایت بالکانیزه کردن کشور، بیانجامند.

۷- گورکن «جهانی شدن» تناقضات درونی آن است

امپریالیسم نظامی است نابرابر و استعماری، که پیوسته ضد خود را می‌آفریند. نظامی که نیمی از جمعیت جهان را به زیر خط فقر رانده، نمی‌تواند پایدار بماند. به رغم تخریب اتحاد شوروی، دههٔ اخیر و بویژه سالهای پایانی آن شاهد زایش و پیدایی دوبارهٔ مبارزات توده‌ای و مخالف با «جهانی شدن» امپریالیستی بوده است. تظاهرات توده‌ای به مناسبت برگزاری تقریباً همه نشست‌ها و کنفرانس‌های نهادهای امپریالیستی و تجربه‌های فراروبنده مردم جهان، در یافتن گزینه‌های جدید برای برنامه توسعهٔ ملی، نشانه‌هایی از تعمیق بحران درونی جهانی شدن نئولیبرالی را در بر دارند. احزاب کمونیست و کارگری جهان، در بستر تجربیات عینی و ملموس توده‌های مردم، نقش کلیدی را در زایش دوبارهٔ مقاومت و مبارزه در برابر سلطه نهادهای مالی بین‌المللی بر عهده دارند.

پیروزی‌های انتخاباتی سالهای اخیر نیروهای ملی در ونزوئلا، برزیل، و اکوادور، و پیروزی احزاب کمونیست در انتخابات پارلمانی در ژاپن، چک، اسلواک، لهستان، مالداوی. و …، همگی از تعمیق بحران درونی «جهانی شدن» نئولیبرالی خبر می‌دهند.

گام نخست در مقابله با «جهانی شدن» امپریالیستی، تنظیم و تدوین یک گزینهٔ ملی برای برنامهٔ توسعه است؛ برنامه‌ای که بر محور آن بتوان همهٔ فعالیت‌های دیگر را سازمان داد. این مهم، تنها با شرکت همهٔ نیروهای ملی و مذهبی و دگراندیش مردمی امکان‌پذیر است. تنها آثانی که طبقهٔ کارگر، زحمتکشان و منافع ملی را فراموش کرده‌اند، و یا دیگر انرژی و رمقی برای مبارزه با سرمایه‌داری امپریالیستی در خود نمی‌بینند، با تسلیم یا بی تفاوتی در برابر روند جهانی شدن، اجتناب ناپذیر بودن آن را تبلیغ می‌کنند و از چالش علیه آن می‌پرهیزند.

پی‌نویس‌ها:

- خاستگاه ایدئولوژیک «چپ‌نو» را آراء و نظرات آنتونی گیدنز، نویسنده و صاحب‌نظر بورژوازی انگلیسی تشکیل می‌دهد. برای نمونه‌هایی از انعکاس افکار گیدنز در بحث‌های جاری روشنفکران اصلاح طلب نگاه کنید به: «جهانی شدن، بررسی ۶ فرضیه»، نوروز، ۲۵ اسفند ۱۳۸۰؛ «جهانی شدن و جنبش‌های اجتماعی» نوشته محمدرضا کلاهی، بنیان، ۲۵ فروردین ۱۳۸۱ و یک بار هم در «آفتاب» شماره ۱۶ خرداد ۱۳۸۱؛ «برنامه چپ نواندیش مردمسالار» نوشتهٔ علیرضا علوی تبار، آفتاب، شماره ۲، دیماه ۱۳۷۹؛ «جهانی شدن یک انتخاب نیست»، حیات نو، ۱۱ دی‌ماه ۱۳۷۹؛ «راه سوم، احیای سوسیال دمکراسی» گفت و گو با آنتونی گیدنز، نوروز، ۲ تیر ۱۳۸۰.
- لنین، «امپریالیسم — بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۷، بخش ۷، صفحهٔ ۱۰۲.

۳- همانجا، صفحات ۹۵ و ۹۸.

۴- تازه‌ترین نمونهٔ این برخورد را می‌توان در نوشتهٔ مصطفی تاج زاده تحت عنوان «آرمان‌های جنبش دانشجویی» دید. نگاه کنید به سایت خبری «بازتاب»، ۱۲ دی‌ماه ۸۱.

۵- اشاره به نمونهٔ زیمبابوه در اینجا، در ارتباط با تبلیغات منفی امپریالیسم در این مورد و تکرار این تبلیغات در مطبوعات داخل کشور است، که به نظر می‌رسد سیاست محروم کردن مردم ایران از آشنایی با تجربیات کشورهای در حال توسعه را تعقیب می‌کند. به عنوان نمونه نگاه کنید به «رکود اقتصادی در زیمبابوه» بنیان، ۱۶ اسفند ۱۳۸۰؛ «پیروزی رابرت موگابه بر تونی بلر»، بنیان ۲۰ اسفند ۱۳۸۰.

۶- Jane Kalsey, *A Review of Economic Fundamentalism*, Pluto Press, 1995, p.46
۷- تجربه مدل چینی و کوبایی درگیر شدن با واقعیات «جهانی شدن» سرمایه‌داری به نحو گسترده‌ای در ایران تحریف می‌شوند. این بار هم حقیقت قربانی جدل‌های جبهه‌ای و فقدان یک برنامه منسجم از طرف نیروهای اصلی اصلاح طلبان حکومتی می‌شود. به عنوان نمونه نگاه کنید به: «مدل چینی و موناژ ایرانی»، عباس عبدی، نوروز، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۱؛ «اصلاحات و الگوی چینی»، علی مزروعی، نوروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۱؛ پاسخ حجاریان به طرفداران الگوی چینی»، نوروز، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۱؛ «تیان آن‌مین، فاجعه یا مرهمی شفابخش»، نوشتهٔ مصطفی تاج زاده، روزنامهٔ «ایران»، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۱؛ «مدل چینی»، بنیان، ۲۹ فروردین ۱۳۸۱؛ «چین، چانه زنی با اقتصاد جهانی»، حیات نو اقتصادی، ۲۴ آبان ۱۳۸۱؛ «چین: اصلاحات و سرمایه‌گذاری خارجی»، ایران، ۳۱ تیر ۱۳۸۱؛ و انضباط و سخت کوشی در مسیر توسعه: اسرار توسعه‌یافتگی شرق آسیا»، در گفت‌وگو با عباس‌شاهنده، ایران، ۱۴ دی‌ماه ۱۳۸۱.

اخر

به بهانهٔ صدمین سال تولد ناظم حکمت

حالا دیگر چه کسی برای ما شعر خواهد گفت؟

گفت و گو با «رسول یونان» مترجم آثار ناظم حکمت در ایران

علیرضا بندری، روزنامه «ایران»، سوم خرداد ۱۳۸۱

اوست. اما مجموعهٔ «مناظر انسانی سرزمین من» او، سکوی پرتاب خوبی برای جهانی شدن اوست.

از «بنرجی» بگویید و اینکه بالاخره «چرا خودکشی کرد؟»

ناظم حکمت کتاب «بنرجی چرا خودکشی کرد؟» را در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲ نوشت و خاطر نشان کرد که در مبارزه با امپریالیست‌ها نباید از پانشتت. این اثر، یک اثر فوق‌العاده خواندنی است و تکنیک‌های کم نظیری در نگارش آن به خدمت گرفته شده است. هدف او از نوشتن کتاب تنها هنرنمایی نیست. بلکه ستایش انسان‌های آزادیخواه است.

در جایی از این رمان، «بنرجی» «متهم به خیانت» می‌شود. اگر این رمان حدیث نفس «ناظم» باشد، می‌شود حدس زد که خود وی نیز از این اتهام در امان نبوده است.

دقیقاً. در یکی از روزنامه‌های آنکارا، در سه ستون با حروف سیاه نوشته بودند که «ناظم حکمت» خیانت به وطن را هنوز ادامه می‌دهد. در حالی که این دروغ محض است. او یک وطن پرست شش‌دانگ بود. دشمنان وی به او اتهام شورش زدند. آنها گمان می‌کردند نیروهای مسلح به سردمداری «ناظم» کودتا خواهند کرد و دلایل مضحک دادستان عبارت بود از یک مشت احتمال از قبیل «ممکن بود…»، «شاید…»، «اگر…» و «اگر اینطوری بود …» و… «ناظم حکمت» دست این دشمنان را در رمانی با نام «خون سخن می‌گوید» رو کرد. خلاصه اینکه، ناظم حکمت حتی اگر کاری هم نمی‌کرد از نظر کهنه‌پرستان همیشه متهم ردیف اول بود و تنها گناهش نیز نام او بود، یعنی «ناظم حکمت». او

گفت و گو با «رسول یونان» خیلی شیرین است. درست مثل «یک کاسه عسل»، و البته این «یک کاسه عسل» نام یکی از کتابهای «ناظم» است که «یونان» آن را به فارسی برگردانده است. شاعر صمیمی معاصر «رسول یونان» وقتی از ناظم حکمت حرف می‌زند چشم‌هایش غرق اشک می‌شود. این گپ و گفت ناگفته‌هایی است دربارهٔ ناظم حکمت از زبان کسی که مرگ او را هیچگاه باور نکرده است.

سازمان جهانی یونسکو امسال را سال ناظم حکمت نامیده است و این به بهانهٔ صدمین سال تولد این شاعر جهانی است. برآستی تبریک تولد برای کسی که سالهاست از دنیا رفته چه معنایی دارد؟

کلمهٔ «مرگ» در برابر شاعری چون «ناظم حکمت» خالی از معناست. مرگ آنجا معنی می‌یابد که زندگی چهره‌ای از حضور روزمره داشته باشد. پس مرگ هرگز نمی‌تواند به سراغ گنج‌های کتاب برود. به سراغ سازها برود. شما بگویید، مگر مرگ می‌تواند کسی را در لابلای نت‌ها، رؤیایها و کلمات پیدا کند و با خود ببرد؟ «با این همه نه مرگ را درک کردن عیب است، نه از مرگ ترسیدن». اگر ناظم حکمت مرده بود که حالا دیگر حرفی نداشتیم با هم بزنیم. شاید باور نکنید، اما من شک ندارم که «ناظم» هنوز در خیابانهای بی‌پایان استانبول قدم می‌زند و همیشه دلشوره دارم که مبادا دستگیرش کنند.

این دلشوره به خاطر چیست؟ مگر «ناظم حکمت» سابقهٔ زندان هم دارد؟

دلشوره‌ام از این است که هنوز «دادگاه استقلال آنکارا» ناظم‌را به حبس‌های طولانی محکوم کند. آن هم به جرم دفاع از طبقات محروم جامعه، به جرم نوشتن. آخر می‌دانید، آنهایی که سیگار دیکتاتورها را روشن می‌کنند، همه جا هستند.

ناظم حکمت در کجای ادبیات جهان ایستاده است؟

«عقاب» که جای مشخصی ندارد. اما بی‌تردید «ناظم حکمت» جایی ایستاده است که همه او را می‌بینند. او از خیلی دور هم دیده می‌شود. به همین خاطر وقتی به زندان افتاد، دنیا را به اعتراض واداشت. روشنفکران سراسر جهان خواستار آزادی او شدند. برتولد برشت، ژان پل سارتر، پیکاسو، پابلو نرودا، و … کمیتهٔ نجات تشکیل دادند. «ناظم حکمت» یک آتشفشان بود که در هر قله‌ای می‌توانست فوران کند. آزادیخواهی، شاعری، نمایشنامه نویسی، روزنامه‌نگاری، داستان نویسی، قله‌هایی هستند که فوران «ناظم» را تا همیشه به خاطر خواهند سپرد.

این آتشفشان فعال را برگزارکنندگان مراسم جایزه نوبل ندیدند. چرا؟

ساده نباشید. دیدند. اما به روی خودشان نیاوردند. قرار نیست همهٔ «خوبها» نوبل بگیرند. «آنتوان چخوف» هم نوبل نگرفته، «جیمز جویس» هم سر سفرهٔ گستردهٔ نوبل ننشست. متولیان نوبل خیلی از غولهای ادبیات جهان را ندیده گرفتند. البته بماند که «ناظم حکمت» هیچ علاقه‌ای به دریافت این خرمهرهٔ سیاسی- ادبی نداشت.

کمتر پیش آمده که شاعری با نخستین اثرش مطرح شود. نقطهٔ عطف شعر «ناظم حکمت» کدام مجموعهٔ اوست؟

«سرود نوشندگان خورشید»، نخستین مجموعهٔ «ناظم»، سرآغاز مطمئنی برای گام نهادن در عرصهٔ جهانی ادبیات بود. او در این کتاب فضای خفقان آور را به تصویر کشید. تشنگی برای نوشیدن در جای جای اثر احساس می‌شود. «سرود نوشندگان خورشید» حدیث نفس و سرگذشت خود اوست. شکل نخستین این کتاب حکایت حبس وی از ترس سلطنت‌طلبان و متخجرین در زیرزمین خانهٔ مادر اوست. «ناظم» در طول یک ماه که در این حبس خانگی بسر می‌برد، خورشید را ندید. تا آنجا که اطلاع دارم، این کتاب برای بار نخست در «باکو» به چاپ رسید. اغراق نیست اگر بگوییم هر اثر «ناظم» نقطهٔ عطفی در آثار

برای ناظم حکمت

چرا مردی ناظم؟ حالا چکار کنیم بدون سرودهای تو کجا پیدا کنم چشمه‌ای را که در آن همان لبخند باشد که به هنگام استقبال از ما در چهرهٔ تو بود
نگاهی مانند نگاه تو آمیزه‌ای از آب و آتش
آکنده‌ای از رنج و شادی
نگاهی که ما را به حقیقت می‌خواند. کجا پیدا کنیم؟
برادر من

چنان احساس‌های تازه و اندیشه‌ها در من آفریدی که اگر باد تلخی بوزد، آنها را برآید همچون ابری، همچون برگی می‌لغزد
و به جایی می‌روند و بر خاک دوردستی می‌افتند
که تو در زندگی برگزیده بودی
و پس از مرگ نیز پناهگاه توست
اینک برای تو یک دسته از گلهای داوودی «شیلی»
برای تو، نور سرد ماه بر فراز «دریاهای جنوب»
و صدای خفهٔ طبل‌های اندوهبار سرزمین من
برادر من، بی تو در دنیا، چقدر تنهایم
در حسرت چهرهٔ تو ماندم
با تو نخستین بار هنگامی روبرو شدم که از زندان درآمده بودی

نشانهٔ ظلم را در دست‌های تو دیدم
تیرهای کینه را در نگاههای تو جستم
اما قلبی صاف داشتی
حالا من چکار کنم؟
آیا می‌توان دنیا را بدون گلهایی تصویر کرد که تو همه جا کاشته بودی؟
چگونه می‌توان زیست، بی آنکه تو سرمشق باشی؟
ناظم، چرا مردی؟ حالا چه کسی برای ما شعر خواهد گفت؟

پابلو نرودا

حزب ناظم حکمت

در ۲۹ اکتبر سال گذشته، همزمان با مراسم سالگرد تأسیس حزب کمونیست ترکیه، اولین راه پیمایی قانونی این حزب، با شرکت ده‌ها هزار نفر از شهروندان ترک و کرد آن کشور، در میدان «کادیکوی» ترکیه برگزار شد.

حزب کمونیست ترکیه در سال ۱۹۲۰، در جریان جنگ استقلال این کشور تأسیس شد. هشتاد و یک سال پیش، رهبران و بنیادگذاران آن در راه سفر به آنکارا قتل عام شدند. طی هشت دهه، حزب کمونیست ترکیه با پایبندی به اصول، موج‌های سرکوب و پیگرد را پشت سر گذارده و در شرایط فعالیت غیرقانونی به دفاع از منافع زحمتکشان ترکیه ادامه داده است.

در نوامبر ۲۰۰۱، «حزب قدرت سوسیالیستی»، طی ششمین کنگرهٔ خود، به «حزب کمونیست ترکیه» تغییر نام یافت. از این تاریخ، حزب شاهد افزایش نفوذ و گسترش صفوف خود در حیات سیاسی ترکیه بوده است.

حزب کمونیست ترکیه، یک حزب علنی و قانونی است که در شرایط منع قانونی استفاده از کلمهٔ «کمونیست» از طرف احزاب سیاسی شرکت‌کننده در انتخابات، به مبارزه علیه امپریالیسم و دفاع از منافع زحمتکشان ادامه می‌دهد. حزب کمونیست ترکیه، با نادیده گرفتن منع قانونی، در انتخابات اخیر ترکیه شرکت کرد و در شهری در حومهٔ «ازمیر» بالغ بر پنج درصد آرا را به دست آورد. دلایل پیروزی‌های اخیر حزب کمونیست ترکیه روشن است. این تنها حزبی است که در انتخابات اخیر موضعی روشن پیرامون بدهی خارجی و داخلی ترکیه اتخاذ کرد و خواهان مصادرهٔ قرضه‌های خارجی دولت شد. به نظر حزب بازپراخت بدهی‌های خارجی ترکیه، معضل بیکاری و فقر ریشه دار و گسترده در کشور را عمیق‌تر خواهد کرد.

از سیاست‌های دیگری که با استقبال مردم ترکیه روبرو شده می‌توان از مخالفت با طرح آمریکا برای حمله به عراق، همبستگی با مردم فلسطین و کوبا، مخالفت با عضویت ترکیه در جامعهٔ اروپا و دفاع از بهبود محیط زیست، نام برد.

حزب کمونیست ترکیه، وفادار به راه و آرمان ناظم حکمت، برای انتقال سوسیالیستی جامعهٔ ترکیه و رهایی مردم آن کشور، برای صلح و دوستی خلق‌ها مبارزه می‌کند.

در مقدمهٔ کتاب «یک کاسه عسل» نوشته‌اید که امید دارید ناظم حکمت «در ناگهانی از دسامبر و معجزه برگردد»، این آرزو چقدر دست یافتنی است؟

من فقط دعا کرده‌ام که برگردد و این دعای من مثل آرزوی یک کودک است که بازگشت پدر گمشده‌اش را به انتظار نشسته است. البته آنطوری که «ناظم» را شناخته‌ام اگر واقعاً در «ناگهانی از دسامبر و معجزه برگردد»، من به هیچوجه تعجب نمی‌کنم.

ناظم حکمت از نگاه ناظم حکمت

به جای اینکه بنشینم و استراحت کنم، تقریباً چهل سال از شصت سال عمرم را شعر نوشتم، در خانه، در کوچه، زندان، ترن و هواپیما، حاصل چهل سال شاعری‌ام را روی میز گذاشتم و خواندم. دوست دارم به خواننده‌هایم حساب پس بدهم. آیا من که شاعرم با این حساب پس دادن روسفید خواهیم بود؟

سال ۱۹۲۵ میلادی است. من در دانشگاه مسکو درس می‌خوانم. آنجا شعر «از دهان یک عصیانگر» را می‌نویسم. در همان سال به ترکیه برمی‌گردم. رعب و وحشت بیداد می‌کند. باز «امپریالیسم» مثل همیشه بلای جان انسانهاست و باید دیوارش را خراب کرد. شعر «آن دیوار» را می‌نویسم.

سال ۱۹۴۱ میلادی است. جنگ جهانی دوم شروع شده است. سه سال است من در زندان هستم. در سلولی در بورسه، داستان «جنگ مقدس ملت» را می‌نویسم.

جنگ جهانی دوم به پایان می‌رسد، من هنوز در زندان هستم. به رؤیاهای گذشته می‌اندیشم. می‌دانم که باید بیدار شد. امپریالیست‌ها باز هم می‌خواهند «ممد»‌های کوچولو را مثل پولی سیاه و تقلبی خرج کنند. من شعر «سرباز بیست و سه سنتی» را می‌نویسم.
سال ۱۹۵۰ میلادی است. از زندان آزاد می‌شوم. قرار است بچه‌ام به دنیا بیاید. برای نخستین بار می‌فهمم که پدر بودن چقدر سخت است.

سال ۱۹۶۳ میلادی است. به «تانگانیا» می‌روم. از آسمان کشورم می‌گذرم. بعد از سیزده سال دوباره سرزمینم را می‌بینم. در ارتفاع ۸ هزار متری در آسمان آناتولی هستم. هشت هزار متر پایین‌تر در زیر ابرهای زمستانی سیاه، خاک کشورم اطراق کرده است. مدتی است راه دهکده‌ها بسته شده است.

هر کدام با دشت‌های برفی‌شان در گوشه‌ای تنها افتاده‌اند. در دهکده‌ها، آش بلغور بی روغن است و دود تاپاله‌های خشک سبب می‌شود چشم، چشم‌را نبیند. در دهکده‌ها نوزادان می‌میرند، پیش از آنکه تنش‌ان را شپش بگیرد. و من در ارتفاع هشت هزار متری روی ابرها پرواز می‌کنم. نمی‌دانم برای فهم هموطنان و تمامی انسان‌ها آن حساب را که می‌خواستم پس بدهم دادم یا نه؟ و بعد آیا این حساب می‌تواند یک جور قانع‌کننده باشد یا نه؟

البته در دنیا شاعران ارزشمندی هستند که خیلی بهتر از من می‌توانند حساب پس بدهند. شاعرانی که برای صلح، آزادی و استقلال مبارزه کرده‌اند.

خواننده‌های عزیز و دوست داشتنی! حساب مبارزات من اندک است. با این همه اگر شما مرا شاعری بدانید که در این دو جنگ — که جنگ انسان‌ها بود — به وظیفهٔ خودش عمل کرده‌است، خوشبخت خواهیم بود.

تظاهرات و اعتراض های گسترده مردم علیه جنگ در سراسر جهان ادامه دارد!

مبارزات کارگری

انگلستان - رانندگان قطار از حمل محمولات جنگی خودداری کردند

در ماه ژانویه، رانندگان قطار در انگلستان از حمل مهمات جنگی ارسالی برای نیروهای نظامی انگلستان مستقر در خلیج فارس خودداری کردند. این رانندگان، که هدایت قطارهای راه آهن میان شهر گلاسکو و پادگان نظامی «گلان دوگلاس» در اسکاتلند را برعهده دارند، به دلیل مخالفت خود با سیاست جنگی تونی بلر، نخست وزیر انگلستان، دست به این کار زدند. اتحادیه سراسری کارگران راه آهن انگلستان نیز، که مانند اکثریت مردم این کشور با حمله نظامی آمریکا و انگلستان به عراق مخالف است، از اجرای خواست مدیریت مبنی بر زیر فشار قرار دادن این رانندگان برای ارسال محمولات، خودداری کرد. وزارت دفاع انگلستان ناچار شده است که مهمات مزبور را با کامیون به بنادر اسکاتلند ارسال کند.

ونزوئلا - خودداری کارگران حمل و نقل از پیوستن به اعتصاب ضد «چاوز»

علی رغم شایعات مبنی بر پیوستن کارگران حمل و نقل ونزوئلا به اعتصابات آمریکا فرموده مدیران دست راستی مخالف دولت «هوگو چاوز»، اتحادیه کارگران حمل و نقل اعلام کرد از دست زدن به اعتصاب خودداری خواهد کرد و کارگران این اتحادیه طبق معمول به کار خود ادامه خواهند داد. «انریکه بتانکورت»، رئیس «کمیسون ملی حمل و نقل» ونزوئلا، علت عدم شرکت کارگران را «مغایرت این اعتصاب با منافع کارگران حمل و نقل» اعلام کرد. «بتانکورت» همچنین از کارگران بخش حمل و نقل بخاطر کمک شان در توزیع منظم بنزین در سطح کشور قدردانی کرد و آنها را «قهرمانانی که در راستای منافع کشور عمل می کنند» خواند.

آمریکا - اعتصاب سراسری کارگران شرکت «جنرال الکتریک»

برای اولین بار پس از سی سال، در روز ۱۴ ژانویه سال جاری، ۱۷ هزار و پانصد نفر کارگر شرکت فراملیتی «جنرال الکتریک»، در ۲۳ ایالت آمریکا، دست به یک اعتصاب سراسری ۴۸ ساعته زدند. این کارگران، که همگی عضو «اتحادیه سراسری کارگران برق-مخابرات آمریکا» (IUE-CWA) با ۱۴۵ هزار عضو هستند، خواستار الغای افزایش سهم بیمه بهداشتی خود از سوی «جنرال الکتریک» هستند. این شرکت، سهم بیمه کارگران برای دارو را از اول ژانویه ۲۰۰۳ به سه برابر افزایش داده است.

به گفته «ادوارد فایر»، رئیس «اتحادیه سراسری کارگران برق-مخابرات آمریکا»، «طمع جنرال الکتریک باعث این اعتصاب شده است. شرکتی که هر سال رکورد سود سالانه خود را می شکند - سود خالص این شرکت در سال ۲۰۰۱ بیش از ۱۴/۱ میلیارد دلار بوده است - مسلماً قادر است هزینه بیمه بهداشتی کارگران را بدون افزایش سهم بیمه آنان تأمین کند.» نکته قابل توجه این که، «جک ولش»، رئیس شرکت «جنرال الکتریک»، سالانه ۹ میلیون دلار حق بازنشستگی، و ۲۲ میلیون دلار سهام مجانی و «دیگر مزایا» دریافت می کند!

کلمبیا - اعتصاب کارگران شرکت ملی نفت

در روز پنجشنبه ۱۶ ژانویه، هزاران نفر از کارگران شرکت ملی نفت کلمبیا، «اکوپترول»، در اعتراض به بازداشت «هرناندو هراندز»، یکی از رهبران اتحادیه خود، دست به یک اعتصاب ۲۴ ساعته زدند. «هراندز»، رئیس سابق اتحادیه کارگران نفت کلمبیا، و مسؤول شعبه بین المللی این اتحادیه در حال حاضر است. دادستانی کلمبیا، در حکم بازداشت «هراندز»، مدعی شده است که او با «ارتش آزادیبخش ملی»، که دومین سازمان مارکسیستی مخالف دولت است، ارتباط دارد. «هراندز»، در مصاحبه ای با روزنامه «ال تیمپو»، بازداشت خود را «اقدامی تلافی جویانه از سوی دولت، به خاطر نقش اتحادیه در دفاع از منافع کارگران نفت» خواند. کلمبیا یکی از خطرناک ترین کشورهای جهان برای اتحادیه های کارگری است. تنها در سال ۲۰۰۱، بیش از ۲۰۰ نفر از رهبران و فعالان اتحادیه ای این کشور، به دست سازمان امنیت کلمبیا و گروه های ضربت وابسته به آن، کشته یا ناپدید شده اند.

لبنان - تظاهرات سراسری کارگران علیه خصوصی سازی

در روز ۱۵ ژانویه، کارگران عضو «کنفدراسیون سراسری کارگران لبنان»، در اعتراض به برنامه دولت برای افزایش مالیات بر درآمد کارگران و خصوصی سازی صندوق تأمین اجتماعی، دست به تظاهرات زدند. رئیس «کنفدراسیون سراسری کارگران»، در اجلاس نمایندگان اتحادیه های کارگری لبنان که در اوایل ژانویه برگزار شد، اعلام کرد که «دولت دست اندر کار تهیه قوانینی است که بر اساس آنها، نظام تأمین اجتماعی از میان برداشته خواهد شد و وظیفه آن برعهده شرکت های خصوصی بیمه قرار خواهد گرفت.» دولت لبنان در سال گذشته نیز با استفاده از نقاط ضعف قانون کار این کشور، ۲۰ هزار کارگر را بیکار کرده بود. قانون در دست تهیه، بیمه بهداشتی، دارویی و حقوق بازنشستگی بیش از یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر از کارگران لبنان و خانواده های آنها را که تحت پوشش نظام تأمین اجتماعی قرار دارند، به شدت در مخاطره قرار خواهد داد.

کره جنوبی - اعتصاب کارگران فلز کار علیه سرکوب های ضد کارگری

به دنبال خودسوزی یکی از کارگران شرکت «صنایع سنگین و ساختمانی دوسان»، واقع در شهر «چانگ وون»، هزاران کارگر عضو «کنفدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری» این کشور، در روز ۱۶ ژانویه دست به یک اعتصاب هشت ساعته اعتراضی زدند. «بای دال هو»، کارگر ۵۰ ساله، که برای این شرکت کار کرده بود، به دنبال اقدام تنبیهی شرکت مبنی بر توقیف حقوق او، خود را در کنار برج خنک کننده کارخانه به آتش کشید. او در یادداشت خودکشی خود نوشته بود: «من شش ماه است حقوق نگرفته ام و به نظر نمی رسد فردا هم چیزی دریافت کنم.»



آمریکا - تظاهرکنندگان علیه جنگ در پارک «لافایت» (در مقابل کاخ سفید)، ۱۹ ژانویه. در روز دوم تظاهرات در واشنگتن، ۲۵ نفر تظاهرکننده توسط پلیس واشنگتن بازداشت شدند.



آمریکا - از چپ به راست: «فلوید ردکرو وسترمین»، یکی از رهبران سرخپوستان آمریکا، «جون بایر»، خواننده سرشناس، «مارتین شین»، هنرپیشه متروقی آمریکایی، و «سیسیل ویلیامز»، یکی از رهبران مذهبی، در تظاهرات ۱۸ ژانویه واشنگتن.



سوریه - یک تظاهرکننده سوریه ای، در تظاهرات روز ۱۸ ژانویه، علیه آمریکا و اسرائیل شعار می دهد. ده ها هزار نفر از مردم سوریه در این روز در تظاهرات ضد جنگ در دمشق، پایتخت این کشور، شرکت جستند.



پاکستان - هزاران نفر از هواداران صلح در پاکستان، از جمله فدراسیون سراسری کارگران پاکستان، در روز ۱۸ ژانویه در شهر کراچی اجتماع کردند و مخالفت خود را با حمله آمریکا به عراق ابراز نمودند.



ژاپن - هزاران نفر از مردم صلح دوست ژاپن، در روز ۱۸ ژانویه در شهر توکیو، پایتخت این کشور، اجتماع کردند و بار دیگر مخالفت خود را با حمله نظامی آمریکا به عراق ابراز داشتند.



آمریکا - در روز ۱۸ ژانویه، نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از سراسر آمریکا در تظاهرات سراسری ضد جنگ در شهر واشنگتن شرکت کردند و خواستار پایان بخشیدن به حمله نظامی آمریکا به عراق شدند. در این روز، تظاهرات مشابهی در اعتراض به جنگ از سوی میلیون ها نفر در سراسر آمریکا برگزار شد. طبق گفته اغلب تحلیل گران، تظاهرات روز ۱۸ ژانویه، بزرگ ترین تظاهرات ضد جنگ در آمریکا از زمان جنگ ویتنام تاکنون بوده است.



انگلستان - در روز ۱۹ ژانویه، هزاران نفر از مردم صلح دوست انگلستان در برابر پادگان نظامی این کشور در شهر «نور وود»، «میدلسکس» اجتماع کردند و علیه شرکت انگلستان در برنامه آمریکا برای حمله به عراق دست به تظاهرات زدند. همه پرسی تازه ای که در این کشور انجام شده است نشان می دهد که نزدیک به ۷۷ درصد مردم انگلستان مخالف حمله به عراق هستند.



فرانسه - در روز ۱۸ ژانویه، ده ها هزار نفر از مردم فرانسه، در مخالفت با جنگ در پاریس دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات بخشی از تظاهرات جهانی بود که روز ۱۸ ژانویه در ۲۵ کشور جهان برگزار گردید.



ترکیه - چندین هزار نفر از شهروندان ترکیه، در روز ۱۹ ژانویه، در اعتراض به برنامه آمریکا برای حمله به عراق، در آنکارا دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات چند ساعت پیش از ورود ژنرال «مایرز»، فرمانده کل ستاد ارتش آمریکا، به این کشور صورت گرفت. همه پرسی های انجام شده نشان می دهد که بیش از ۸۰ درصد مردم ترکیه با حمله آمریکا به عراق مخالف اند.

«کوبا امروز آزادترین، عادلانه ترین و دموکراتیک ترین کشور جهان است»

فیدل کاسترو



وجود داشته باشد. بهره مند شدن از ثروت، تحصیل، دانش و فرهنگ، متعلق به کسانی است که هرچند بخش بسیار کوچکی از جمعیت را تشکیل می دهند، بیشترین سهم را از تولیدات اجتماعی در کشور خود می برند. اتفاقی نیست که در آمریکای لاتین، تفاوت میان ثروتمندترین و فقیرترین افراد، از هرجای دیگر بیشتر است....

در سمت مقابل، هنگامی که به تاراج بردن منابع طبیعی و استثمار کار انسانی، به عنوان یک الگوی ایده آل برای جامعه و توسعه آن معرفی می شود، و «موافقنامهٔ تجارت آزاد قارهٔ آمریکا» (FTAA)، یعنی انضمام و جذب آمریکای لاتین توسط ایالات متحده و دلاریزه کردن اقتصاد آن، به عنوان تنها راه ممکن مطرح می گردد، روشن است که نظام سیاسی و اقتصادی موجود به بحران کامل نزدیک شده است.

وقایع آرژانتین، که امروز در یک هرج و مرج غیرقابل تصور اقتصادی و سیاسی غوطه ور است، کشوری که به حد گرسنگی رسیده، بیکاری در میان جمعیت شاغل آن از ۲۰ درصد فراتر رفته، و پس اندازهای مردم، به ویژه پس اندازهای متعلق به طبقات متوسط و پایین، عملاً ضبط شده است، نشانهٔ چیزی جز ناقوس مرگ جهانی شدن نئولیبرالی نیست. چنین بحرانی به ناچار به لگدمال شدن اخلاقیات و ارزش ها می انجامد.

رفتار بسیاری از رهبرانی که شاهد فروریزی اقتصاد کشورهای خود همچون خانه های مقوایی هستند، واقعاً نفرت انگیز است. اعتراضات مردم به شکلی خشن سرکوب می شود. استفاده از گاز اشک آور، کشان کشان بردن مردم از میان خیابان ها، قساوت پلیس مسلح به سپر و کلاه خود و پوشش هایی که به آنها چهرهٔ موجودات رسیده از سیارات دیگر را می دهد، شیوه هایی هستند که برای دفاع از دموکراسی و حقوق شهروندان به کار گرفته می شوند.

چنین صحنه هایی هیچگاه در کشور ما دیده نشده است. در طول چهار دههٔ گذشته، هیچگاه از زور علیه مردم ما استفاده نشده است. روند انقلاب ما از دل وحدت تنگاتنگ و همکاری نزدیک مردم ما روئیده است، از دل وفاتق بی سابقه ای که در هیچ کشور دیگر جهان دیده نشده، و برای جوامع متشکل از استثمارکنندگان و استثمار شوندهگان، چیزی ناشناخته و حتی غیرقابل تصور است. بر مردم با فرهنگ، مبارز، شجاع، و قهرمان کوبا نمی توان با زور حکم راند. آن نیرویی که بتواند بر آنها با زور حکمروایی کند وجود ندارد، چرا که مردم کوبا خود نیرو هستند. مردم کوبا هیچگاه علیه خود قیام نخواهند کر د، زیرا که خود انقلاب اند، خود دولت اند، خود قدرت اند. آنها با همین شجاعت خود، هشیاری خود، و آرمان های خود، در برابر نیرومندترین امپراتوری ای که جهان تاکنون به خود دیده است، از خود دفاع کرده اند.

چنین پدیده ای تاکنون هیچگاه در نیمکرهٔ ما ظهور نکرده بود. زور همواره حربهٔ استثمارگران و امپراتوران علیه مردم بوده است. یک یک کشورهای آمریکای لاتین که در ژنو ما را محکوم کردند و از قطعنامهٔ پیشنهادی علیه کوبا حمایت به عمل آوردند، از نظر نمودارهای آموزشی، فرهنگی و اجتماعی لازم برای زندگی مناسب و عادلانهٔ شهروندان، به مراتب از کوبا عقب تر هستند. هیچ یک از آنها نمی توانند، حتی در یکی از این عرصه ها، با کوبا برابری کنند. به منظور صرفه جویی در وقت، من فقط به ذکر چند نمونه از این ارقام، به عنوان مقایسه ای میان کوبا و کل آمریکای لاتین، بسنده می کنم.

- * نرخ بیسوادی:** آمریکای لاتین، ۱۱/۷ درصد؛ کوبا ۰/۲ درصد
- * تعداد جمعیت به ازای هر معلم:** آمریکای لاتین، ۹۸/۴ نفر؛ کوبا، ۴۳ نفر. به عبارت دیگر، ۲/۳ برابر معلم به نسبت جمعیت
- * نرخ ثبت نام در مدارس ابتدایی:** آمریکای لاتین، ۵۲ درصد کودکان؛ کوبا، ۹۹/۷ درصد کودکان
- * درصد شاگردان دورهٔ ابتدایی که به کلاس پنجم می رسند:** آمریکای لاتین ۷۶ درصد؛ کوبا، ۱۰۰ در صد
- * مرگ و میر اطفال به ازای هر هزار تولد:** آمریکای لاتین، ۳۲؛ کوبا، ۶/۲
- * تعداد پزشک به ازای هر صد هزار نفر جمعیت:** آمریکای لاتین، ۱۶۰؛ کوبا، ۵۹۰
- * تعداد دندانپزشک به ازای هر صد هزار نفر جمعیت:** آمریکای لاتین، ۶۳؛ کوبا ۸۹
- * تعداد پرستار به ازای هر صد هزار نفر جمعیت:** آمریکای لاتین، ۶۹؛ کوبا، ۷۴۳
- * تعداد تخت بیمارستان به ازای هر صد هزار نفر جمعیت:** آمریکای لاتین، ۲۲۰؛ کوبا، ۶۳۱/۶
- * درصد تولد تحت نظر پزشک:** آمریکای لاتین، ۸۵/۵ درصد؛ کوبا، ۱۰۰ درصد
- * متوسط طول عمر از زمان تولد:** آمریکای لاتین، ۷۰ سال؛ کوبا، ۷۶ سال
- * درصد جمعیت ۱۵ تا ۴۹ ساله مبتلا به بیماری ایدز:** آمریکای لاتین، ۰/۵ درصد؛ کوبا، ۰/۰۵ درصد
- * تعداد ابتلا به بیماری ایدز در سال، به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت:** آمریکای لاتین، ۶۵/۲۵ نفر؛ کوبا، ۱۵/۶ نفر (ادامه در صفحهٔ ۱۴)

روز اول ژانویهٔ ۲۰۰۳، مصادف با چهل و چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب سوسیالیستی مردم قهرمان کوبا بود. به منظور بزرگداشت این روز، بخش هایی از سخنرانی رفیق فیدل کاسترو، رهبر بزرگ انقلاب مردم کوبا، را که به مناسبت روز جهانی کارگر در اول ماه مه سال ۲۰۰۲ ایراد شده است، به نظر خوانندگان «آخر» می‌رسانیم.

سنت شکوهمند خیزش و مبارزهٔ میهن دوستانهٔ مردم ما، که امروز باید به آن درک کامل و عمیق از آزادی، برابری و شرافت انسانی؛ روح همبستگی انترناسیونالیستی؛ اعتماد به نفس و رفتار قهرمانانه؛ چهل و سه سال نبرد دشوار و بی وقفه علیه یک امپراتوری قدرتمند؛ فرهنگ همه جانبه و مستحکم سیاسی؛ و انسانیت فوق العاده — که همگی کیفیت های پرورده شده در بطن انقلاب هستند — را بیافزاییم، کوبا را به یک کشور منحصر به فرد بدل ساخته است. تأسف آور، سرنوشت صدها میلیون انسان در این بخش از جهان است که از دیدگاه واقعی انسانی، هنوز قادر نشده اند دوران ماقبل تاریخ را پشت سر بگذارند. و تا زمانی هم که بار سنگین تاراج همچنان بر سرنوشت شان حکم می راند — تاراجی که ده ها میلیون نفر از اجداد بومی آنها را به نابودی کشانده و کشورهاشان را به مستعمرات کهنه و نو، با اقتصادهای عقب افتاده و توسعه نیافته، بدل ساخته — قادر نخواهند بود از چنین وضعیتی خارج شوند.... کوبا آخرین کشور آمریکای لاتین بود که خود را، پس از یک مبارزهٔ قهرمانانه و بدون کمک دیگران، از یوغ استعمار اسپانیا رهاند. اما نتوانست از این پیروزی خود بهره برد، چون بلافاصله در جنگال امپراتوری نوپای آمریکای شمالی افتاد. کوبا، شصت و یک سال بعد، با همان پیگیری قهرمانانه، بار دیگر خود را رها ساخت. اما افسوس، که همهٔ دولت های آمریکای لاتین، به شکلی بیشرمانه، کوبا را تنها گذاشتند و به آن پشت کردند.

هیچ کتاب مارکس یا لنین نتوانسته است مانند تاریخ ۴۳ سالهٔ انقلاب ما، ماهیت ضدملی، تسلیم طلب و خیانت پیشهٔ الیگارشی های آمریکای لاتین و تأثیر واقعی امپریالیسم در سرنوشت خلق های ما را تصویر کند. هر دولت الیگارشی و بورژوایی، به برنامهٔ امپریالیستی منزوی کردن، محاصرهٔ اقتصادی و تجاوز علیه کوبا پیوست. تنها استثنا، کشوری بود که چند دهه قبل، خود یک انقلاب اجتماعی را تجربه کرده بود، انقلابی که عدالت و پیشرفت واقعی را برای ملتی مثله شده به دست یک همسایهٔ توسعه طلب سیری ناپذیر در شمال آن به ارمغان آورد، ملتی که در تمامی طول تاریخ پرمخاطره و دردناک خود، متجاوزین و اشغالگران را به گور سپرده است....

کوبا دیگر آن کشور بی سواد، بی فرهنگ و بی تجربهٔ آن روزها نیست. جمعیت آمریکای لاتین، که در آن زمان، با احتساب ملل انگلیسی زبان کارائیب، ۲۰۸ میلیون نفر بود، اکنون به ۵۲۶ میلیون نفر افزایش یافته است. این مردم، در این مدت با پوست و گوشت خود معنای واقعی سلطه، استثمار، بی عدالتی و غارت امپریالیسم را لمس کرده اند. علی رغم سیل پرچسب و دروغ علیه مردم قابل ستایش ما و مبارزات تحسین برانگیزشان، و علی رغم عقبگردهای پی در پی در سطح جهان، هر روز تعداد بیشتری از مردم به این واقعیت پی می برند که کوبا یک قدرت نیرومند معنوی است که از حقیقت دفاع می کند و از همبستگی با دیگر مردم جهان فروگذار نمی کند.

برای برادران ما در آمریکای لاتین، مکرراً قصه هایی تخیلی تر از داستان «هزار و یک شب» می گویند؛ قصه هایی که هر روز برای آنها باورنکردنی تر می شود. پنجاه سال است که به آنها گفته می شود، صدها هزار کودکی که هر سال بر اثر غفلت و فقر می میرند؛ میلیون ها کودکی که در ازای دستمزدهای رقت انگیز به کار شستن پنجره و واکس زدن کفش مشغولند؛ یا خرید و فروش می شوند و مورد استثمار جنسی قرار می گیرند، همگی از دموکراسی و حقوق انسانی برخوردارند. که صدها میلیون انسانی که، در میان ثروت و منابع طبیعی که آنها را دوره کرده است، همچنان در فقر مطلق بسر می برند؛ شمار عظیم بیکاران و کم کاران، و کارگران غیررسمی که از کوچک ترین یاری، تأمین اجتماعی و حمایت محروم اند؛ مادران، کودکان، سالمندان، و به طور کلی انسان های فقیر محروم از خدمات بهداشتی؛ حاشیه نشینی، مواد مخدر، جنایت و نبود امنیت، همگی نشانه های دموکراسی و احترام به حقوق بشر هستند. که گروه های مرگ، اعدام های بی محاکمه، شکنجه، قتل و ناپدید شدن انسان ها؛ رشوه و سوء استفاده مالی، به جیب زدن و دزدی آشکار اموال عمومی، آن هم در حالی که مدارس و بیمارستان ها یکی پس از دیگری بسته می شوند، سرمایه ها و منابع ملی خصوصی می گردند و اغلب به مالکیت دوستان و شرکای جنایت کار و فاسد داخلی و خارجی در می آیند، همه و همه نمونه های بی خدشهٔ دموکراسی و حقوق بشر هستند. حتی به معز آنها هم خطور نمی کند که نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که از آن حمایت می کنند، خود نافی هر نوع برابری، آزادی، دموکراسی، شرافت انسانی و عدالت است.

یک فرد بی سواد، یا کسی که حتی تا کلاس چهارم ابتدایی هم تحصیل نکرده است، یا کسی که در فقر یا فقر مطلق بسر می برد، یا بیکار است و در آلودنک نشین هایی زندگی می کند که شرایط غیرقابل تصوری بر آنها حکمفرما است، یا کسی که در خیابان پرسه می زند و دائمآ از سم تبلیغات تجارتی، که او را به عرصهٔ روپاها و هوس های مصرفی ناممکن می کشانند، استنشاق می کند، چنین شخصی، که می تواند نمونهٔ شمار عظیمی از انسان هایی باشد که برای بقای خود دست و پا می زنند، در شرایط غیاب و سرکوب سازمان هایی که او را نمایندگی کنند، به راحتی می تواند قربانی هر نوع سوء استفاده، تهدید، فشار و تقلب شود. کاملاً بعید است که چنین شخصی بتواند مشکلات برجنع جهان و جامعه ای را که در آن زندگی می کند درک کند. چنین شخصی، در شرایطی نیست که بتواند از حقوق دموکراتیک خود استفاده کند، یا در زیر بمباران تبلیغاتی آکنده از دروغ و فریب کسانی که از منابع مالی زیادی برخوردارند، دریابد که کدام کاندیدا صادق و کدام یک عوامفریب و دروغگو است. در شرایطی که اغلب رسانه های گروهی عمده و مؤثر، در کنترل انحصاری ثروتمندترین و مرفه ترین بخش های جامعه و دشمنان قسم خوردهٔ تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار دارند، هیچ شکل از آزادی بیان نمی تواند

آموزش های مارکسیسم

سکتاریسم و مسألهٔ جبههٔ واحد

گئورگی دیمیتروف

در مبارزه برای تشکیل جبههٔ واحد، اهمیت نقش رهبری کنندهٔ حزب کمونیست فوق العاده افزایش می یابد.... احزاب کمونیست تنها زمانی می توانند توده های وسیع زحمتکشان را برای تشکیل جبههٔ واحد ضدفاشیستی و علیه تعرض سرمایه تجهیز نمایند که قبل از همه **صفوف خود را به طور همه جانبه استحکام بخشند**، ابتکارات خود را بسط و گسترش دهند، از سیاست مارکسیستی – لنینیستی پیروی کنند، و بتوانند اوضاع و احوال کنکرت و نیز آرایش نیروهای طبقاتی را در نظر گرفته و روی آن ها حساب کنند....

اگر ما کمونیست ها تمام نیرو و کوشش خود را برای تشکیل جبههٔ واحد به کار می بریم، **هدف** ما از این کار هرگز جلب اعضای جدید به حزب کمونیست نیست. ما یک چنین هدف تنگ نظرانه ای را دنبال نمی کنیم.... تحکیم و تقویت حزب صرفاً به خاطر آن صورت می گیرد که ما به طور جدی علاقه مند به تحکیم جبههٔ واحد می باشیم....

در جریان اجرای سیاست شجاعانه و قاطعانهٔ خود در زمینهٔ جبههٔ واحد، ما در داخل صفوف احزاب کمونیست به موانعی برخورد می کنیم که باید به هر قیمت و در کوتاه ترین مدت ممکن این موانع را از سر راهمان دور کنیم....

در اوضاع و احوال کنونی، سکتاریسم ... **بیش از همه** در راه مبارزهٔ ما برای جبههٔ واحد سدِ ایجاد می کند. سکتاریسم شفیفته و مفتون **آئین های کوتاه نظرانهٔ** خویش است و از زندگی واقعی توده ها به دور بوده و با آن بیگانه می باشد. سکتاریسم می خواهد با **ساده کردن اسالیب** و بر اساس طرح های قالبی، پیش پا افتاده و مبتذل، به حل پیچیده ترین مسایل جنبش کارگری دست یابد.... سکتاریسم مدعی است که آموختن از توده ها و از جنبش کارگری کار عبث و بیهوده ای است. در یک کلمه سکتاریسم، به قول معروف، فقط تا نوک دماغش را می بیند. سکتاریسم از خود راضی **نمی خواهد و نمی تواند** درک کند که رهبری طبقهٔ کارگر از جانب حزب کمونیست به خودی خود حاصل نمی شود. با صدور اعلامیه و با حرف و ابراز تمایل هم نمی توان به این مقصود دست یافت، بلکه فقط با شرکت در مبارزات طبقهٔ کارگر است که نقش رهبری حزب تأمین می گردد. باید با کار توده ای روزانه و با اجرای سیاست صحیح، شایستگی جلب اعتماد طبقهٔ کارگر را به دست آورد. و بعد، این امر زمانی امکان پذیر می گردد که ما کمونیست ها در کارهای سیاسی خود سطح آگاهی واقعی توده ها و درجهٔ انقلابی بودن آنان را به درستی ارزیابی کرده و روی آن حساب کنیم، و شرایط کنکرت را نه بر اساس تمایلات شخصی و آرزویمان، بلکه برپایهٔ واقعیت های موجود، هشیارانه مورد ارزیابی قرار دهیم. ما هرگز نباید سخنان لنین را فراموش کنیم که با قاطعیت به ما هشدار می داد: «جان کلام اتفاقاً در همین است که آنچه را که **برای ما** کهنه شده است، برای طبقه و ... **برای توده ها** نیز کهنه شده نپنداریم.»....

سکتاریسم به طور عمده در چه چیزهایی تظاهر پیدا می کند؟ در این که به پروسهٔ انقلابی شدن توده ها و به آهنگ و سرعت عقب نشینی آنان از مواضع رفرمیستی پر بها می دهد، تاب و توانایی طی کردن مراحل دشوار را ندارد، و وظایف غامض را نادیده می گیرد. از سوی دیگر، سکتاریسم غالباً شیوه های رهبری توده ها را با شیوه های رهبری یک گروه قلیل حزبی، عوض می کند. به نیروی بیبوند سنتی توده ها با سازمان ها و رهبران کم بها می دهد. و زمانی که آن ها پیوند خود را یکباره با رهبری خود قطع نمی کنند، نسبت به توده ها مانند سران ارتجاعی این سازمان ها با خشونت رفتار می نماید. تاکتیک و شعارهای سکتاریست ها برای همهٔ کشورها از یک قالب بیرون می آید. آن ها ویژگی های کشورهای جداگانه را ابدأ مورد بررسی قرار نمی دهند. نسبت به ضرورت مبارزهٔ دشوار در میان توده ها و جلب اعتماد و اطمینان آنان بی اعتنایی می نمایند. مبارزه برای مطالبات جزئی و جداگانهٔ کارگران و کار در میان اتحادیه های صنفی رفرمیستی و سازمان های توده ای فاشیستی را نادیده می گیرند. اجرای سیاست جبههٔ واحد از سوی سکتاریست ها غالباً با دعوت های خشک و خالی و تبلیغات منحرف کننده همراه است....

بدین ترتیب، سکتاریسم تا حد قابل ملاحظه ای رشد و پیشرفت احزاب کمونیستی را کند کرده و اجرای سیاست راستین توده ای را دشوار نموده است. سکتاریسم مانع از این شده است تا از دشواری های دشمن طبقاتی جهت تحکیم مواضع جنبش انقلابی استفاده شود....

ما مبارزهٔ خود را تا محو کامل و ریشه کن شدن آخرین بقایای سکتاریسم ادامه خواهیم داد. اما در عین حال، ما به طور همه جانبه و با هشیاری کامل، مبارزهٔ خود را علیه **اپورتونیسیم راست** و علیه تمام مظاهر آن تقویت و تشدید خواهیم نمود. تأکید بر این امر ضرور است زیرا همگام با بسط و گسترش جبههٔ واحد، خطر رشد اپورتونیسیم راست نیز افزایش می یابد. ما هم اکنون شاهد کوشش هایی هستیم که هدفش پایین آوردن نقش حزب کمونیست در صفوف جبههٔ واحد و آشتی دادن آن با ایدئولوژی سوسیال – دموکراسی است. باید این مسأله را همیشه به خاطر داشت که تاکتیک جبههٔ واحد اسلوبی است عینی و مستقیم جهت اقناع کردن کارگران سوسیال – دموکرات به صحت سیاست کمونیستی و نادرستی سیاست رفرمیستی. این تاکتیک برای آشتی کردن با ایدئولوژی و پراتیک سوسیال – دموکراسی نیست. و برای آنکه مبارزه در راه تشکیل جبههٔ واحد با موفقیت همراه باشد، باید علیه کسانی که سعی دارند نقش حزب را تنزل دهند و یا در مورد اجرای سیاست جبههٔ واحد و سرنگون کردن فاشیسم در موضع جریانات خود به خودی و اتوماتیسم قرار می گیرند، به طور پیگیر و بی امان پیکار کنیم. ما همچنین مصمم هستیم تا علیه کسانی که در لحظهٔ عمل قطعی، کوچک ترین شک و تردیدی به خود راه می دهند مبارزه نماییم....

«مبارزه در راه جبههٔ واحد علیه فاشیسم و جنگ»
(انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۹، صفحات ۹۳–۸۹)

مردم ونزوئلا رهبر خود را تنها نخواهند گذاشت

پرویز خورشیدی

کودتای نافرجام ۱۱ آوریل ۲۰۰۲، اولین اقدام مشترک مخالفان داخلی و آمریکایی چاوز برای به زیر کشیدن دولت او بود. دولت بوش چنان از پیروزی این کودتا مطمئن بود که همان فردای قبضهٔ قدرت توسط مخالفان چاوز، «دولت» آنها را به رسمیت شناخت و «پیروزی» آنان را تبریک گفت. اما این کودتا بر اثر هشجاری «علی رودریگز» نمایندهٔ ونزوئلا در اوپک، که چاوز را به موقع در جریان این توطئه گذاشته بود، خنثی شد.

اما، نقش دولت آمریکا در این کودتا بیش از یک حامی و مشوق ساده بود. چاوز، در مصاحبهٔ ماه می ۲۰۰۲ خود با شبکهٔ دوم «بی. بی. سی.» اعلام کرد که از زمان ورود و خروج دو افسر نظامی آمریکایی به مرکز کودتاجیان مدارک کتبی دارد. او گفت که علاوه بر اسامی این افسران، از اینکه با چه کسانی ملاقات کردند و چه گفتند، سند وپدثوبی و عکس نیز در اختیار دارد.

این گفتهٔ چاوز در مورد نقش فعال آمریکا در کودتای آوریل کاملاً دقیق است. از هفته‌ها قبل از کودتا، دولت آمریکا با انتشار گزارش‌هایی پیرامون «اوضاع خطرناک» ونزوئلا، زمینهٔ‌یک تغییر غیرقانونی و غیردمکراتیک در ونزوئلا را فراهم می کرد. سفیر کنونی آمریکا در ونزوئلا، «چارلز شاپیرو»، نیز به طور مرتب با مخالفان چاوز، از آن جمله رهبران کودتای نافرجام آوریل ۲۰۰۲، ملاقات و جلسات تبادل نظر دارد.

«اتورایش»، مسوؤل بخش آمریکای لاتین وزارت امور خارجهٔ دولت بوش، افسر سابق سیا و از چهره‌های اصلی افتضاح سیاسی موسوم به «ایران - کنترا»، دارای ارتباط نزدیک و دیرینه با مافیای مهاجرین کوبایی در جنوب شرقی آمریکا است. گفته می‌شود «ایش»، که در کوبا به دنیا آمده، مسوؤل مقابله با آن گروه از کشورهای آمریکای لاتین است که در سال‌های اخیر نیروهای چپ در آنها دولت تشکیل داده‌اند. در مقام سفیر آمریکا در ونزوئلا طی دههٔ ۱۹۸۰، رایش نقشی تعیین کننده در ایجاد شبکه‌ای از مأموران سیا در بخشی از رده‌های بالای ارتش و بوروکراسی ونزوئلا ایفاء کرده‌است، شبکه‌ای که اکنون نقش اصلی را در تخریب دولت چاوز برعهده دارد.

در پی کودتای نافرجام آوریل ۲۰۰۲، بسیاری انتظار داشتند که مخالفان چاوز، سیاست صبر برای به‌سر آمدن دورهٔ ریاست جمهوری او را در پیش بگیرند. اما دولت بوش، که خود را برای حملهٔ نظامی به عراق آماده می‌کرد، لازم دانست که در شرایط اعلام جنگ علیه عراق، و خطر کاهش تولید و افزایش قیمت نفت در جهان، برای کنترل نفت ونزوئلا منظر به‌پایان رسیدن دوران ریاست

جمهوری هوگو چاوز نشود. بر اساس این محاسبات بود که توطئهٔ سازماندهی یک اعتصاب عمومی به منظور به زیر کشیدن دولت چاوز شکل گرفت. در چارچوب این توطئه، چند ماه پس از کودتای آوریل، دیوان عالی ونزوئلا (که در کنار کمیسیون انتخابات و چند نهاد مهم دیگر، در اختیار مخالفان اصلاحات انقلابی است)، طی یک حکم، چهره‌های اصلی کودتای آوریل ۲۰۰۲ را از زندان آزاد کرد. در پی این تصمیم، نیروهای اصلی مخالف چاوز، متشکل از اتاق بازرگانی و احزاب سیاسی، که در گذشته متناوباً قدرت را میان خود تقسیم می کردند، و رهبران خودفروختهٔ برخی از اتحادیه‌های کارگری، پس از چند ماه سکوت، با سر و صدا وارد صحنه شدند. مدیران صنایع نفت ونزوئلا، که طی سال‌های خصوصی سازی، روابط بسیار نزدیکی با شرکت‌های فراملیتی آمریکایی برقرار کرده بودند، با خرابکاری در فعالیت‌های تولیدی صنعت نفت، به این توطئه یاری رساندند.

آنچه مدیران صنعت نفت را قادر به مختل کردن تولید نفت در ونزوئلا کرد، از کار انداختن سیستم کامپیوتری ناظر بر روند تولید بود. اگرچه شرکت نفت ونزوئلا در کنترل دولت است، اما هدایت سیستم کامپیوتری آن در دست یک شرکت فراملیتی آمریکایی به نام «شرکت بین‌المللی کاربرهای علمی» است. از جمله اعضای هیأت مدیرهٔ این شرکت، وزیران دفاع سابق آمریکا، «ویلیام پری» و «ملوین لیرد»، دو تن از رؤسای سابق سازمان «سیا»، «جان دویچ» و «رابرت گیتس»، و تعدادی دیگر از مقامات امنیتی و نظامی آمریکا هستند. با از کار انداختن سیستم کامپیوتری صنعت نفت توسط این شرکت، رفت و آمد نفتکش‌ها، کار پالایشگاه‌ها، ارسال نفت و گاز از طریق لوله، و نیز استفاده از گاز در صنایع سنگین فولاد ونزوئلا به کلی مختل شد. اکنون، همان کسانی که خود عامل اصلی جنایت ایجاد اختلال در تولید نفت کشور بوده‌اند، این اختلال را بهانه‌ای برای طرح شعار کناره‌گیری زودرس چاوز و خصوصی سازی مجدد شرکت نفت قرار داده‌اند، و دولت بوش نیز علناً هم صدای آنها شده است! آنها، به قصد ارباب مردم، بار دیگر فضای کاراکاس را از شایعه در مورد یک کودتای آمریکایی دیگر پرکرده‌اند، و روزنامه‌های آمریکایی، مانند «واشنگتن پست»، همه روزه با انتشار گزارش‌های تحریک آمیز، دولت چاوز را به خاطر خودداری از فراخواندن غیرقانونی یک انتخابات زودرس، «دیکتاتور» می‌نامند. این در حالی است که چاوز، از ۱۹۹۸ تاکنون، سه بار از طریق «همه‌پرسی» به آراء مستقیم مردم مراجعه کرده است.

مردم ونزوئلا رهبر خود را تنها نخواهند گذاشت

به خوبی روشن است که یک نبرد طبقاتی بسیار جدی در ونزوئلا جریان دارد. نبردی که در یک سوی آن اکثریت مردم زحمتکش ونزوئلا، و در سوی دیگر آن، الیگارشی این کشور، شرکت‌های فراملیتی، و امپریالیسم آمریکا قرار دارند. در این نبرد، بسیار بعید به نظر می‌رسد که زحمتکشان ونزوئلا، بدون یک درگیری و سرکوب جدی، از مبارزهٔ خود در دفاع از هوگو چاوز و دولت او دست بردارند. با توجه به اینکه نیمی از جمعیت ۲۳ میلیونی ونزوئلا زیر خط فقر زندگی می‌کند، چاوز نیروی عظیمی را در کنار خود دارد — مردمی که نشان داده‌اند که انقلاب «بولیوار»ی چاوز را رها نخواهند کرد.

بزرگترین نشانهٔ بازر حمایت قاطع زحمتکشان از چاوز، تظاهرات گستردهٔ آنان در روز ۲۳ ژانویه، روز استقلال ونزوئلا، بود. در این روز، صدها هزار نفر، و بر اساس برخی برآوردها بیش از یک میلیون نفر از مردم، با پرچم‌های سرخ و پرچم‌های ونزوئلا به خیابان‌های کاراکاس آمدند و حمایت خود را از هوگو چاوز، که در این تظاهرات سخنرانی کرد، اعلام نمودند. شعار اصلی مردم — «چاوز! چاوز! نخواهد رفت! نخواهد رفت!» — در این روز در سراسر کاراکاس طنین انداز شد، و به توطئهٔ گران سرسپردهٔ امپریالیسم نشان داد که، تا آنجا که در قدرت مردم است، «چاوز نخواهد رفت!» ■

از دسامبر ۱۹۹۸، زحمتکشان و وطن پرستان ونزوئلا با انتخاب هوگو چاوز به ریاست جمهوری آن کشور، جسورانه‌تر رو در روی «نظم نوین» امپریالیستی ایستاده‌اند. پیروزی چاوز در انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلا، نشانهٔ آغاز یک گردش به چپ عظیم و بی‌سابقه در عرصهٔ سیاست آمریکای لاتین است. پیروزی‌های جدید نیروهای چپ در انتخابات ریاست جمهوری برزیل و اکوادور، برجسته‌ترین نمونه‌های این تحول سیاسی به‌شمار می‌روند.

اما چند هفته است که توطئه‌های امپریالیسم و عمال داخلی آن در ونزوئلا به شدت بالا گرفته است و روزی نیست که صف موافقان و مخالفان چاوز، طی تظاهرات خیابانی، در برابر یکدیگر قرار نگیرند. طولانی‌ترین اعتصاب سراسری تاریخ ونزوئلا، که از طرف نیروهای دست راستی مخالف چاوز از هفتهٔ اول دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد، همچنان ادامه دارد. بر اثر این اعتصاب، تولید نفت کشور به شدت سقوط کرده و نیازهای روزانهٔ مردم کمیاب شده است. مخالفان چاوز امید دارند که با فلج کردن اقتصاد ملی کشور، رئیس جمهوری را وادار به استعفاء یا اعلام یک همه‌پرسی عمومی کنند. هدف نهایی آنها سرنگونی دولت چاوز و بازگرداندن ونزوئلا به زیر کنترل الیگارشی ثروتمند داخلی و شرکت‌های فراملیتی آمریکایی است.

ریشه های مخالفت راست گرایان و آمریکا با چاوز

مخالفت با دولت چاوز، هم علل طبقاتی داخلی و هم انگیزه‌های بین المللی دارد. مخالفان داخلی چاوز، که طی یک پیروزی انتخاباتی در سال ۱۹۹۸ به قدرت رسید، از حمایت علنی واشنگتن نیز برخوردارند.

از نظر داخلی، الیگارشی ونزوئلا به‌شدت از رفم‌های چاوز احساس خطر می‌کند.

چاوز با در پیش گرفتن برنامهٔ ایجاد تغییرات بنیادین در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، خشم الیگارشی ثروتمند حاکم بر اقتصاد ونزوئلا را برانگیخته است. او طی برنامهٔ انتخاباتی خود اعلام کرده بود که مصمم است، درآمد عظیم ونزوئلا از صدور نفت خام را در خدمت بهبود شرایط زندگی اکثریت مردم کشور قرار دهد. در چارچوب این سیاست، چاوز با حمایت از قانون اصلاحات ارضی، ده‌ها هزار دهقان فقیر را برای اولین بار صاحب زمین کرد. زحمتکشان ونزوئلا، برای اولین بار در تاریخ این کشور، به آموزش و درمان رابلگان دسترسی پیدا کرده‌اند، و مدرسی دولتی با ارائهٔ سه وعده

غذا در روز، گام مهمی در جذب کودکان خانواده‌های فقیر به نظام آموزشی کشور برداشته‌اند. چاوز همچنین با وضع قانون کار مترقی و اصلاح قوانین کار در صنایع کشور، سرمایه‌داران بخش خصوصی ونزوئلا را به شدت نگران کرده است. این برنامه‌های جهت‌دار از نظر طبقاتی، الیگارشی حاکم بر اقتصاد ونزوئلا را بر آن داشته است تا بکوشد به هر قیمتی که شده، از جمله حتی از طریق به نابودی کشاندن اقتصاد کشور، دولت هوگو چاوز را به زیر بکشد و اوضاع کشور را به شکل سابق بازگرداند.

اما مخالفان داخلی چاوز در این کوشش خود تنها نیستند. دولت آمریکا نیز از همان ابتدا در پی به زیر کشیدن دولت او بوده است، و این دلایلی متعدد دارد: چاوز، که در سال ۱۹۹۲ به دنبال یک کودتای نافرجام افسران در اعتراض به سیاستهای ضدمردمی و خصوصی سازی دولت پرز (Perez) به زندان افتاده بود، اکنون در برابر نقشه‌های تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دست به ایستادگی زده‌است. سیاست ملی کردن دوبارهٔ صنایع نفت و گاز کشور، که به پیروی از برنامه‌های تعدیل ساختاری طی دههٔ ۱۹۹۰ به بخش خصوصی داخلی و خارجی واگذار شده بود، اولین نمونهٔ این ایستادگی بود. دولت چاوز، شرکت نفت ونزوئلا را دوباره به زیر نظر وزارت انرژی و معادن بازگرداند. این قانون جدید، منافع شرکت‌های خصوصی و مدیران گذشتهٔ شرکت نفت ونزوئلا را به خطر انداخت و زمینه‌ساز کودتای نافرجام ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ را، که دولت آمریکا در آن دخالت مستقیم داشت، گردید. عامل دیگر خشم امپریالیسم آمریکا نسبت به چاوز، نقش فعال دولت او در اوپک است. ونزوئلا، به عنوان پنجمین صادرکنندهٔ نفت در دنیا که ۱۲ درصد نفت آمریکا را تأمین می‌کند، در رهبری اوپک برای بالا بردن قیمت نفت نقش کلیدی ایفا کرده است. به منظور تقویت اوپک، دولت چاوز حتی پیشنهاد کرده است که مکزیک، روسیه، عمان و آنگولا به اوپک بپیوندند. در اجلاس مهم اوپک در سپتامبر ۲۰۰۰، که در آن علی رودریگز، وزیر نفت دولت چاوز، به رهبری اوپک برگزیده شد، پیشنهاد ونزوئلا برای بالا بردن قیمت نفت از سوی کشورهای عضو اوپک پذیرفته شد و حتی کشورهای غیرعضو اوپک مانند مکزیک، نروژ، روسیه، عمان و آنگولا از پیشنهادات ونزوئلا پیروی کردند. طبق این تصمیمات، میزان تولیدات و صادرات نفت اوپک بطور مستقیم با بهای قیمت هر بشکه نفت بستگی پیدا کرد. بدین ترتیب، بهای نفت ونزوئلا از بیشکله‌ای ۸ دلار در اوایل ۱۹۹۹ به بشکه‌ای نزدیک ۳۰ دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت و این چیزی نبود که شرکت‌های فراملیتی نفتی آمریکایی تحمل آن را داشته باشند.

اما شاید خشم‌آورترین سیاست دولت چاوز برای آمریکا، اعلام همبستگی او با انقلاب مردم کوبا و فیدل کاسترو باشد. صدور نفت ارزان به کوبا، هوگو چاوز را حتی بیش از پیش رویاروی امپریالیسم آمریکا قرار داده است. چاوز در زندگی خود همیشه از حامیان انقلاب کوبا و فیدل کاسترو، و از مخالفان سلطهٔ آمریکا بر آمریکای لاتین بوده است. چاوز در سال ۱۹۹۴، پس از آزادی از زندان سیاسی در ونزوئلا، به کوبا سفر کرده بود و فیدل کاسترو از نخستین رهبرانی بود که برای پیروزی او در ۱۹۹۸ پیام فرستاد. تا زمان آغاز اعتصاب اخیر، ونزوئلا روزانه ۵۳ هزار بشکه نفت (معادل نیمی از کل مصرف کوبا) به بهای بسیار مناسب به کوبا صادر می‌کرد. این نیز یکی از انگیزه‌های مهم آمریکا برای تلاش در جهت سرنگونی دولت هوگو چاوز بوده و هست.

کودتا، و سپس توطئه

نیروهای راست ونزوئلا و حامیان آمریکایی آنها، به امید مسخ تدریجی برنامه‌های چاوز، در ابتدا او را تحمل کردند. اما پیگیری او در پیشبرد تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و دفاع از استقلال ونزوئلا، کاسهٔ صبر آنان را لبریز کرد. با تصویب قانون اصلاحات ارضی در نوامبر ۲۰۰۱، فعالیت نیروهای مخالف، و با ملی شدن صنایع نفت، توطئه‌های آمریکا علیه چاوز، آغاز گردید.

اخبار جهان

شوراهای شهرهای آمریکا یکی پس از دیگری علیه جنگ موضع می گیرند

شهرهای مختلف آمریکا یکی پس از دیگری به جنبش ضد جنگ می پیوندند. تا تاریخ ۳۰ ژانویه، شوراهای ۶۵ شهر آمریکا — از جمله شهرهای بزرگی چون واشنگتن، فیلادلفیا، بالتیمور، دیترویت، کلیولند، شیکاگو، سانفرانسیسکو، سیاتل، سیراکیوز، مدیسون، برکلی، نیو هیون، و نیوآرک — با گذراندن قطعنامه‌های ضد جنگ، مخالفت خود را با حملهٔ آمریکا به عراق اعلام کرده‌اند. علاوه بر این ۶۵ شهر، قطعنامه‌های ضدجنگ در بیش از ۷۰ شهر دیگر آمریکا — از جمله نیویورک، لس آنجلس، پرتلند، دالاس، هوستون، میلواکی، و هونولولو — هم اکنون در دستور کار شوراهای شهر قرار دارند که انتظار می‌رود اغلب آنها به تصویب برسند. همه پرسی‌های اخیر حاکی از این است که ۷۰ درصد مردم آمریکا با حملهٔ یکجانبهٔ نظامی به عراق مخالف‌اند.

برگزاری یازدهمین اجلاس سائوپولو

یازدهمین همایش «اجلاس سائوپولو» طی روزهای دوم تا چهارم دسامبر ۲۰۰۲، با شرکت هزار نماینده از ۴۶ کشور جهان، در شهر «آنتیگوا» در گواتمالا برگزار شد. در کنار هیأت‌های نمایندگی احزاب کمونیست حاکم در کوبا، جمهوری خلق چین، ویتنام و حزب کار جمهوری دموکراتیک خلق کره، احزاب برجستهٔ دیگر جنبش کمونیستی جهان، مانند حزب کمونیست پرتقال، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست برزیل، و… حضور داشتند. از شخصیت‌ها و دولت‌های مترقی جهان که در این همایش شرکت داشتند می‌توان از «دانیل اورتگا»، رهبر «جنبش‌رهایی بخش ساندنیستی نیکاراگوئه»، «ولید احمد»، نمایندهٔ «جبههٔدمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین»، نمایندگان «جبههٔوسیع اوروگوئه»، «حزب دموکراتیک انقلابی مکزیک»، «جبههٔ‌رهایی بخش فارابوندو مارتی» السالوادور، و نمایندگان دولت‌های ونزوئلا، لیبی، عراق، برزیل و رهبر منتخب اکوادور نام برد. نمایندگان شرکت کننده در این اجلاس، ضمن ابراز همبستگی با انقلاب کوبا، خواهان آزادی پنج شهروند زندانی کوبا در آمریکا شدند. نمایندگان، پیام‌های همبستگی و حمایت به هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا و یاسر عرفات، رئیس دولت فلسطین ارسال داشتند.

اجلاس سائوپولو، ضمن بررسی و تحلیل عوارض مخرب جهانی شدن نئولیبرالی در منطقه، طی پیامی شدیدالحن، «قرارداد تجارت آزاد آمریکا» (FTAA) و قرارداد پیشنهادی «پوتلو-پاتاما» را رد کرد و این قراردادها را در مغایرت با منافع زحمتکشان آمریکای لاتین و نمونه‌هایی از تجاوز به حق حاکمیت ملی کشورها و تحمیل شرایط غیرعادلانه بر اقتصادهای ضعیف ارزیابی نمود. «کمیسیون بررسی نقش احزاب، سازمان‌ها و جنبش‌های سیاسی»، ضمن اشاره به پیروزی اتحادهای وسیع مردمی در برزیل و اکوادور، و نمونه‌های بین‌المللی دیگر، خواهان ایجاد اتحادهای وسیع میان همهٔ‌بخش‌ها و اقشار اجتماعی گردید. اجلاس سائوپولو، ضمن محکوم کردن طرح جنگ طلبانهٔ آمریکا علیه عراق، مبارزه ضدامپریالیستی را بخشی از مبارزه برای صلح جهانی ارزیابی کرد.

رئیس جمهور برزیل قرارداد خرید اسلحه از آمریکا را لغو کرد

به عنوان یکی از اولین اقدامات خود پس از تصدی مقام ریاست جمهوری، «لولا داسیلوا»، رئیس جمهور منتخب مردم برزیل، یک قرارداد ۷۵۰ میلیون دلاری خرید هواپیماهای جنگنده از آمریکا را لغو کرد. او گفت که این پول برای ریشه کن گرسنگی در برزیل مورد نیاز است. وزیر دفاع تازهٔ برزیل، «خوزه ویه‌گاس»، نیز تأکید کرد که دولت برزیل در جست و جوی آلترناتیوهای بهتر و ارزانتر برای این هواپیماها است. «لولا» در سخنرانی خود در اول ژانویهٔ ۲۰۰۳ اعلام کرده بود که «ریشه کن کردن گرسنگی در برزیل»، که ۲۵ میلیون نفر از جمعیت ۱۷۵ میلیونی برزیل از آن رنج می‌برند، برای او از «ارجحیت اول» برخوردار است.

اشغال فلسطین اقتصاد اسرائیل را با بحران عمیق روبرو کرده است

اسرائیل درحال حاضر با عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین بحران اقتصادی تاریخ معاصر خود روبرو است. نرخ سالانهٔ تورم در این کشور، که در سال‌های پیش حدود یک تا دو درصد بود، در سال ۲۰۰۲ به ۶/۵ درصد افزایش است. طبق آمار رسمی دولت، نرخ بیکاری نیز که پیش از آغاز نخست وزیری «آریل شارون» ۶/۳ درصد بود، اکنون در میان نیروی کار غیرنظامی این کشور به بیش از ۱۰/۴ درصد رسیده است و پیش‌بینی می‌شود که در درازمدت به ۱۴ درصد برسد. برای اولین بار از زمان تأسیس دولت اسرائیل، تولید ناخالص ملی نسبت به سال پیش سقوط کرده و شکاف میان فقر و ثروت به شدت افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۲، حدود یک سوم جمعیت این کشور در زیر خط فقر قرار داشتند و ۲۲ درصد کودکان زیر ۱۴ سال، گرسنه به خواب رفتند.

تحلیل‌گران اقتصادی، این بحران اقتصادی را نتیجهٔ اختصاص بخش بزرگی از بودجهٔ دولت اسرائیل برای ادامهٔ عملیات نظامی در فلسطین می‌دانند. طبق گفتهٔ «استانلی فیشر»، استاد دانشگاه، «تنها پایان بخشیدن به جنگ و آغاز مذاکره با فلسطینی‌ها می‌تواند اقتصاد اسرائیل را نجات دهد.»

هفتاد درصد مردم روسیه خواهان بازگشت اتحاد جماهیر شوروی هستند

یک همه پرسی که اخیراً توسط «انستیتوی وتسیوم» در روسیه انجام گرفته است نشان می‌دهد که ۷۰ درصد مردم روسیه آرزو می‌کنند که کاش اتحاد شوروی هیچگاه برچیده نشده بود، و ۶۸ درصد از آنان گفته‌اند که از نابودی اتحاد شوروی افسوس می‌خورند. بر اساس این همه پرسی، ۷۵ درصد مردم روسیه معتقدند که اتحاد شوروی از نظر تأمین اجتماعی و رشد اقتصادی، نظام بهتری بوده است، و ۵۵ درصد اعتقاد دارند که می‌شد از تجزیهٔ اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ جلوگیری کرد. همچنین، ۵۵ درصد از مردم معتقدند که برخلاف ادعای نهادهای تبلیغاتی غرب، اتحاد شوروی مبتنی بر «اتحاد داوطلبانه میان جمهوری‌های مختلف» بود و نه سلطهٔ روسیه بر دیگر خلق‌های آن کشور.

در جهان سرمایه

جورج بوش رئیس، جمهور آمریکا، در ماه ژانویه سال جاری یک طرح اقتصادی ۶۷۰ میلیارد دلاری را به کنگره آمریکا ارائه کرد. این طرح، که ظاهراً به بهانهٔ خارج کردن اقتصاد این کشور از رکود کنونی ارائه شده است، در عمل چیزی جز یک هدیهٔ ۶۰۰ میلیارد دلاری به سرمایه داران ثروتمند این کشور نیست.

اساس طرح اقتصادی جورج بوش را «کاهش مالیات‌ها به منظور باقی گذاردن پول در دست مردم»، و در نتیجه «ترغیب مصرف» و به تبع آن «افزایش تولید» تشکیل می‌دهد. اما نگاهی به جزئیات این طرح، نشان می‌دهد که این نه یک طرح برای افزایش مصرف از سوی مردم، بلکه طرحی برای معاف کردن هرچه بیشتر سرمایه‌داران و ثروتمندان از مالیات، و در عمل توزیع مجدد ثروت به نفع آنان است.

قلم کلیدی در طرح اقتصادی بوش، لغو مالیات بر سود سهام و الغای مالیات بر مستغلات است. به علاوه، بر اساس این طرح، کاهش مالیات بر درآمد مصوب سال گذشته، که قرار بود به طور موقت و طی ده سال به اجرا درآید، نه فقط دائمی می‌شود، بلکه با سرعت بیشتری، یعنی تا سال ۲۰۰۶، به طور کامل به اجرا خواهد آمد. طبق ارزیابی اغلب تحلیل‌گران، بیش از ۳۰۰ میلیارد

هدیهٔ ۶۰۰ میلیارد دلاری جورج بوش به ثروتمندان آمریکا

از این ۶۷۰ میلیارد دلار، یعنی نزدیک به نیمی از کل معافیت مالیاتی پیشنهاد شده، مستقیماً به حساب بانکی شمار معدودی از سرمایه‌داران این کشور، یعنی مالکان بزرگ و سهامداران عمدهٔ شرکت‌های فراملیتی، واریز خواهد شد. به عنوان نمونه، سهم معافیت مالیاتی ۲۲۵ هزار مالیات دهندهٔ درآمد بیش از یک میلیون دلار در سال، معادل کل معافیت مالیاتی ۱۲۰ میلیون مالیات دهندهٔ با درآمد زیر صد هزار دلار خواهد بود! طبق برآورد «مرکز بررسی سیاست مالیاتی» آمریکا، سهم معافیت مالیاتی سالانهٔ هر یک از افراد با درآمد ۳۱۷ هزار دلار در سال، رقمی معادل ۱۳ هزار و ۲۴۳ دلار، و سهم هر یک از افراد با درآمد سالانهٔ کمتر از ۲۲ هزار دلار، تنها ۴۷ دلار خواهد بود. نکتهٔ جالب این که، در صورت تصویب این قانون، شخص جورج بوش، هر سال ۱۶ هزار و ۵۱۱ دلار، و «دیک چنی» معاون او، هر سال ۱۰۴ هزار و ۸۳۳ دلار، کمتر به دولت مالیات خواهند پرداخت.

بدیهی است که یک چنین شکلی از کاهش مالیات، نه به افزایش مصرف از سوی میلیون‌ها خانوادهٔ متوسط و کم‌درآمد آمریکایی، بلکه به افزایش پس‌انداز و انباشت سرمایه، و احتمالاً سرمایه‌گذاری بیشتر در کشورهای

جهان سوم، از سوی تنها چندصد هزار خانوادهٔ میلیونر و میلیاردر خواهد انجامید. «ماریان رایت ادلمن»، رئیس «صندوق دفاع از کودکان»، می‌گوید: «با پول طرح معافیت مالیاتی دولت بوش می‌توان برای ۹/۲ میلیون کودک فاقد بیمهٔ بهداشتی، بیمهٔ کامل تهیه کرد و مخارج آماده‌سازی همهٔ کودکان محروم از آموزش پیش ابتدایی را تأمین نمود.» وی در ادامه می‌گوید: «همین دولتی که کودکان را گرسنگی می‌دهد و بودجهٔ خدمات آنان را قطع می‌کند، اکنون حاضر است میلیونرها را در پول باز هم بیشتر غرق کند.» از این هم بدتر، طبق گفتهٔ «جیم میلر»، سردبیر مجلهٔ «دالر اند سنس»، «مسألهٔ کشنده در برنامهٔ بوش این واقعیت است که ۳۴ میلیون کارگری که به خاطر پایین بودن سطح درآمد، هیچ مالیاتی نمی‌پردازند، از دریافت هرگونه کمک نیز محروم می‌مانند.»

جرج بوش، طرح تازهٔ خود برای ثروتمندتر کردن ثروتمندان آمریکارادر حالی ارائه می‌دهد که طبق گزارش خزانه‌داری آمریکا، متوسط دارایی خالص ۱۰ درصد از ثروتمندترین مردم آمریکا، از ۱/۶۸ میلیون دلار در سال ۱۹۹۷، به ۲/۲۶ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ (نزدیک به ۱۳۵ درصد در عرض سه سال) افزایش یافته است!

نیز محروم می‌مانند. جرج بوش، طرح تازهٔ خود برای ثروتمندتر کردن ثروتمندان آمریکارادر حالی ارائه می‌دهد که طبق گزارش خزانه‌داری آمریکا، متوسط دارایی خالص ۱۰ درصد از ثروتمندترین مردم آمریکا، از ۱/۶۸ میلیون دلار در سال ۱۹۹۷، به ۲/۲۶ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ (نزدیک به ۱۳۵ درصد در عرض سه سال) افزایش یافته است!

تشکیل سازمان سراسری «کارگران آمریکا علیه جنگ»

در روز شنبه ۱۱ ژانویه، بیش از یکصد نفر از رهبران اتحادیه‌های کارگری آمریکا، به نمایندگی از بیش از دو میلیون کارگر این کشور، در شهر شیکاگو گرد آمدند و سازمان تازه‌ای به نام «کارگران آمریکا علیه جنگ» (USLAW) را به وجود آوردند. رهبران کارگری، در این اجلاس به اتفاق آرا قطعنامه‌ای را به تصویب رساندند که متن کامل آن در زیر به نظر خوانندگان «اخر» می‌رسد:

قطعنامهٔ تشکیل سازمان سراسری «کارگران آمریکا علیه جنگ»
از آنجایی که بیش از یکصد نفر از رهبران کارگری اتحادیه‌ها، شوراهای مرکزی کار و دیگر سازمان‌های کارگری، به نمایندگی از بیش از دو میلیون عضو، در یک اقدام بی‌سابقه در شهر شیکاگو گرد آمده‌اند تا در مورد نگرانی‌های نسبت به خطر جنگ از سوی دولت بوش تبادل نظر کنند، و

از آنجایی که رهبران کارگری و اتحادیه‌ای موظف‌اند کارگران را نسبت به مسألهٔ که زندگی، شغل و خانوادهٔ آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد مطلع سازند و صدای آنان را در عرصهٔ ملی به گوش همگان برسانند؛ و

از آنجایی که قربانیان اصلی هر نوع عملیات جنگی در عراق، پسران و دختران خانواده‌های طبقهٔ کارگر که در ارتش خدمت می‌کنند

و بیش از همه در خطر قرار دارند، همچنین شهروندان غیرنظامی بی‌گناه عراق که از هم اکنون صدمات زیادی دیده‌اند، خواهند بود؛ و

از آنجایی که ما هیچ خصومت و دعوی‌ای با مردم عادی، طبقهٔ کارگر، زنان و کودکان عراق و هیچ کشور دیگر نداریم؛ و

از آنجایی که میلیارد‌ها دلار پول مورد استفاده برای آغاز و پیشبرد این جنگ، از بودجهٔ مدارس، بیمارستان‌ها، مسکن و تأمین اجتماعی ما برداشته خواهد شد؛ و

بهبان‌های برای یورش به حقوق کارگران، حقوق مدنی، حقوق مهاجران، و حقوق بشر در این کشور است؛ و

از آنجایی که سیاست جنگی بوش، تنها یک سرپوش برای پنهان کردن واقعیات و انحراف افکار از اقتصاد در حال سقوط، فساد فزاینده در شرکت‌ها، و اخراج‌ها است؛ و

از آنجایی که یک چنین اقدام جنگی عملاً می‌تواند احتمال عملیات تروریستی تلافی‌جویانه را افزایش دهد؛ و

از آنجایی که هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای مبنی بر وجود ارتباط میان عراق، القاعده و حملهٔ ۱۱ سپتامبر ارائه نشده، و دولت بوش و بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، هیچ‌یک نتوانسته‌اند ثابت کنند که عراق یک

در جهان کار

خطر واقعی برای مردم آمریکا است؛ و «از آنجایی که عملیات نظامی آمریکا علیه عراق، شیوهٔ حل اختلافات میان دولت‌ها از راه‌های صلح‌آمیز را به مخاطره می‌اندازد، و سلامت و امنیت همهٔ جهان، از جمله مردم آمریکا، را تهدید می‌کند؛ و

از آنجایی که کارگران در عرصهٔ مبارزه در راه عدالت وظیفهٔ تاریخی برعهده دارند؛

«بدین وسیله ما در اینجا سازمان «کارگران آمریکا علیه جنگ» را بنیاد می‌گذاریم؛ و

تصویب می‌کنیم که «کارگران آمریکا علیه جنگ» قاطعانه در برابر سیاست جنگی بوش ایستادگی خواهد کرد؛ و

تصویب می‌کنیم که «کارگران آمریکا علیه جنگ» این قطعنامه را وسیعاً تبلیغ خواهد کرد و در جهت تشدید فعالیت‌های ضد جنگ در میان کارگران، اتحادیه‌های کارگری و محلات خواهد کوشید.»

به اعتقاد اکثر تحلیل‌گران مسایل کارگری در آمریکا، اجلاس شیکاگو یک رویداد بی‌سابقه در تاریخ جنبش کارگری آمریکا و بیانگر اعتلای مواضع این جنبش در رابطه با سیاست خارجی، و جنگ همزمان دولت بوش در دو عرصهٔ بین‌المللی و داخلی است. انتظار می‌رود که به دنبال این اجلاس، جنبش کارگری آمریکا مرحلهٔ تازه‌ای را در مبارزه علیه جنگ آغاز کند.

«اخر» را با کمک های مالی خود یاری دهید

با سپاس بسیار، کمک های مالی شما را تا این تاریخ دریافت کرده ایم:

ص.ا. — کالیفرنیا ۴۰ دلار
چشم روشنی — آمریکا ۱۰۰ دلار

لطفاً کمک های مالی خود را به حساب بانکی «اخر» واریز کنید و کپی قبض رسید آن را به آدرس نشریه بفرستید.

نام بانک: Bank of New York
شماره حساب (به نام «اخر»): 6106462257
کد بانکی: 021202719

علاقه مندان در آمریکا می توانند کمک مالی خود را به صورت چک یا حواله بانکی در وجه «اخر» مستقیماً به آدرس نشریه ارسال دارند.

آدرس پستی:
Akhgar
P.O. Box 67
North Bergen, NJ 07047
USA

آدرس پست الکترونیک:
email: akhgar@akhgar.org

آدرس در شبکه اینترنت:
http://www.akhgar.org

Vol. 2, No. 2, February 2003

نشریه ماهانهٔ مدافعان سوسیالیسم علمی

هیات تحریریه: الف. آذرنگ، پرویز خورشیدی، ف. سحر، ع. سهنجد، ش. شریفیان، پ. کیا، مهراڻ مهیار، محمود نفیسی

سردبیر: بهمن آزاد

در جنبش جهانی کمونیستی

سوی حزب کمونیست سوریه منتشر گردید، از جمله آمده است: «به اعتقاد کمیتهٔ مرکزی، مهم‌ترین مشخصهٔ وضعیت جهان امروز، ادامهٔ بحران‌های عمیق دوره‌ای سرمایه‌داری و تجاوزگری فزایندهٔ امپریالیسم آمریکا در نتیجهٔ این بحران‌ها است... در چنین شرایطی، انحصارهای امپریالیستی می‌کوشند شرایط بد خود را به ملت‌های فقیر و لایه‌های زحمتکش مراکز سرمایه‌داری منتقل کنند...»

«خطر یک رویارویی نظامی در سطح جهان افزایش یافته است. هدف واقعی آمریکا از اقداماتی که به بهانهٔ دروغین «مقابله با تروریسم و امحاء محور شر» به پیش می‌برد، ضربه زدن به رقبای کنونی و آیندهٔ آمریکا است... حضور مستقیم آمریکا در افغانستان و آسیای میانه هدف کنترل دومین ذخایر بزرگ نفت جهان (منطقهٔ دریای خزر) را دنبال می‌کند. این یک عامل مهم در رابطه با رقابت‌های موجود میان مراکز امپریالیستی است، زیرا حضور مستقیم، آمریکا را قادر می‌سازد تا متحد تازهٔ خود، یعنی روسیه، را زیر ضربه بگیرد و چین را، علی‌رغم اطلاعاتی‌های متقابل در رابطه با وجود روابط حسنه میان دو کشور، تحت محاصره قرار دهد.»

در پایان بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست سوریه گفته می‌شود: «کمیتهٔ مرکزی همهٔ احزاب میهن دوست و دموکراتیک را فرا می‌خواند تا از طریق پایبندی به منافع بنیادین ملی و اصول واقعی دموکراتیک، در برابر امپریالیسم ایستادگی کنند...»

«کمیتهٔ مرکزی بر اهمیت تقویت وحدت ملی از طریق تأمین خواست‌های توده‌های گستردهٔ مردم تأکید می‌ورزد...»

«کمیتهٔ مرکزی بار دیگر بر ضرورت حفظ دستاوردهای موجود اجتماعی در کشور، از جمله آموزش و بهداشت همگانی و رایگان تأکید دارد و از خواست همیشگی طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان کشور برای مرتبط کردن سطح دستمزدها با سطح هزینهٔ زندگی، قاطعانه حمایت می‌کند.»

اجلاس مشترک شانزده حزب کارگری و کمونیستی در آرژانتین
در روز ۲۲ ژانویه سال جاری، رهبران ۱۶ حزب کارگری و کمونیستی اروپا و آمریکای لاتین در بوینس آیرس، پایتخت آرژانتین، نشست مشترکی تشکیل دادند. در این نشست، که در تالار مرکزی حزب کمونیست آرژانتین برگزار شد، از جمله احزاب کمونیست کوبا، برزیل، کلمبیا، ونزوئلا، پرتغال، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا شرکت داشتند.

در این نشست، که زیر عنوان «بحران سرمایه‌داری و آلترناتیو سوسیالیستی» برگزار شد، رهبران احزاب شرکت‌کننده، از تجربیات خود در عرصهٔ مبارزات طبقاتی و توده‌ای در کشور خود سخن گفتند. علی‌رغم برخی تفاوت‌ها که به دنبال تخریب اردوگاه سوسیالیسم در نگرش برخی از احزاب کارگری و کمونیستی پدیدار شده است، این نشست حاکی از توافق کامل این احزاب در رابطه با پدیدهٔ جهانی شدن، امپریالیسم و جنگ بود.

«رینالدو کاروالهو»، معاون حزب کمونیست برزیل، در سخنان خود، ضمن ابراز خوشحالی از پیروزی «لولا داسیلوا» در این کشور، تأکید کرد که تحولات در برزیل شکلی تدریجی خواهند داشت، زیرا نیروهای غیرچپ نیز در دولت «لولا» شرکت دارند.

«اسکار فیگورئا»، نمایندهٔ حزب کمونیست ونزوئلا، ضمن توضیح وضعیت در کشور خود، نوید داد که «اکنون تعرض فوق‌العادهٔ مردم علیه توطئهٔ فاشیستی

کارزار حزب کمونیست آفریقای جنوبی علیه تبعیض

حزب کمونیست آفریقای جنوبی و «کنسرسیون ایدز» اعلام کردند که کارزار مشترکی را در سال ۲۰۰۳ علیه تبعیض نسبت به قربانیان ایدز در صنایع بیمه و بانکی آغاز خواهند کرد. حزب کمونیست آفریقای جنوبی، شرکت‌های بیمهٔ این کشور را متهم کرد که در ارائهٔ خدمات، علیه قربانیان ایدز تبعیض قائل می‌شود. شرکت‌های بیمه حتی از تأمین مخارج دفن قربانیان ایدز نیز خودداری می‌کنند.

«بلید زیمانده»، دبیرکل حزب آفریقای جنوبی، در یک فراخوان از مردم فقیر و کارگرانی که در این عرصه از سوی شرکت‌های بیمه مورد تبعیض قرار گرفته‌اند خواست تا شکایات خود را به منظور طرح در دادگاه و انجام اقدامات لازم، از جمله بسیج عمومی در دفاع از آنها، به اطلاع حزب برسانند. تعداد زیادی از سازمان‌های فعال در عرصهٔ ایدز، از جمله «کنگرهٔ سراسری اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی»، حمایت خود را از این کارزار حزب کمونیست آفریقای جنوبی اعلام کرده‌اند.

سیاست حزب کمونیست چین برای استخدام مجدد کارگران بیکار

«هو جینتاو»، دبیرکل جدید حزب کمونیست چین، بر ضرورت افزایش تلاش برای استخدام مجدد کارگران بیکار شده در چین تأکید ورزید و از دولت این کشور خواست تا با ایجاد فرصت‌های شغلی در همهٔ سطوح، کارگران بیکار شده را مجدداً به استخدام درآورد. «هو» دولت را موظف ساخت تا برای کارگران بیکار، برنامه‌های آموزش شغلی و بیمهٔ اجتماعی برقرار سازد.

هرچند نرخ رسمی بیکاری در چین ۴/۵ درصد اعلام شده است، اما بخش مهمی از بیکاری موجود ناشی از تلاش دولت چین برای بالا بردن بازدهی واحدهای تولیدی دولتی، و در نتیجه نقل و انتقال کارگران در میان واحدهای مختلف است که آموزش مجدد شغلی برای بسیاری از آنان را ایجاب می‌کند.

برگزاری هفدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ویتنام

هفدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ویتنام از روز ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳ در شهر هانوی پایتخت این کشور برگزار شد. از عمده‌ترین نکات دستور کار پلنوم، تقویت وحدت ملی از طریق گسترش حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی ویتنام بود. ویتنام دارای ۵۴ اقلیت قومی و شش اقلیت مذهبی عمده است و نزدیک به یک چهارم مردم این کشور به اقلیت‌های قومی و مذهبی تعلق دارند.

«نانگ داک مان»، دبیرکل حزب کمونیست ویتنام، در سخنرانی افتتاحیهٔ خود، وحدت ملی در عرصهٔ قومی و مذهبی را «یک مسألهٔ مهم و استراتژیک در روند انقلاب ویتنام» ارزیابی کرد و تأکید نمود که «حل مؤثر مسایل مربوط به اقلیت‌های قومی و مذهبی، و اتخاذ سیاست‌های لازم در این رابطه، نقش مهمی در تقویت و گسترش وحدت ملی در مرحلهٔ کنونی دارد.»

دبیرکل حزب کمونیست ویتنام، «مشخص‌تر کردن ایدئولوژی حزب» در رابطه با وحدت ملی، قومی، و مذهبی را یک «عامل تعیین‌کننده برای تقویت روند توسعهٔ اقتصادی، تسریع روند صنعتی کردن کشور، حفظ استقلال، و تقویت و دفاع از دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی» در ویتنام اعلام کرد.

بیانیهٔ حزب کمونیست سوریه در مورد برگزاری پلنوم وسیع حزب

پلنوم وسیع حزب کمونیست سوریه، در روز ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲، با شرکت اعضای کمیتهٔ مرکزی، کمیتهٔ نظارت، اعضای دبیرخانه، و تعدادی از کارهای برجستهٔ حزب برگزار گردید. در بیانیه‌ای که در روز ۱۳ ژانویه بدین مناسبت از